



مجموعه میزگردها و

مصاحبه ها

مهر ۱۳۹۲

مجموعه

میزگردها و مصاحبه ها کانون مدافعان حقوق کارگر

فهرست مطالب

<http://kanoonmodafean1.blogspot.com>

Email: kanoon.m.h.kargar@gmail.com

مصاحبه‌ی کانون مدافعان حقوق کارگر با محمود صالحی /

ص ۵۲

صاحبه با آقای باغانی دبیر شورای هماهنگی تشکلهای

صنفي معلمان / ص ۵۳

گفتگو: کارگران و حقوق بشر / گفتگو با علیرضا ثقفی /

ص ۶۰

یش نویسنده اصلاحیه قانون کار؛ چرا و با چه اهدافی؟ / گفت

و گو با عبدالله وطن خواه / ص ۶۶

مصاحبه با آقای وحید فریدونی / ص ۷۱

مصاحبه با آقای پرویز بابایی / ص ۷۳

میزگرد اقتصادی: بررسی طرح تحول اقتصادی و تاثیر آن

بر زندگی کارگران / ص ۳

میزگرد: طرح هدفمند کردن یارانه‌ها و رابطه‌ی آن با مسایل

اجتماعی روز ایران / ص ۳۲

مصاحبه‌ی دویچه وله با علیرضا ثقفی پیرامون اجلاس ILO

/ ص ۴۹

کانون مدافعان حقوق کارگر برای بیان نظرات کارگران و فعالین کارگری در این زمینه، قبلاً نیز با ارائه مقالات و نوشته‌های دیگری سعی در روشن کردن ابعاد مختلف این مساله کرده بود. اکنون با ارائه این میز گرد، تلاش بر آن است تا هر چه وسیع‌تر ابعاد مختلف این مساله روشن شود و از فعالان کارگری که به هر دلیل نتوانستند

در این میز گرد شرکت کنند می‌خواهیم که نظرات خودشان را در این باره باز هم ارائه دهند.

شرکت کنندگان در این میز گرد عبارتند از:

فریبرز رئیس دانا، محسن حکیمی، عبدالله وطن خواه،
علیرضا ثقفی، حسین غلامی

جمعه ۸ بهمن ۱۳۸۹

- همانطور که همه می‌دانیم آخرین مرحله‌ی طرح هدفمندی یارانه‌ها مدت‌ها است که آغاز شده است و این مساله ای است که نیاز به بررسی و تحلیل بیشتر دارد. لذا میزگردی را تحت عنوان بررسی طرح تحول اقتصادی و تاثیر آن بر زندگی کارگران برگزار کردیم. ضمن خوش آمد گویی به تمام مهمانان گرامی. دو سه مناسب داریم که لازم است به آن‌ها اشاره شود. اول فاجعه‌ی ایران خودرو است که دو روز پیش اتفاق افتاد. به تمام کارگران ایران خودرو و خانواده‌های کشته شدگان و طبقه کارگر تسلیت می‌گوییم. این فاجعه که بیش از ۲۰ کشته و زخمی داشته که کشته شدگان دیروز به خاک سپرده شدند. همه می‌دانیم که این حادثه در نیمه شب روز تعطیل به وقوع پیوست. مناسبت دوم در هشت بهمن ۸۴ دقیقاً در چنین روزی اعتصاب دوم کارگران شرکت واحد بود و یاد می‌کنیم از کارگران زندانی سندیکا که هم اکنون در زندان به سر می‌برند. آقایان مددی، اسالو، شهابی و غلام حسینی. مناسبت سوم نیز ۴ بهمن ۸۲ فاجعه معدن مس خاتون‌آباد کرمان بود که در این روز که چهلم آن‌ها بود تعدادی کشته شدند.

بحث را شروع می‌کنیم:

میزگرد اقتصادی: بررسی طرح تحول اقتصادی و تاثیر آن بر زندگی کارگران

فریبرز رئیس دانا، محسن حکیمی، عبدالله وطن خواه،
علیرضا ثقفی، حسین غلامی

کانون مدافعان حقوق کارگر- طرح هدفمند سازی یارانه ها و یا حذف سوبسیدها بیش از دو دهه است که در ایران مطرح است. یارانه‌های پرداختی دولت که در دوره هشت ساله جنگ ایران و عراق به کالاهای اساسی و سوخت پرداخت می‌شد پس از پایان جنگ برای دولت‌ها همواره دست و پا گیر بود. علاوه بر آن نهادهای اقتصاد جهانی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، پرداخت هرگونه وام و سرمایه‌گذاری را در کشورهای دیگر، به خصوص کشورهای تحت تسلط، سرمایه‌های جهانی منوط به حذف کمک‌های دولتی به مردم و آزادسازی اقتصاد کرده بودند.

دولت‌های قبلی به نام سازندگی و اصلاحات هر یک به نوعی سعی در حذف این یارانه‌ها داشتند. اما از آنجا که حذف آن‌ها چه در ایران و چه در کشورهای دیگر با مقاومت مردم و تنش‌های اجتماعی مواجه شده بود با احتیاط و آهسته عمل می‌کردند.

اکنون تمام طرفداران نظام سودمحور سرمایه داری اعم از محافظه کار و اصلاح طلب و سلطنت طلب و یا مخالفین دیروز و مجیزگویان امروز سرمایه داری به نحوی از این طرح حمایت می‌کنند.

فعالین کارگری بارها به صورت های مختلف دلایل خود را برای مخالفت با این طرح اعلام کرده‌اند. این مخالفت از آن جهت بوده است که این طرح را فشار بیشتر بر سفره خالی کارگران، زحمتکشان و حقوق بگیران متوسط می‌داند.

از آقای رییس دانا خواهش می‌کنیم که به این سوال پاسخ دهند. آخرین مرحله طرح تعدیل ساختاری که حالا اسمش را "تحول اقتصادی" یا "هدفمند سازی یارانه‌ها" گذاشته اند که ۲۸ آذر ۸۹ دولت ابلاغ کرد و هم اکنون در حال اجراست. ابتدا ببینیم که یارانه و یا سوبسید چیست که قرار است هدفمند شود و این یارانه‌ها از کدام منابع مالی تامین می‌شده که پرداخت شده است؟

رییس دانا: نظر من این است که این طرح هدفمندسازی یارانه‌ها بومی شده‌ی سیاست تعدیل ساختاری اقتصادی است و ریشه این سیاست همین طور که می‌دانیم به این شکل از دهه‌ی ۸۰ میلادی شروع می‌شود. وقتی که ریگان به قدرت رسید و تهاجم اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای را در جهان به نفع سرمایه و برای رفع بحران اقتصادی آمریکا آغاز کرد. آن زمان اقتصاد آمریکا با مشکلات و بحران‌های زیادی روبه‌رو بود و به نظر مسوولین اقتصادی آنجا در چارچوب طرحی که به نام ریگانومیक्स مطرح شد و همان چندی تعقیب می‌کرد. به نظر آن‌ها سیاست‌هایی در جهان باید پیش گرفته شود که ناظر بر سرمایه‌گذاری و تجارت آزادتر باشد. (و این واژه‌ی آزاد را هم بهتر است اینجا به کار نبریم) این سرمایه‌داری و تجارت رها، یله و عدم حمایت از قیمت‌ها و دستمزدها است که در کشورهای کم توسعه به دلایل مختلف مطرح است. یکی به خاطر، به رغم بحث‌هایی که در دور اروگوئه برای تشکیل سازمان تجارت جهانی شکل می‌گرفت و در آن از یک نوع خاص تجارت آزاد صحبت می‌شد، این نوع تجارت آزاد که مورد نظر بود در واقع عملکردی یک طرفه داشت. یعنی بازارهای جهان به ویژه بازارهای کشورهای آسیایی را برای سرمایه‌گذاری‌ها و صدور کالاهای اروپایی و آمریکایی باز می‌کرد. دست برداشتن از حمایت‌ها از منافع کارگری و تثبیت قیمت‌ها یک نوع رقابت اقتصادی ایجاد می‌کرد که اقتصادهای بومی خیلی در آن توان مقاومت نداشتند؛ مگر این‌که با سرمایه‌های جهانی آمیخته شوند و این راه دیگری را برای صدور سرمایه‌های بین‌المللی ایجاد می‌کرد. آن زمان به سرعت بدهی‌های آمریکا چه در چارچوب بودجه و چه در چارچوب بدهی‌های بین سیستم بانکی افزایش پیدا کرد. الان که ما با شما صحبت می‌کنم هر آمریکایی ۳۵ تا ۴۰ هزار دلار به طور متوسط به جهان بدهکار است. این بدهی‌ها آن زمان رشد زیادی را تجربه کرده بود. به این ترتیب

اقتصاد آمریکا بر بنیاد هیچ وپوچ در بازار جهان زیست می‌کند. یعنی قوه‌ی خریدی را در ازای کالاها و کار مردم در اختیار مردم قرار داده که از آن کشور و سرمایه‌های خارجی خرید کنند که آمریکا در همه‌ی جهان دارد، بدون این‌که آن پول مبتنی بر تولید و ارزش‌افزایی داخلی باشد. رواج دلار هم یکی از جنبه‌های این سیاست‌ها بود. این سیاست نام‌های مختلفی در دوره‌های مختلف به خود گرفت. "نظم نوین جهان" یکی از نام‌هایش بود. بعد هم همین طور جلو آمد تا سیاست جهانی‌سازی مطرح شد. بعد هم دور اروگوئه و مذاکرات کشورها برای تشکیل سازمان تجارت جهانی شروع شد، برای سامان دادن به تجارت جهانی. همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته فشاری را علیه کشورهای کم توسعه آغاز کردند و کشورهای کم توسعه فقط توانستند امتیازهای محدودی در زمینه‌های صنایع نساجی و کشاورزی بگیرند. در دور اروگوئه هیچ مقرراتی برای نفت و تسلیحات در نظر نگرفتند. بنابراین فروش اسلحه کامل در ید قدرت کشورهای سرمایه‌داری باقی می‌ماند و نفت هم به بازار بی‌درو پیکری سپرده می‌شود که هر آینه این کشورها بتوانند به مقدار کافی نفت را به سمت صنایع خودشان حرکت بدهند. به هر جهت این مجموعه‌ای بود که منجر به تدوین سیاست تعدیل ساختاری شد. سیاست تعدیل ساختاری در دهه ۸۰ میلادی به میدان آمد و پا به پای جهانی‌سازی و مذاکرات دور اروگوئه تشکیل سازمان تجارت جهانی جلو رفت. کارشناسان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، که به کلی تحت سیطره و قدرت ایالت متحده بودند، این سیاست را در آن زمان تدوین کردند. بخش‌های اصلی سیاست‌های تعدیل ساختاری چنین بود: نباید کشورهای کم توسعه کسری بودجه داشته باشند. در واقع کسری بودجه که این کشورها داشتند به خاطر این بود که دولت وارد عمل شود و از طریق سیاست کسری بودجه مقداری منابع مالی برای طرح‌های توسعه تامین بکند. این کشورها کسری بودجه‌شان را باید از بین می‌بردند. چارچوب سیاست تعدیل ساختاری و فشارهایی که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کشورهای سیاسی که به اصطلاح توافق واشنگتن یعنی اقتصاد مکتب واشنگتن (این نام گذاری مربوط به نام واقعی مکانی واشنگتن نبود بلکه تا زمانی که یک جور خاصی فکر می‌کردند به نام توافق واشنگتن معروف شد). یکی از هدف‌هایش کاهش و حذف کسری بودجه در کشورهای کم توسعه بود. بعدا مشخص شد علت اصلی سیاست کاهش کسری بودجه این است که دولت‌ها توانایی داشته باشند بدهی‌هایشان را به کشورهای توسعه یافته

است. علت این که در بحران یونان کارگران به میدان آمدند و گفتند وام گرفتن از بانک جهانی را تایید نمی‌کنیم، همین است. گفتند این وام می‌آید و می‌رود توی سیستمی که این نفعش به ما نمی‌رسد. فرزندان ما باید این بدهی‌ها را بپردازند.

بنابراین سیاست دیگر تعدیل ساختاری بجز کسری بودجه، آزاد سازی تجارت بود. اصل تجارت جهانی و تشکیل سازمان تجارت جهانی هم همین را می‌گفت. آزاد سازی تجارت برای این که در این جریانات آزادسازی هم سرمایه‌های خارجی می‌توانستند بیایند و هم این که بازارها گشایش پیدا کند. برخلاف این، نظریه‌های اقتصاد نوکلاسیکی در فواید تجارت آزاد می‌گفتند، کشوری کم توسعه نمی‌توانستند از این آزادی منتفع شوند. آن‌ها اصلاً کالاهای خوبی نداشتند که به بازار وارد کنند. نمونه‌اش خود ایران است. صنعتش خودرو است و قطعه‌سازی و نساجی. در مورد کشاورزی هم که خودمان واردکننده هستیم، در نتیجه امکان رقابت در بازار جهانی وجود نداشت. همین الان اقتصاد ایران زیر فشار تجارت چین است، له و لورده شده است. بنابراین آن خوابی بود که آن‌ها هم دیده بودند.

برداشتن حمایت‌ها از دستمزدها و از پرداخت‌های رفاهی هم یکی دیگر از جنبه‌های سیاست تعدیل ساختاری بود. آزادسازی قیمت‌ها هم همین طور بود. برای این که باز فکر می‌کردند در آزادسازی قیمت‌ها در جریان رقابت سرمایه‌داری انحصاری و غیر انحصاری جهانی قدرت و توان بیشتری دارد در این کشورها وارد عمل بشود. بعد هم نظریه پردازان به میدان می‌آمدند بر پایه‌ی نظریات فن‌هایک، فریدمن و هاربرگر وجدان سازی می‌کردند. سال‌ها بود در دانشگاه‌ها تدریس می‌کردند. واژه‌هایی مثل "دست برداشتن تصدی‌گری دولت" یا "کاهش تصدی‌گری دولت" را آنچنان تبلیغ کرده بودند که یک راننده اتوبوس یا یک استاد دانشگاه یا یک دانشجوی بی‌ثمر و همه ناآگاه، می‌گفتند باید تصدی‌گری دولت را کاهش بدهیم. می‌گفتیم خیلی خب یک کشور سه تا ارتش دارد یکیش دستگاه امنیتی است که خودش یک ارتش بزرگ است، بیاید این را کاهش بدهید. می‌گفتند ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم. اما خیلی راحت می‌توانستند تحمل بکنند که هزینه‌های آموزشی و پرورشی کاهش پیدا کند. آموزش و پرورش را خصوصی‌سازی کنند و سازمان تأمین اجتماعی را از بین ببرند. این بود وجدان دروغینی که ساخته بودند. نظریه‌پردازانی اقتصاد دیگری هم که در ایران هستند

و به آن‌کهای جهانی بازپرداخت کنند. بدهی‌های کشورهای کم توسعه آن زمان به دو هزار میلیارد دلار رسیده بود. الان به ۳۴۰۰ تا ۳۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است. آن زمان سیاست‌های متفاوتی در مورد بدهی‌ها گفته می‌شد. میتران یک نظر داد. مخالفین این طرح جهانی سازی، گورباچف یک نظر داد و فیدل کاسترو یک نظر دیگر. میتران نظرش این بود که بخشی از این بدهی‌ها به طور کلی بخشیده شود و آن را نادیده بگیرند که این کشورها توان پرداخت داشته باشند. گورباچف نظرش این بود که دوره‌ی پرداختش را طولانی تر کنند و مورد به مورد می‌توانند بخشش بدهند و دوره‌ی بدهی‌ها را طولانی‌تر کنند و بهره‌ی بدهی‌ها را هم در واقع کم کنند و و حتا در مواردی که توانش را داشته باشند از بین ببرند. (نمی‌دانم جای میتران و گورباچف را درست گفتم یا برعکس) نظر کاسترو این بود که همه‌ی بدهی‌ها را ببخشند و نادیده بگیرند. جمله معروفش هم این بود که: "نه زمین به آسمان می‌آید و نه آسمان به زمین. ببخشید و دیگر هم با ما معامله نکنید. اصلاً به کشورهای کم توسعه وام ندهید." این نظر از حیث سیاسی رادیکال به نظر می‌رسید و به نظر من از دیدگاه اقتصادی بهترین راه‌حلی بود که می‌توانست بحران بدهی‌ها را کم کند به هر جهت این سیاست کاهش کسری بودجه بود.

یکی دیگر از فواید کسری بودجه این بود که دولت‌ها از پرداخت‌های رفاهی و تامینی و دفاع از حداقل دستمزدهای پرداختی کارگری طفره برونند و بگویند بودجه نداریم. کسری بودجه را از بین برده در نتیجه آن را صرفه‌جویی کنند، اما در مورد خرید اسلحه صرفه‌جویی انجام نمی‌شد. چون اصلاً توی بحث دور اروگوئه هم نبود و تحریکات نظامی که در منطقه می‌شد. به هر حال موجب خرید اسلحه می‌شد. بعد بدهی‌ها هم پرداخت بشود. خلاصه این به زبان اقتصاد سیاسی با فشار آوردن بر بنیه زحمتکشان و کارگران باید اصل و بهره‌ی بدهی‌هایی را بدهند که مقداریش اصلاً توی خاک آن کشورها نیامده و آن بخش‌هایی هم که آمده بود نصیب کارگران نشده بود. سوهارتو نمونه‌ی کاملش است. او و خانواده اش بخش مهمی از این وام‌ها را بالا کشیده بودند. اصل و بهره‌ی اینها را باید ملت بپردازند و اصلش را خودش و خانواده اش برده و خورده بودند. بدهی‌ها حاصل بهره‌های انباشت شده و بهره روی بهره بودند. از این فسادها در این کشورها کاملاً فراوان بود و حالا باید تاوانش را کارگران و مردم محروم می‌پرداختند. الان هم در یونان همین بحث

برخورندند، بی‌آن‌که آن طرفداران صوری، حرفی و یاوه‌گوی آزادی ککشان بگذرد.

– سابقه‌ی طرح هدفمندسازی یارانه‌ها بر می‌گردد به همان طرح تعدیل اقتصادی ۲۰ سال قبل. از آقای حکیمی می‌خواهیم که سابقه این طرح را در دو دهه قبل، در ایران توضیح دهند که به چه شکل بوده است؟ همان‌طور که آقای رئیس دانا اشاره کردند، روسای جمهور قبلی از اجرای هدفمندسازی یارانه‌ها تشکر کرده و گفته که ما قادر به اجرای آن نبوده‌ایم، حالا باید از این قضیه پشتیبانی کنیم. لطفاً سابقه‌ی تاریخی این طرح را در ایران توضیح بدهید؟

حکیمی: اگر اجازه بدهید پیش از این که پاسخ این سؤال شما را بدهم، به تفاوت رویکرد خودم با رویکرد آقای رئیس دانا به مساله یارانه‌ها اشاره کنم. به نظر من، هم ضرورت یارانه‌ها و هم حذف آن‌ها را باید با رابطه اجتماعی سرمایه توضیح داد، یعنی با رویکردی ضدسرمایه داری. توضیح این‌ها با نیازهای سازمان‌های جهانی سرمایه همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی هنوز رویکردی ضدسرمایه داری نیست. ممکن است ضدامپریالیستی باشد، اما لزوماً ضدسرمایه داری نیست. رویکرد ضدامپریالیستی علت پیدایش یارانه‌ها و حذف آن‌ها را در خارج از مرزهای ایران و صرفاً در نیازهای سازمان‌های جهانی سرمایه جست و جو می‌کند. حال آن‌که، به نظر من، ضرورت یارانه‌ها و حذف آن‌ها در ایران بسیار بیش از آن‌که به نیازهای این سازمان‌ها مربوط باشد، به رابطه سرمایه در ایران مربوط می‌شود.

به این ترتیب، من بحث هدفمندی یارانه‌ها را به این صورت توضیح می‌دهم که سرمایه به دلیل خصلت ذاتی‌اش به نیروی کار ارزان احتیاج دارد و این که اساس سرمایه این است که سود کسب کند. کسب سود هم با ارزان بودن نیروی کار رابطه مستقیم دارد. فلسفه وجودی یارانه، ارزان نگه داشتن نیروی کار برای کسب سود هرچه بیشتر است. دولت بخشی از ثروتی را که کارگران تولید کرده‌اند («تولید ناخالص داخلی») بین تولیدکنندگان توزیع می‌کند تا آن‌ها کالاهای مصرفی کارگران را با قیمت تمام‌شده‌ی پایین‌تری تولید کنند. به این ترتیب، کارگران نیروی کارشان را با کالاهای ارزان‌تری بازتولید می‌کنند و بهای این نیرو در

مثل طبیعیان، نیلی، مشایخی و غنی‌نژاد که گاهی هم قلم رنجه و زبان رنجه کرده و صحبت از آزادی می‌کردند و این که آزادی در چارچوب اقتصاد دولتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. می‌گفتند ما باید اقتصاد دولتی را از بین ببریم. نظرشان هم این بود که تمام این دارائی‌هایی که در اختیار دولت و متعلق به مردم است، عوض این‌که به مردم و جامعه منتقل بشود، به اصحاب بازار، اتاق بازرگانی، به مفت‌خوران و رانت‌بران سرمایه‌داری منتقل شود. انگار آن‌ها می‌آیند آزادی می‌دهند. غافل از این‌که آن‌ها در زمان جنگ با هم شریک بودند. عسکر اولادی سالها وزیر بازرگانی دولت در زمان جنگ بود. همه‌شان با هم، با قدرت‌های مختلف، هرگز به آن جنبه‌ها نمی‌پرداختند و باز از این حرف می‌زنند. و حالا در ایران آخرین مرحله‌ی سیاست تعدیل ساختاری، آخرین جنبه‌اش با کاهش به اصطلاح یارانه‌ها و حذف یارانه‌ها شروع شده است. یک ماه پیش آل اسحاق که در اتاق بازرگانی و از وزرای دولت هاشمی بوده است، اعلام کرد که سیاست حذف یارانه‌ها در واقع به نام "هدفمندسازی یارانه‌ها" ابتکار آقای رفسنجانی و ابتکار ما بوده است. ما با تمام نیرو پشت سرش بودیم. خاتمی، رئیس جمهور اصلاحات می‌گوید: ای کاش افتخار این سیاست، هدفمندسازی یارانه‌ها را من می‌داشتم. بنابراین بی‌بروبرگرد تشابه کامل بین دولت‌هایی که دست کم از سال ۶۷ یا از سال ۶۸ آمده‌اند، در این مورد صادق است. همه اینها طرفدار تعدیل ساختاری و حذف یارانه‌ها، کاهش، حذف و دگرگون‌سازی یارانه‌ها هستند که در ایران به‌طور بومی اسمش "هدفمندسازی یارانه‌ها" شده است.

این سیاست تعدیل ساختاری است، چون سیاست تعدیل ساختاری به حرکت جهانی سرمایه اعتقاد دارد و آزادی را آزادی حرکت سرمایه می‌داند. هیچ کس هم حاضر نیست به این سؤال ما پاسخ بدهد که اگر در چارچوب سرمایه، تجارت جهانی راجع به سیاست تعدیل ساختاری و مفهوم آزادی نقل و انتقال سرمایه دستورالعمل صادر می‌کنند، پس جابه‌جایی و انتقال انسان چه می‌شود؟ آیا کارگر شبستری مثلاً می‌تواند سوار هواپیما شده به کانادا یا کالیفرنیا برود و کار کند، بدون هیچ تشریفات یا حداقل با ۱ یا ۲ یا ۳ برابر یا ۱۰ برابر تشریفات حضور سرمایه؟ ولی مطلقاً انسان‌ها از بند بیرون نمی‌آیند. اقتصاددانی گفته بود که قیمت‌ها را آزاد می‌کنند که انسان‌ها را به بند درآورند. این سیاست هم در ایران طرفداران خودش را داشت. این طرفداران اکنون در آماج

این دولت‌ها، به رغم تفاوت‌هایشان در روش‌های سیاسی و فرهنگی، در نجات جامعه و دولت سرمایه‌داری ایران از دست بحران وحدت داشته و دارند. از نظر این دولت‌ها، حذف یارانه‌ها یکی از راه‌های مقابله با بحران است. چگونه؟ توضیح می‌دهم.

یکی از جلوه‌های بحران در نظام سرمایه‌داری مساله کسری بودجه است. من این مساله را با قانون گرایش نزولی نرخ سود توضیح می‌دهم. من دولت را یک سرمایه‌دار می‌دانم، بزرگترین سرمایه‌دار جامعه. اگر این را بپذیریم آن وقت در واقع معنابحث گرایش نزولی سود برای دولت این می‌شود که دولت از یک طرف سرمایه‌گذاری می‌کند و از طرف دیگر سود این سرمایه‌گذاری به اندازه‌ای نیست که انباشت سرمایه را ممکن کند، چرا که در سرمایه‌داری سود همیشه گرایش به کاهش دارد. به عبارت دیگر، یک پای سرمایه در اینجا می‌لنگد، به دلیل این که آن سودی که اقتضای انباشت سرمایه است، سود مناسب و مطلوب نیست. الان شواهد و قرائن این امر را می‌بینیم. در خیلی جاها می‌بینیم وقتی تولید با بحران مواجه می‌شد سرمایه به کانال‌های دیگر می‌رود، به تجارت، بانکداری و رباخواری. دلیل این پدیده این است که سرمایه سود کافی برای انباشت مجدد به دست نمی‌آورد و به رشته‌های دیگر می‌رود. کسری بودجه دولت به عنوان بزرگ‌ترین سرمایه‌دار جامعه به این دلیل به وجود می‌آید که دولت سود کافی برای انباشت و سرمایه‌گذاری مجدد به دست نمی‌آورد. سرمایه باید انباشت کند. این قانون سرمایه است. اگر سرمایه نتواند امسال بیشتر از سال گذشته انباشت کند با بحران مواجه می‌شود. معنی این بحران آن است که سود لازمی که باید برای این سرمایه به وجود آید، به دست نمی‌آید. یک دلیل این که کسری بودجه پیش می‌آید همین است. من فکر می‌کنم یکی از دلایل حذف یارانه‌ها در ایران جبران این کسری بودجه از طریق تشدید استثمار کارگران است، به این ترتیب که در واقع درآمد دولت را بیشتر کند. اگر به خاطر داشته باشید دولت احمدی نژاد ابتدا گفت درآمد دولت از اجرای قانون هدفمند کردن باید ۴۰۰۰۰ میلیارد تومان یا ۴۰ میلیارد دلار باشد. مجلس این مبلغ طرح دولت را نصف کرد، کرد ۲۰۰۰۰ میلیارد تومان یا ۲۰ میلیارد دلار. یعنی مجلس در واقع آمد به قول خودش ترمز احمدی نژاد را کشید. چون معنای طرح دولت این بود که این قیمت‌هایی که الان هست دو برابر بالا می‌رفت. یعنی دولت می‌خواست از طریق افزایش قیمت‌ها ۴۰ میلیارد دلار به دست آورد. اما

سطحی نازل باقی می‌ماند. حالا با حذف یارانه‌ها (که در واقع هدف اصلی قانون «هدفمند کردن یارانه‌ها» را تشکیل می‌دهد) ممکن است این برداشت به وجود بیاید که حذف یارانه‌ها منجر به بالا رفتن قیمت نیروی کار می‌شود و این در واقع نقض غرض است. برای این که اگر بپذیریم سرمایه به نیروی کار ارزان نیاز دارد، وقتی یارانه‌ها را قطع می‌کند، یعنی کالاهای مصرفی کارگران را گران می‌کند و به این ترتیب باعث تقاضا برای افزایش قیمت نیروی کار می‌شود. بنابراین، ظاهراً با آن بحثی که اول گفتم تناقض ایجاد می‌شود، اما در واقع تناقضی وجود ندارد. زیرا ویژگی حذف یارانه‌ها در مقطع کنونی جامعه ایران و به ویژه با توجه به وضعیت طبقه کارگر عبارت است از گران کردن کالاهای مصرفی کارگران، بدون این که این کار باعث افزایش قیمت نیروی کار شود. مثلاً بنزین لیتری ۱۰۰ تومانی با یک مرحله واسطه ۴۰۰ تومانی شده و بعد هم ۷۰۰ تومان. هنوز قبض سوخت‌های دیگر مثل برق و گاز و آب نیامده است. ولی نان که یک کالای اساسی است گران شده است. کالاهای اساسی گران شده‌اند، بدون این که دستمزدها افزایش پیدا کند. بدیهی است که مقدار ناچیزی که به عنوان یارانه نقدی داده می‌شود (که تازه هیچ معلوم نیست در آینده ادامه پیدا کند) به هیچ وجه افزایش قیمت کالاها را جبران نمی‌کند و نمی‌توان آن را افزایش دستمزد به حساب آورد. بنابراین، جوهر قانون هدفمند کردن یارانه‌ها چیزی نیست جز تشدید استثمار بیش از پیش طبقه کارگر برای سرپا نگه داشتن جامعه بحران زده سرمایه‌داری ایران.

اما در مورد سابقه‌ی این طرح، همان‌طور که آقای رئیس دانا گفتند کل حاکمیت حداقل از زمان جنگ به بعد و دوره هاشمی رفسنجانی طرفدار این طرح بوده‌است. در دو دوره‌ای که هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور بود یکی از اجزای بحث تعدیل ساختاری همین بحث حذف یارانه‌ها بود. (همین بحث هدفمند کردن یارانه‌ها). بحث حذف تدریجی یارانه‌ها از همان زمان شکل گرفت. در دو دوره ریاست جمهوری خاتمی نیز یکی از اجزای سیاست‌های نئولیبرالی دولت همین حذف یارانه‌ها بود. بدیهی است که دولت‌های رفسنجانی و خاتمی نه فقط از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی و فرهنگی نیز با سیاست‌های سرمایه جهانی همخوانی بیشتری داشتند. حال آن که دولت احمدی نژاد، در عین اعمال حداکثر نئولیبرالیسم اقتصادی، از نظر سیاسی و تا حدودی فرهنگی با سیاست‌های نئولیبرالی مشکل دارد. با این همه، نکته این است که تمام

خودش بزرگترین سرمایه‌دار جامعه است، اظهار من الشمس است که دولت هیچ وقت نمی‌تواند کمترین کاری به نفع کارگران بکند. در جوامعی نیز که زمانی از دولت رفاه صحبت می‌کردند اکنون دولت از کارگران می‌دزدد و به حلقوم سرمایه داران می‌ریزد تا جامعه سرمایه داری را از بحران نجات دهد. در همین امریکا که مهد نتولیرالیسم و اقتصاددانانی مثل میلیتون فریدمن است، در بحران ۲۰۰۸ دیدیم که دولت کروورکرور دلار ریخت در دهن بانک‌ها و شرکت‌های خصوصی تا آن‌ها را سرپا نگهدارد و از بحران بیرون بیاورد. این که جناحی از سرمایه‌داران ناسپاس آمریکا دولت اوباما را به «سوسیالیست»!! بودن متهم کرده اند و می‌کنند مانع از آن نشده و نمی‌شود که این دولت از دل و جان برای حفظ نظام سرمایه داری آمریکا مایه بگذارد.

– آقای وطن‌خواه از صحبت‌های آقای حکیمی برای طرح سوال بعد استفاده می‌کنیم. نقش برنامه‌ی قطع یارانه‌ها ، هم زمان شده است با پایین نگهداشتن دستمزدی که سود بالای سرمایه‌گذاری را تضمین می‌کند. از طرفی که هر سال اسفندماه در ایران معمول است که برای سال بعد حداقل دستمزدها تعیین شود و به نوعی سقف دستمزد با آن تنظیم می‌شده است. با این تصمیمی که گرفته شده، نظر شما چیست ؟ دستمزدها چه تغییری خواهد کرد و به چه صورتی؟

وطن‌خواه: همان‌طور که مشخص است اول بسم‌الله، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی سازمان تجارت جهانی را به سازمان جامعه بشری کادو دادند و سازمان تجارت جهانی هم نسخه‌ای تحت عنوان تعدیل اقتصادی پیچید. این نسخه اصلاً خودش دستورالعملی دارد که دولت‌هایی باید آن را انجام بدهند که تورم نداشته باشند، محبوبیت بالا داشته باشند، بیکاری نداشته باشند. تمام این مسائلی که به اصطلاح نسخه‌ی پیچیده شده‌ی نظام سرمایه‌داری بود را جامعه‌ای می‌خواهد انجام بدهد که هیچ‌یک از شرایط و ویژگی‌ها را ندارد. علی‌رغم این که برای رسیدن به قدرت، زورمندان ما می‌خواستند قدرتمند بشوند و قدرتمندان ما می‌خواستند زورمند بشوند. دعوای بین قدرت و زور باعث شد که آقایان اخیر پول را تقسیم می‌کنند. برداشتی که عوام الناس از این قضیه دارند این است که اینها دارند به مردم پول می‌دهند و قبلی‌ها

مجلس به دولت می‌گفت شیب افزایش قیمت‌ها را کمتر کن. یکی از حرف‌های مجلس به احمدی‌نژاد این بود که با شیب ملایم برو جلو، که به نظر من این توصیه از نظر کمتر کردن هزینه‌های سیاسی این طرح تاثیر داشته است. آن طور که احمدی نژاد می‌خواست جلو برود، شاید تنش و التهاب جامعه را بیشتر می‌کرد. به همین دلیل بود که رقمی که مجلس به عنوان درآمد دولت از اجرای این طرح تصویب کرد، نصف رقم پیشنهادی دولت بود. اما مستقل از اختلاف بین دولت و مجلس در این مورد، هر دو طرف در این واقعیت هیچ تردیدی نداشتند و ندارند که هدف نهایی اجرای این طرح افزایش درآمد دولت است. یعنی چه؟ یعنی این که کارگری که تا دیروز مثلاً ۸۰۰۰۰ تومان از یارانه استفاده می‌کرد از طریق سوخت و کالاهای اساسی دیگر مثل نان و روغن و برنج و... الان این مبلغ حداقل نصف می‌شود. یعنی ۸۰۰۰۰ تومان می‌شود ۴۰۰۰۰ تومان و ۴۰۰۰۰ تومان دیگر به جیب دولت می‌رود. و این مثل آن است که هر کارگری ۴۰۰۰۰ تومان از جیبش در بیارود و به جیب دولت بریزد، به جیب بزرگترین سرمایه دار جامعه. این امر در غیاب مبارزه برای افزایش دستمزد، هیچ معنایی جز تشدید فشار بر روی طبقه کارگر ندارد.

در مورد سابقه این طرح هم به نظر من این بحث درستی است که بیش از آن که دولت احمدی‌نژاد مدافع این طرح باشد، دولت‌های هاشمی رفسنجانی و خاتمی پرچم آن را بلند کردند. منتها واقعیتش این است که اینجا هم توسری خور بودن و زبونی و ضعف جناح به اصطلاح اصلاح طلب خودش را نشان داد. این جناح همیشه برای اجرای این طرح این دست و آن دست می‌کرد و از عواقب آن می‌ترسید تا این که احمدی‌نژاد با پشتوانه نظامی قدرتمندش قدم جلو گذاشت و آن را اجرا کرد. اکنون هم آن‌ها فقط در جزئیات با هم اختلاف دارند. یکی از این اختلاف‌ها زمان اجرای طرح است که اصلاح طلبان می‌گویند الان که مورد تحریم هستیم زمان مناسبی نیست.

به نکته دیگری اشاره کنم و حرفم را تمام کنم. گاهی وقت‌ها که ما بحث تعدیل ساختاری نتولیرالیسم را نقد می‌کنیم، ممکن است این شبهه در بعضی کارگران ایجاد شود که داریم در مقابل بخش خصوصی از اقتصاد دولتی طرفداری می‌کنیم. من معتقد نیستم که اقتصاد دولتی به نفع طبقه کارگراست و ما باید در مقابل خصوصی‌سازی نتولیرالی از سرمایه داری دولتی دفاع کنیم. در جوامعی مثل جامعه ما، که دولت

کارگران نخواهند، حتی شورای اسلامی که با آن موافقت شده بود، هم در آنجا تعطیل است و ترمزش هم کشیده شده است و الان به خاطر این که هیجانی پیش آمده، قبول کرده‌اند که شورای اسلامی را تشکیل دهند.

تعدیل اقتصادی، طرح هدفمند کردن موجود فریب است. بزرگترین دروغ یا فریبش برای من این است که بناست پول نقد سر سفره من بیاید. به هیچ وجه پول نقد سر سفره زحمتکشان نمی‌رود. فقط نیروی کار ما را به ارزان‌ترین قیمت می‌خرند. به قول دوستی کالای بنگل ما را که کار است، این که کار، بنگل‌ترین کالای بازار شده و توی سرش می‌زنند و امکانی نمی‌دهند که تا من کارم را بفروشم نان را بخرم.

- با تشکر. آقای ثقفی، دوستان به برخی توجیهاتی اشاره کردند که طرفداران طرح برای اجرای آن می‌آورند. برخی توجیهاتی دیگری می‌آورند و می‌گویند: "اقتصاد دولتی فاسد است. اقتصاد خصوصی کار آمد است" و یا "تا حالا فقط پولدارها از یارانه‌ها استفاده می‌کردند" و یا این که مثلاً "اجرای طرح و یکسان سازی قیمت‌ها منجر به ایجاد انگیزه سرمایه‌گذاری خارجی در ایران خواهد شد." چه توضیحی برای این دارید؟ آیا اینها درست است؟ ارزیابی شما چیست؟

ثقفی: موضوع کلی را دوستان گفتند. من از خود این قانون هدفمندسازی یارانه‌ها حرف می‌زنم. من برای تکمیل مطلب سعی می‌کنم به اهداف و نتایج داخلی این طرح بپردازم. به همین جهت از خود این قانون هدفمندسازی یارانه‌ها حرف می‌زنم. متن کاملش پیش من است. خیلی جالب است. ماده اول این قانون می‌گوید: "قیمت فروش داخلی بنزین، نفت، گاز، نفت کوره، نفت سفید و مشتقات و ... به تدریج تا پایان برنامه ۵ ساله‌ی توسعه اقتصادی اجتماعی فرهنگی کمتر از ۹۰ درصد قیمت تحویل روی کشتی در خلیج فارس نباشد." یعنی از ۹۰ درصد کمتر نباشد. معنی‌اش این است که می‌تواند بیشتر باشد. در تبصره‌ی بعد می‌گوید: "قیمت فروش نفت خام و میعانات گازی به پالایشگاه‌های داخلی ۹۵ درصد قیمت تحویل روی کشتی‌ها در خلیج فارس تعیین می‌شود." یعنی در این تبصره برای پالایشگاه‌ها، برای سرمایه‌دارها، برای آن‌هایی که می‌خواهند کارگر را استثمار کنند، خیلی

نداده‌اند و نگاه من به این قضیه این است: پولی که تحت عنوان هدفمند کردن یارانه‌ها داده می‌شود، بخش‌هایی از یارانه و از سوبسید به من داده می‌شود، صرفاً برای این است که بخواید افق نگاه من را پایین بیاورد و من فقط به بنزین نگاه کنم. می‌گویم من که ماشین بنزین‌سوز ندارم، بگذار قیمت بنزین بالا برود. هر کس که ماشین دارد، پول بنزین را هم باید بدهد. ولی واقعیت این است که من استفاده‌کننده از امکانات زیستی یک انسان هستم. وقتی که کارم را می‌فروشم، در ازاءش می‌خواهم مزد بگیرم تا نان بخرم. من لباس می‌خواهم. به برق احتیاج دارم. به امکاناتی رفاهی بهداشتی احتیاج دارم. شاید هرگز من مخالفتی از باب بنزین نداشته باشم، ولی وقتی می‌بینم در سازمان تامین اجتماعی هم دست می‌خورد و در سازمان‌های تملیکی خودم، هم باید من بخشی از فرانشیز را بدهم، مسلماً اینجاست که به هیچ وجه من‌الوجود این فریب و این دروغ، که هدفمند کردن یارانه‌ها گذاردن پول نقد در سفره کارگران است، توی کت و کول کارگران نخواهد رفت. این را فریب و دروغ بیشتر نمی‌بینیم. چنین چیزی وجود خارجی ندارد.

حالا برسیم به مساله دستمزدها. من کار می‌کنم. اینها تعدیل اقتصادیشان را انجام می‌دهند. یارانه‌های من را حذف می‌کنند. قیمت‌هایشان بالا می‌رود. همین حالا شما نگاه کنید نانی که مثلاً پارسال می‌خریدی، الان چند می‌خری و بعد مزدی که می‌گیری به هیچ وجه افزایش پیدا نکرده است. من به دلار خرج می‌کنم ولی به تومان به من مزد می‌دهند. نه این که من دوست دارم دلار خرج کنم، نه! موقعی که می‌خواهند برای من حساب کنند، قیمت فوب خلیج فارس را حساب می‌کنند. می‌خواهند برق را بدهند، بالاتر از قیمت منطقه حساب می‌کنند. ولی وقتی موقع مزد من می‌شود و می‌خواهند مزدم را بدهند می‌گویند: نداریم. سودی برای ما اینجا نمانده است. سرمایه‌داری همیشه دنبال این بخش قضیه است که با سود بیشتر خودش را ارتقاء دهد. من فقط اینقدر بخورم تا بتوانم فردا دوباره برایشان کار کنم. نمونه‌ی مشخصی هم که خودتان هم در ابتدای بحث گفتید وجود همین سود و حرص و سود بیشتر است. فاجعه‌ای را که همین چند روز پیش در ایران خودرو رخ داد، چیزی بیشتر از این نبود. خودتان می‌دانید اوایل ماه May راهپیمایی بوده هیچ موقع کارگران ایران خودرو نبودند، هیچ موقع اینها نبودند، هیچ موقع اجازه نداشته‌اند که بیایند، نه این که

آزادی نیروی کار. (جالب است بدانیم که این محور آخری یعنی حذف تعرفه های گمرکی یا کاهش آن، جزء مواد مخفی عهدنامه ی ترکمانجای بود که بعدها با آشکار شدن آن انگلستان نیز خواهان همین امتیاز شد و قائم مقام در مخالفت با آن جانش را از دست داد.)

دوستان به نکته‌ی مهمی اشاره کردند که سرمایه‌دار می‌تواند به راحتی از امریکا بیاید اینجا و سرمایه‌اش را بیاورد. ولی کارگر به راحتی نمی‌تواند برود جایی کار کند که ۲۰۰۰ دلار دستمزد بگیرد. آزادی یعنی آزادی سرمایه، آزادی بازار، تجارت آزاد. اساس اقتصاد آزادی سرمایه است، خودشان هم گفته‌اند. زمانی وزیر خارجه کانادا گفت: بحث، بحث آزادی کسانی است که دارای سرمایه هستند نه آزادی به معنای کل قضیه. مشخصاً گفتند بحث آزادی سرمایه است. خب اگر بحث آزادی سرمایه است چرا اینجا با این برنامه‌ای که الان دارند پیاده می‌کنند، به مردم گران‌فروشی می‌کنند؟ ما که دو توزیع‌کننده بنزین یا دو توزیع‌کننده گاز یا دو توزیع‌کننده آرد نداریم. یک توزیع‌کننده این نوع کالاها وجود دارد که دولت است. من می‌خواهم از این مساله به این نتیجه برسم که این طرح بومی شده تعدیل اقتصادی در این مقطع زمانی بیشتر اجحاف به مردم است تا آزاد سازی. همین مساله در مورد خصوصی سازی هم صادق است. در اصل ۴۴ طرح خصوصی‌سازی را بومی کرده‌اند و عملاً ما دیده‌ایم که این خصوصی‌سازی چیزی جز اختصاصی‌سازی نیست. فروش اموال مردم بین عده‌ای از خواص است و همین پالایشگاهی و نیروگاهی که دارند می‌فروشند، همه با پول مردم ساخته شده است. همین مخابرات که فروختند ودیعه‌های مردم بود. یادم است ۱۵ سال پیش که ودیعه‌های ۸۰ هزار تومانی و ۱۰۰ هزار تومانی را برای تلفن می‌گرفتند مردم با فروش فرش و یخچال این‌ها را تامین می‌کردند. ۸۰ هزار تومان در ۱۵ سال پیش، چیزی در حدود ۳ تا ۴ میلیون تومان پول امروز بود.

چگونه است پولی که در دست حضرات یا سرمایه‌داران است یا کالاهایی که در دست آن‌هاست هر روز ترقی می‌کند، ولی این ۸۰ هزار تومان ودیعه‌ها الان شده ۵۰ هزار تومان؟ یکی از مسئولین هم گفته بود که این پول‌ها وام بدون بهره است که مردم داده‌اند. چه‌طور است وامی که بانک‌های دولتی می‌دهند با این همه بهره است؟ تمام خطوط برق انتقال نیرو از پول همین مردم ساخته شده است. این ودیعه‌ها همین الان امروز هم برای بسیاری از مردم سنگین است و نمی‌توانند بدهند.

روشن می‌گوید ۹۵ درصد؛ ولی برای مردم خیلی راحت می‌گوید کمتر از ۹۰ درصد نباشد، یعنی می‌تواند بیشتر باشد. ما همین الان شاهد این هستیم برخی از قیمت‌های اعلام شده بالاتر از قیمت جهانی است. به‌طور مثال قیمت گندم در سطح جهانی هر کیلو ۲۵۰ تومان است، در حالی که الان دولت به نانوایان آرد را ۴۰۰ تومان می‌دهد، یعنی همان قیمت جهانی هم نیست، بالاتر است. قیمت بنزین در فوب خلیج فارس، طبق محاسباتی که قطعی هم هست، حدود ۵۷۰ تومان است. اما بنزین برای مردم ۷۰۰ تومان است. به‌طور روشن دارند به مردم گران‌فروشی می‌کنند. من دقیقاً به خاطر دارم که رئیس پالایشگاه تهران حدود دو ماه پیش مصاحبه‌ای کرد و گفت که بنزین برای ما ۲۸۰ تومان تمام می‌شود. این بنزینی را که ۲۸۰ تومان برای پالایشگاه تمام می‌شود، اگر بخواهند با سودش در تهران توزیع کنند، چیزی حدود ۳۰۰ تا ۳۵۰ تومان می‌شود. این را اگر به خلیج فارس حمل کنند تا آنجا باید کلی هزینه حمل بدهند و بفروشند. پس اینجا می‌توانند ارزان‌تر بفروشند. همین الان بنزین در امریکا گالنی ۲ دلار و ۸۰ سنت است، یعنی ۲۸۰۰ تومان. همیشه بنزین در امریکا گران‌تر بوده تا خلیج فارس. به خاطر این‌که خلیج فارس منبع نفت است و خیلی راحت‌تر تصفیه می‌شود و ارزان‌تر بوده است. علاوه بر این، دستمزد کارگر در خلیج فارس ۳۰۰ یا ۴۰۰ یا ۵۰۰ تومان است، آنجا دستمزد کارگر ۲۰۰۰ دلار است. طبیعی است که همین الان اگر بسنجیم، قیمت بنزین در ایران بسیار گران‌تر از امریکاست. یا در مورد گاز، گاز یک میلیون بی‌تی‌یو (BTU) در خلیج فارس ۵ دلار است و الان در خط لوله صلح به هندوستان ۳ تا ۴ دلار می‌دهند. قیمت اولیه ۳ دلار بود و بعد گفتند حالا ۴ دلار می‌فروشیم. قیمت آزاد یک میلیون بی‌تی‌یو در خلیج فارس، ۵ دلار است. ۳۰ هزار بی‌تی‌یو یک متر مکعب است. یعنی تقریباً ۱۵۰ تومان می‌شود. همین الان در پمپ‌های بنزین به ماشین‌ها ۴۰۵ تومان می‌فروشند که اصلاً قیمت جهانی نیست. یا در مورد برق، برق در ایران صحبتش هست بعد از حذف یارانه‌ها ۷۷ تا ۸۰ تومان فروخته شود. همین برق در ترکیه بین ۲۵ تا ۳۰ تومان است و در آذربایجان ۲۵ تا ۳۰ تومان. این قیمتی است که مجلس داده، حتی کمیسیون این تحقیقات را به مجلس داده است.

من می‌خواهم از این مقدمه این نتیجه را بگیرم همه‌ی آنچه که که دوستان گفتند درست است. سازمان تجارت جهانی می‌خواهد اقتصاد آزاد شود و برای این منظور سه محور تعیین کرد: خصوصی‌سازی، این‌که گمرکات آزاد باشد و کالاها آزاد رد و بدل شود. آزادی برای سرمایه نه

از آن چیزی است که دریافت می‌کنند. اگر محاسبه‌ای کنیم می‌بینیم ۷۰ میلیون لیتر بنزین در روز می‌فروشند. این ۷۰ میلیون لیتر در ماه می‌شود دو میلیارد و صد میلیون لیتر و این ۷ برابر شده است و همین مقدار افزایش را برای گازوئیل و گازی حساب کنید که به مردم می‌فروشند. همین سه قلم بسیار بیشتر از آن مبلغی است که به مردم بر می‌گرداند: ماهی ۴۰۵۰۰ تومان. خیلی راحت می‌شود این‌ها را محاسبه کرد. قانون هدفمند سازی هم می‌گوید نیمی از درآمد را به مردم بدهند. در عین حال مساله اصلی را نباید به این محدود کرد که سود خودشان را افزایش می‌دهند بلکه علاوه بر آن مساله دیگری هم مطرح است. می‌خواهند به نوعی با فشارهای بین‌المللی مقابله کنند. اکنون که تحت فشار سیاسی هستند، روی این قضیه تبلیغاتی انجام می‌دهند، تا به اصطلاح دل سرمایه‌ی جهانی را به دست بیاورند. یعنی این پیام را به سرمایه داری جهانی بدهند که: آقا اقتصاد اصلاً مال شما، ما داریم طرح‌های شما را پیاده می‌کنیم. طرح‌هایی که قبلی‌ها نتوانستند اجرا کنند. در سیاست با ما کاری نداشته باشید. حالا که ما داریم همه چیز را آزاد، و حتی هر چقدر هم می‌خواهیم گران می‌کنیم، سرمایه‌ها بیایند اینجا، که بهشت سرمایه گذاران است. نیروی کار ارزان تهیه می‌کنیم. داریم زمینه را آماده می‌کنیم برای آنچه که شما می‌گویید. در حقیقت داریم زمینه‌ها را آماده می‌کنیم برای سرمایه گذاری‌های شما و... که به نوعی هم‌آهنگی با سرمایه جهانی است. یعنی ما نمی‌خواهیم سرمایه‌دار را محدود کنیم یا از نیروی کار حمایت کنیم و نمی‌گذاریم با قیمتی که خودش دلش می‌خواهد نیروی کارش را بفروشد. این جوری نیست که فرض بفروشد اقتصادی حمایتی داشته باشیم.

از این موضوع که بگذریم که به جای خود مساله مهمی است، موضوع دیگر همان گران فروشی برای تامین هزینه‌هایی است که به آن اشاره کردند و آن تامین هزینه‌های سرسام آور نیروهای امنیتی و نظامی و... است. در حقیقت اینجا یک اجحاف عظیم به مردم می‌شود. برای کنترل هر چه بیشتر نظامی اقتصاد، نه کنترل به اصطلاح کمتر دولت یا این که دولت بخواهد یک بخش از اقتصاد را به مردم واگذار کند. مثلاً آنچه در مورد خصوصی‌سازی می‌گویند بیشتر مربوط به حل مشکلات فعلی دولت است. حل مشکلات و بن‌بست‌هایی که به‌طور مشخص خودشان برای خودشان ساخته‌اند. این بن‌بست‌ها در کاهش سودشان است در کاهش تسلط شان بر جامعه است و در این زمینه در حقیقت منظور

حالا شما در نظر بگیرید مثلاً ۳۰ سال یا ۴۰ سال پیش یک نفر آمده ودیعه برق، آب و تلفن و گاز را با فروش فرش و امثال آن تامین کرده است. این ودیعه‌ها چطور است که امروز هیچ تغییری نکرده، اصلاً کجاست؟ تمام این خطوط نیرو مال مردم است. چگونه است الان یک نیروگاه رامی‌دهند به سرمایه‌دار خصوصی یا اختصاصی و بعداً او می‌آید سود این را، سود این سرمایه را، با مردم حساب می‌کند. سود پول مردم را با خود مردم حساب می‌کند!؟

این گران فروشی است. گران فروشی انحصاری است و در حقیقت آنچه که ما در اینجا شاهدش هستیم نوعی شوک درمانی است نه آزادسازی اقتصادی.

البته همه ما خوب می‌دانیم که این اسم آزادسازی هم در ایران وهم در سطح جهانی در واقع نوعی فریبکاری است در حقیقت این آزادسازی مطلق برای انحصارات چندملیتی. است به عنوان مثال سردمداران آزادی اقتصادی خودشان بزرگترین انحصارات را در بخش‌های کلیدی مانند انرژی، کشاورزی، بیوتکنولوژی، پزشکی و... در دست دارند و حتا در آنجا که جان انسان‌ها در خطر است حاضر به دست برداشتن از انحصارات خود نیستند. نمونه‌های افتضاح‌آمیز آن را در مورد انحصار داروی ایدز یا سرطان سینه و بسیاری از امراض دیگر شاهد هستیم که کمپانی‌های انحصاری، شرکت‌ها یا کشورهایی را که داروهای انحصاری آنان را بدون پرداخت حق لیسانس آنان تولید کنند به دادگاه می‌کشند و از تولید این داروهای حیاتی با قیمت ارزان جلوگیری می‌کنند. هم چنین در زمینه‌ی کشاورزی نیز بدنام ترین و جنایتکارترین شرکت‌ها، انحصار تولید دانه های گیاهی را در دست دارند. به هیچ کشوری اجازه نمی‌دهند که دانه‌های گیاهی اصلاح شده را بدون پرداخت حقوق انحصاری آنان مورد استفاده قرار دهد و از گرسنگی مردم جلوگیری کند. اگر بخواهیم روشن‌تر بگوییم، از نظر منطق سرمایه‌داران، چه داخلی و چه بین‌المللی، آزادسازی اقتصاد، یعنی آزاد گذاردن انحصارات که هر گونه اجحافی را به مردم روا دارند. اما در ایران مساله جنبه‌های دیگری غیر از انحصار و گران فروشی دولتی هم دارد. و آن هم شرائط فعلی اجتماعی است که برای اجرای این طرح از گذشته آماده تر است. یعنی پس از آن که به هر حال به نوعی توانسته‌اند تمام صداهای دیگر را تحت شعاع قرار بدهند. این را بهترین شرایط برای حل معضلات اقتصادی دولت می‌دانند. پولی که به مردم بر می‌گرداند به اصطلاح به عنوان یارانه نقدی، بسیار کمتر

- عرصه‌های بزرگی که بازار به جهت دیر بازده بودن وارد سرمایه‌گذاری کلان نمی‌شود از قبیل راه آهن، آب، آموزش و ... و همچنین امور دفاعی و امنیتی را نمی‌توان به رقابت آزاد و عرضه و تقاضا سپرد. همچنین نابودی محیط زیست یکی از اولین ارمغان‌های این نظام است

- مکانیزم رقابت بازار در ذات خود همواره با بیرون کردن تولیدکنندگان خرد و سرمایه‌داران کوچک، حذف و با بلعیده شدن توسط راهکارهایی مانند دمپینگ قیمت‌ها، افزایش و یا کاهش مصنوعی بازار کالا و سرمایه و سهام، خود راهکارهای دیگر است که همواره برای خارج کردن رقبا مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. سرمایه‌های کلان و قدرتمندتر خود باعث انحصار می‌شود و باعث شکل‌گیری ابر شرکت‌های بزرگ و حذف کلیه رقبا می‌گردد.

- با توجه به کاهش نرخ سود که ذاتی این نظام است و اینکه حوزه‌های عرضه و تقاضا همواره مختل می‌شود تقاضای کل کاهش یافته و دوران رکود آغاز می‌شود و از این جهت همواره در یک دوره سی ساله نظام سرمایه‌داری دچار رکود می‌شود که با دستکاری بازار توسط دولت و تزریق مسکن از طریق بالا بردن تقاضا، بحران دوره‌های سی ساله در دوره بعدی یعنی در چرخه حدود شصت سال بحران‌های به مراتب سهمگین‌تری رخ می‌دهد که کل ساز و کار اقتصادی - اجتماعی کشورها را در بر می‌گیرد و منجر به وضعیت‌های نوینی می‌شود و خروج از این بحران‌ها عموماً با جنگ‌های بسیار گسترده بر سر تقسیم حوزه نفوذ همراه است که جنگ جهانی اول و دوم از راهکارهای خروج از بحران توسط نظام سرمایه‌داری بوده است. بدون جنگ جهانی دوم بحران عظیم اقتصادی ۱۹۲۹-۱۹۳۹ قابل حل نبود همچنین تداوم جنگ ایران و عراق و دیگر جنگ‌های منطقه‌ای باعث روغن‌کاری و چرخش نظام اقتصادی سرمایه‌گردید و بحران ۱۹۹۰ با راه انداختن جنگ در خاورمیانه قابل فروکش کردن بود در سال ۲۰۱۰ به لطف بزرگ‌نمایی خطر حوزه خلیج فارس که برخی نیز عامدانه و یا غیرعامدانه به آن دامن می‌زدند؛ آمریکا ۱۲۰ میلیارد دلار تجهیزات نظامی به کشورهای حوزه خلیج فارس فروخت که خود باعث چرخش و راه‌اندازی صنایع نظامی و دیگر صنایع مرتبط با آن شد.

اولین بحران در سال ۱۷۸۲ بود. در نیمه اول قرن نوزدهم چهار بحران روی داد در نیمه دوم این قرن پنج بحران (۱۸۵۴-۱۸۵۷-۱۸۷۳-

اصلی سرمایه‌داران چه در سطح جهانی و چه منطقه‌ای گسترش تسلط سرمایه‌انحصاری بر همه‌ی شئون زندگی است. با این طرح اقتصادی تسلط بیشتری بر اقتصاد جامعه پیدا می‌کنند و از طرف دیگر به سرمایه‌های خارجی این پیام را می‌دهند که کارگر ارزان قیمت در اختیار شماست.

- آقای غلامی اولاً نظر کلی‌تان را مطرح کنید. همین‌طور که اشاره شد این طرح هدفمندسازی یارانه‌ها اولاً در ادامه طرح همان خصوصی‌سازی است که همان سرمایه‌عمومی را تحویل به اصطلاح بخشی از سرمایه‌داری می‌دهد، از طرفی دیگر در سطح جامعه دولت برای حل مشکلات سیاسی روز خودش و تشکیل یک نظم اجتماعی برای دولت، پرداخت‌های نقدی را انجام می‌دهد. نظر شما چیست؟

غلامی: نگاه به تئوری ساز و کار و مکانیزم بازار را می‌توان از زمان آدام اسمیت دانست. در آن مقطع مرکانتلیسم تداوم انحصارها بود این دانشمند اقتصاد در تضاد با نظام اقتصاد دولتی دوران خود که دولت به عنوان یک انحصارگر در اقتصاد باعث افزایش قیمت تمام شده محصول و تخصیص غیر صحیح منابع و هدر رفتن آن می‌شد برای شکستن انحصار دولتی بحث بازار آزاد و تخصیص منابع توسط نظام رقابتی را مطرح کرد و این راهکار و رویکرد در سال ۱۷۷۶ و قبل از مطرح شدن دیگر رویکردها از جمله رویکردهای اجتماعی؛ مشارکتی و سوسیالیستی مطرح می‌شد. آدام اسمیت طرح می‌کرد که در اقتصاد در بازار سرمایه، کار، کالا و بازار سهام باید تابع رقابت آزاد قرار گیرد، زیرا عرضه و تقاضا در یک نقطه بهینه با هم تلاقی کرده و دست نامرئی بازار به خودی خود باعث تخصیص صحیح منابع، کاهش هزینه‌های تولید و افزایش کیفیت می‌شود.

این راهکار در تقابل با انحصار دولتی یک گام به پیش بود اما تحولات بعدی بازار نواقص و بحران‌ها و معضلات متعدد این نظام را هم نمایان کرد که در علم اقتصاد تحت عنوان عرصه‌های شکست بازار تئوریزه شد که برخی از رؤس آن را می‌توان بصورت زیر برشمرد:

توانستند صنایع مورد نظر به عرصه رقابت جهانی گام بگذارند. هم اکنون نیز یارانه به صادرات و مالیات‌های سنگین به واردات از طرف کشورهای متروپل یک سیاست رایج است.

از دهه ۸۰ به بعد نظام ریگان‌سیسم با رویکرد حذف نقش دولت مدعی شد؛ بودجه و هزینه‌های دولتی را کاهش تا کسری بودجه را به حداقل برساند. امری که درست در پایان دوره ریاست جمهوری وی کسر بودجه آمریکا به میزان زیادی افزایش یافته بود (کسر بودجه در زمان کارتر ۶۰ میلیارد بود اما در سال ۱۹۸۳ کسری بودجه به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید) که یک علت آن افزایش بودجه‌های نظامی در زمان ریگان بود. وی به همراه تاج‌ریسم مجدداً شروع به حذف حمایت‌های دولتی و گذاردن بازارها در چارچوب عرضه و تقاضا شدند. آن‌ها ابتدا "بازار کار" را هدف قرار دادند و با فروپاشی بلوک شرق شروع به اخذ امتیازات داده شده از نیروی کار کردند و در طول دهه‌های بعد دستمزدهای واقعی کارگران کاهش یافت و در سالهای ۲۰۰۰ علیرغم تورم سالیانه سطح دستمزدها به سطح دهه ۶۰ رسید. در آمریکا ابتدا اتحادیه‌ها و سندیکاها و شوراهای زیر ضرب قرار گرفتند و تعداد اعضای آن‌ها به کمتر از یک سوم رسید. اخراج‌های گسترده در برنامه کار سرمایه داران قرار گرفت. موج اخراج‌ها نه تنها کارگران بلکه کارمندان و مدیران و در مجموع کلیه حقوق‌بگیران را در بر گرفت. پیترو دراکر که تئوریسین مدیریت سازمان‌ها و شرکت‌ها و یکی از دشمنان سرسخت هر گونه اتحادیه، سندیکا و تشکل مستقل کارگری می‌باشد، در کتاب مدیریت آینده خود از قول یکی از مدیران ارشد یکی از شرکت‌ها که خود نیز مشمول تسویه و اخراج شده می‌نویسد: "ما فکر می‌کردیم که دوران برده‌داری دیگر به سر آمده در حالیکه هم اکنون با ما همانند بردگان رفتار می‌شود." وقتی این اظهارات یکی از مدیران ارشد است دیگر فریاد و صدای کارگران و حقوق‌بگیران جزء معلوم است که تا کجا بلند می‌شود، فقط امکان انعکاس پژواک آن وجود ندارد. فشرده نظریه عبارتست از: "بازارها را آزاد کنید تا انسان‌ها را به بند کشید"

با کاهش هزینه‌ها و کاهش مالیات سرمایه‌داران جنون پولدار شدن از آمریکا و انگلیس به سراسر نظام سرمایه‌داری در همه کشورها گسترش یافت و دولت‌های سوسیال دموکراسی که توان رقابت را نداشتند کنار رفته و نئولیبرال‌ها در کشورهای مختلف جایگزین شدند.

۱۸۸۴-۱۸۹۳) روی داد. بحران قرن بیستم ۱۹۰۷-۱۹۲۱-۱۹۲۷-۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹-۱۹۷۳-۱۹۹۰-۲۰۰۰ که سال سقوط بورس نیویورک است -بحران ۲۰۰۶ که تا کنون به طول انجامیده است. پیش از هر بحرانی موج گسترده از جنون سفته‌بازی‌های قمارگونه بازارهای سرمایه را در می‌نوردد. هم اکنون اقتصاد آمریکا روند پر آشوبنده و اضطراب‌آور را نمایش می‌دهد که یکی تمرکز را به افزایش ثروت و درآمد و دیگری کسر بودجه هنگفت است.

در مجموع اصول و پیش فرض‌های بازار رقابت کامل که طرفداران این نظام تئوریزه می‌کنند انتزاعی بوده و عملاً" و بطور واقعی در هیچ بازاری محقق نمی‌شود.

برای حل بحران‌های ذاتی نظام سرمایه‌داری و به عنوان آنتی تر ایدئولوژی نئوکلاسیک؛ کینز برای دولت نقش سنگ پاسبان بازار آزاد را مطرح می‌سازد. کینزین‌ها نقش دولت در اقتصاد را بسیار پررنگ کرده و در عرصه‌های سازوکار عرضه و تقاضا و تنظیم آن و اموری همانند بهداشت، آموزش بسیار لازم و ضروری ارزیابی نمودند که در نتیجه آن سیستم‌های حمایت‌گری اروپا به منصفه ظهور رسیدند. نئولیبرال‌ها با اظهار اینکه نظام‌های پشتیبانی دولتی باعث کاهش بهره‌وری و افزایش قیمت تمام شده و ناتوان شدن کالا از رقابت در عرصه جهانی می‌گردد. با نظریه پردازان جدید از جمله ارنولدهاگر؛ فریدمن؛ هایک و مکتب شیگاگو بازگشت به بازار رقابتی نمودند؛ که برداشت مونتاریستی یا پولی و سطح عرضه پول را کلید حل بحران دانستند.

لازم به یادآوری است که کلیه کشورهای سرمایه‌داری از طلایه داران آن در انگلیس و تا متأخرین در آمریکا تنها با حمایت دولت در صنعت و کشاورزی و دادن سوبسید به انواع و روش‌های مختلف توانستند صنایع نوپای خود را تقویت و به بهره‌وری بالا در عرصه جهانی برسانند. دهه‌ها در انگلستان، فرانسه و آلمان و دیگر کشورهای سرمایه‌داری تنها واردات مواد خام مجاز بود و اجازه ورود به هیچ کالای ساخته شده از دیگر کشورها را نمی‌دادند و وارد کنندگان آن مشمول مجازات‌های بسیار سنگین می‌شدند. حمایت دولتی از صنایع نوپا و کشاورزی در کشورهای به تازگی صنعتی شده نیز همین روال را طی کردند یعنی تنها با حمایت‌ها و سوبسیدهای تشویقی دولتی کشورها جنوب آسیای شرقی از جمله کره جنوبی، هنگ کنگ، تایوان و سنگاپور و تایلند و مالزی و ...

جهانی سرمایه قرار می‌گیرند. آمریکا یک قرارداد بی‌پایان با حکام عربستان سعودی منعقد می‌کند که تا مادامی که نظام صدور نفت و سرمایه به سمت آمریکا جریان یابد در برابر هر حادثه‌ای مصون و تضمین شده است. یعنی خرید اوراق بهادار ایالات متحده توسط عربستان از محل دلارهای نفتی؛ مهندسی اقتصادی شبه جزیره عربستان و حافظ امنیت آن است. دلارهای نفتی عربستان تحویل وزارت خزانه داری ایالات متحده می‌شود و اینها صرف شرکت‌های غول پیکر آمریکایی می‌شود تا برای عربستان پروژه‌های اقتصادی اجرا کنند. به زعم نتولیرال‌ها حاکمیت بعث در عراق نه به جهت قرار نگرفتن در نظام تجاری جهانی، بلکه به جهت حاکمیت یک مستبد در رأس آن می‌بایست سرنگون می‌شد (که مستبد هم بود). اما باید گفت اگر صدام هم مانند شیوخ عربستان وارد بازی می‌شد، همانطور که سعودی‌ها کردند، هنوز بر سر کار بود.

آمریکا به تمام ذخایر جهان دست یافته؛ جهانی که فرمان‌های او را اجابت کند، ارتش آمریکائی که مجری دستورات باشد و یک نظام تجاری و بانکی بین‌المللی که حامی آمریکا و مقام مدیر عامل امپراتوری جهانی را به وی اختصاص دهد. اگر کار چاق‌کن‌ها و دلالان و لابی‌ها، کاری از دستشان بر نیامد نوبت عملیات سیا می‌رسد و ترور و توطئه در برنامه قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه در کارخانه کوکا کولا در کلمبیا در شهر کارپا، واحدهای نظامی، یکی از رهبران اتحادیه را کشتند و بقیه را وادار به استعفا نموده و همه را تهدید به مرگ کردند و وقتی که آنهم کارساز نبود نوبت دخالت ارتش می‌رسد. ایران در زمان دکتر مصدق و کودتا بر علیه آربنز در گواتمالا و سپس کودتا بر علیه دکتر آلنده در شیلی از نمونه‌های دخالت ارتش هستند. مرکز آموزش نظامی آمریکا محل آموزش فن بازجویی؛ شکنجه؛ تاکتیک‌های نظامی تمامی عناصر دست راستی نظام‌های دیکتاتوری در سراسر جهان است.

ایالات متحده پولی چاپ می‌کند که پشتوانه آن طلا نیست و در واقع هیچ پشتوانه‌ای ندارد و با افزایش حجم دلار و کاهش ارزش آن از جیب مردم جهان خرج می‌کند. میزان بدهی آمریکا تا آخر سال ۲۰۰۲ به هفت هزار تریلیارد دلار می‌رسد، یعنی هر آمریکایی ۲۴۰۰۰ دلار بدهکار است و اگر زمانی ارزش دیگری؛ مثلاً یورو جایگزین آن شود همه بنیاد امپراتوری آمریکا خواهد لرزید.

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به عنوان ابزار نظام سرمایه داری آمریکا و شرکاء با راهبردهای خصوصی‌سازی؛ حذف سوبسیدها عدم دخالت دولت در بازارها و با سپردن تمام هستی مردم به بازارهای بی‌در و پیکر به خصوص در کشورهای توسعه نیافته ضربه کاری و نهایی را به سرنوشت انسان وارد کرد. بعد از گذشت ۱۲ سال از سیاست تحمیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، حدود نیمی از جمعیت ۴۶۰ میلیون آمریکای لاتین فقیرند و ۶۰ میلیون نفر ظرف ده سال گذشته به آن اضافه شده است. تا سال ۱۹۹۵ کشت ذرت در پرو به یک دهم کاهش یافت اما کشت کوکائین ۵۵ درصد افزایش یافت. آمریکا به برخی کشورهایی وام می‌دهد که می‌داند هرگز بازپرداخت نخواهد شد، زیرا این همان چیزی است که اهرم لازم را در کلیه مراکز جهانی و منطقه‌ای در اختیارش قرار می‌دهد. در افغانستان تنها ۳ درصد کمک‌های مالی ارسالی برای بازسازی بوده و ۸۴ درصد آن برای اتحاد نظامی به رهبری آمریکا بوده است.

ژنرال رابرت مک نامارا وزیر دفاع جانسون پس از شکست بمباران ویتنام به جنگ کشورهای توسعه نیافته با سیاست بانک جهانی رفت.

کشور زامبیا ۳۷ میلیون دلار در سال‌های ۹۰ تا ۹۳ صرف آموزش کرد؛ در حالی که ۱/۳ میلیارد دلار صرف بازپرداخت بدهی به بانک‌داران بین‌المللی نمود. کشورهای مقروض در سال ۱۹۹۲ در مقایسه با سال ۱۹۸۲ به میزان ۶۰ درصد مقروض‌تر شده‌اند.

شاخص اصلی در نظام سرمایه‌داری مکیده شدن مازاد سرمایه از کشورها بخصوص کشورهای توسعه نیافته به سمت کشورهای متروپل سرمایه داری است، یعنی فروش مواد خام به ثمن بخش و وارد کردن کالای ساخته شده از کشورهای سرمایه داری. هر چند در داخل هر کشور توسعه نیافته نیز سازو کار و نظام سرمایه برقرار بوده و جریان انتقال سرمایه از روستاها و شهرهای کوچکتر و حاشیه‌ای به سمت مراکز این کشورها در جریان است. یعنی ساز و کار نظام سرمایه جهانی در درون هر کشور به طور مجزا نیز در جریان است. "با شاخص انتقال جریان سرمایه" به سمت کشورهای متروپل، کشورها در این نظام قرار می‌گیرند و تا جایی که این روند برقرار باشد امپریالیسم و نظام سرمایه داری با حاکمیت‌های استبدادی؛ ماقبل سرمایه‌داری، ایلی و عشیره‌ای و انحصاری مذهبی؛ سکولار و... کاری ندارد. همانند تمامی کشورهای نظامی و استبدادی در آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا مورد حمایت نظام

در ایران با توجه به مشارکتی نبودن نظام اجتماعی - اقتصادی تنها راهکاری که در پیش‌روی دولت‌ها قرار داشت راهکار بازار جهانی؛ حذف سوبسیدها و کنار کشیدن حمایت‌های اجتماعی از کلیه امور حتی حداقل تغذیه؛ آموزش و بهداشت و آزاد سازی قیمت‌ها بود که از دوره آقای رفسنجانی شروع شد اما در آن مقطع هنوز سازمان‌های دولتی و حکومتی به اندازه کافی متمرکز، یکپارچه و متراکم نشده بود و لذا با عکس‌العمل‌های اجتماعی طرح‌ها متوقف گردید حتی آقای روغنی زنجانی که ۱۱ سال بر سکان سازمان برنامه و بودجه قرار داشت از کار برکنار شد.

با شروع دوره دوم ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد تنها راهی که در مقابل دولت بود مجددا در دستور کار قرار گرفت.

اما این جراحی که "هدفمند کردن یارانه‌ها" عنوان گرفت درحالی که سرمایه ربایی و مالی در ایران دست بالا را دارد و ۳۰ درصد اقتصاد زیر زمینی و نا معلوم است و ایران یکی از کشورهای است که پول شویی در آن گستره بسیاری دارد با قاچاق واردات چند ده میلیاردی یعنی پدیده اقتصاد کاملا چند پاره و غیرقابل کنترل و غیرقابل شناخت را چگونه می‌توان هدفمند کرد می‌بایست خود مسئولین دولتی جواب دهند.

گویا جهت دادن و هدفمند کردن یک پدیده نیازی به شناسائی ندارد و این با اصول پایه‌ای و اولیه علمی و عقلی در تضاد است. حتی تلاش دولت در خصوص خوشه‌بندی دهک‌های مختلف با صدها میلیون تومان هزینه یکجا پرونده‌اش بایگانی شد. این در حالی است که ضریب جینی که نابرابری طبقاتی را نشان می‌دهد در ایران نسبت به کشورهای سرمایه داری توسعه یافته نسبت بالاتری دارد و تراکم و نابرابری ثروت گسترده است. رهاسازی قیمت‌ها نه تنها باعث گسترش فقر و فلاکت در طبقه مولد اجتماعی و زحمتکشان شده بلکه باعث رانده شدن طبقه متوسط به زیر خط فقر می‌گردد ویژگی که تأمین حداقل زندگی روزمره به اساسی‌ترین معضل هر خانوار تبدیل می‌شود.

مجموع این سیاست‌ها را در همان راستای جهانی‌سازی اقتصاد و سرریز شدن جریان سرمایه به سمت کشورهای متروپل و فقدان حمایت از صنایع و تولیدات داخلی دانست و این در حالی است که بسیاری از عرصه‌های صنعت از جمله نساجی و کفش و غیره با توقف تقریباً کامل مواجه شده‌اند و مابقی نیز در وضعیت مناسبی بسر نمی‌برند.

نسبت ثروت یک پنجم از جمعیت جهان که در کشورهای ثروتمند زندگی می‌کنند به یک پنجم از جمعیت جهان که در فقیرترین کشورها زندگی می‌کنند از ۳۰ به ۱ در سال ۱۹۶۰ به ۷۴ به ۱ در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته است

در سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۰ تحت " برنامه‌های تعدیل اقتصادی " کشورهای توسعه یافته ۱۷۸ میلیارد دلار به بانک‌های تجاری غربی واریز کردند که جهان؛ انتقال سرمایه‌داری با این ابعاد را به خود ندیده است. بر طبق توصیه‌های اجباری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و با کاهش یارانه مواد غذایی؛ کاهش شدید بودجه بخش بهداشت و سلامت و آموزش چنان مواد محترقه‌ای است که بر آتش فقر و گرسنگی می‌دمد و آن را بیشتر شعله‌ور می‌کند. بیل کلینتون و آل گور در ۱۹۹۲ گفتند که ۱ درصد بالای جمعیت آمریکا ۴۰ درصد تمامی ثروت آمریکا را در اختیار دارند و ۱۰ درصد بالای جمعیت بالای ۹۰ درصد مالک ثروت آن کشورند.

لیبرالیزه و آزاد سازی اقتصاد یعنی اقتصاد کشور را کتف بسته در اختیار سوداگران " وال استریت " و دیگر بازارهای بورس آمریکا قرار گیرد از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ بانک جهانی به طور متوسط بطور ماهیانه ۱۲ میلیارد دلار سود برده است. حال آن که کشورهای مقروض در مقایسه با سال ۱۹۸۲ به میزان ۶۰ درصد مقروض‌تر شده‌اند. جان ویلجر روزنامه نگار برجسته تلویزیون مستقل بریتانیا می‌گوید " این جنگی است که بر صفحه تلویزیون خود نمی‌بینید زیرا این جنگ با ابزار پیچیده ای به راه افتاده است و سلاح اصلی آن وام است. تلفات این جنگ شامل مرگ سالانه نیم میلیون کودک است و این بیش از دو برابر تعداد کودکانیست که در حمله اول آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ در زمان جرج بوش پدرانشان کشته شده است. "

ظهور سرمایه‌داری " فاجعه " آنها هم به شکلی به غایت چپاولگرانه که برای دست زدن به مهندسی اجتماعی - اقتصادی ریشه‌ای مورد نظرش از درماندگی و ترس ناشی از فجایع استفاده می‌کند صنعت بازسازی در این جبهه چنان سریع عمل می‌کند که معمولاً قبل از آنکه مردم منطقه تشخیص دهند چه بر سرشان آمده؛ خصوصی‌سازی و چنگ اندازی بر اراضی تکمیل شده و کار از کار گذشته است.

جاده‌ها، سدها، نیروگاه‌ها و جز آن. بابت این تملک دارایی‌های سرمایه‌ای، فروش دارایی‌ها، نفت را دارید و می‌فروشید. این یک تغییر در تعاریف و روشی بود که در دوره خاتمی خوب انجام شد و به دست دکتر ستاری فر. تفاوت مبلغ تملک دارایی‌ها و فروش سرمایه می‌تواند موجب کسری شود. این کسری حاصل جمع جبری اینها است. این کسری را چگونه جبران می‌کنند؟ با فروش دارایی‌های مالی. قبض می‌فروشیم. اوراق مشارکت می‌فروشیم و سند وثیقه به بانکها می‌دهیم. یکی هم خرید دارایی‌ها است یعنی بدهی‌های سال قبل را می‌پردازیم. تفاوت این خرید و فروش در دارایی‌های مالی، یعنی جمع جبری این که می‌شود همان کسری بودجه، که در ایران تقریباً همیشه منفی است. ایران سرزمین کسری بودجه است.

پس بودجه را از حیث هزینه‌هایش به دو بخش تقسیم کردیم. یکی هزینه‌های جاری و یکی هم هزینه‌های دارایی سرمایه‌ای یا عمرانی است. آن هزینه‌های جاری را عرض کردم که ۱۲۳ میلیارد دلار است. ولی یارانه‌ها ۱۰۰ میلیارد دلار است. یعنی باید به آن ۱۲۳، ۱۰۰ میلیارد را هم اضافه کنیم و یارانه‌ها را هم جاری بگیریم، می‌شود ۲۲۳ میلیارد که ۱۰۰ تایی آن یارانه بوده است. بنابراین صرفه‌جویی در ۱۰۰ میلیارد دلار یارانه یک دفعه توان دولت را بالا می‌برد. اگر این توان برای بخش نظامی خرج شود، توان نظامی بالا می‌رود، اگر صرف هزینه‌های جاری شود توان بروکراسی را بالا می‌برد، اگر به طرح‌های عمرانی بدهند توان عمرانی را بالا می‌برند. اگر البته نیت داشته باشد برای زیرساخت‌ها هزینه می‌شود. ولی اگر دولت هزینه نظامی را در طرح‌های عمرانی بیاورد، موضوع چیز دیگر می‌شود. هنگامی که طرح‌های عمرانی را می‌دهد به پیمانکاران و نهادهای خودش، موضوع می‌شود رشد سرمایه‌داری دولتی. بنابراین این ۱۰۰ میلیاردی را که دارد صرفه‌جویی می‌کند به نوعی در مویرگ‌های اقتصاد می‌رود، اما مویرگ‌های هدایت‌شده، مویرگ‌هایی که سرمایه‌داری وابسته به سرمایه‌داری دولتی یا شرکای آن هستند. بنابراین من فکر کردم حرف‌هایی که دوستان گفتند درست است. جمعاً این جوری است: کمکی که به دولت شده، جدا از کمک نظام سرمایه نیست و این تعدیل ساختاری هم که ریشه‌اش در خارج و در دست امپریالیسم و غیربومی است و تبلیغ کرده‌اند برای منافع سرمایه داخلی هم لازم است. شکی نیست که سرمایه داخلی با سرمایه‌های دولتی قریباً قاطعی است. الان عرض کردم که با این ۱۰۰ تایی صرفه‌جویی چکار می‌شود کرد.

هزینه‌های پزشکی؛ سلامت و بهداشتی هم اکنون افزایش یافته و دفترچه‌های بیمه و خدمات کاربرد خاصی ندارد. هزینه آموزشی نیز ویژگی طبقاتی پیدا کرده و فقط فرزندان خانواده‌های متول قادر به گذراندن سطوح بالای تحصیلی را داشته و پس از تحصیل نیز تنها آنان می‌توانند به یمن روابط مناسب با کارفرمایان و مدیران دولتی قادر به پیدا کردن شغل هستند.

مجموعاً این سیاست‌ها ورود اقتصاد ایران را در حلقه سرمایه جهانی به زبان مردم پرخش می‌دهد. جایگزین این رویکرد می‌تواند یک برنامه توسعه اقتصادی - سیاسی و فرهنگی ملی و با تشکیل شوراهای و تشکل‌های مردمی قرار گیرد.

- آقای رییس دانا آیا می‌توانید در مورد تاثیر طرح تعدیل روی طبقات و اقشار مختلف مردم به تفکیک صحبت کنید؟

رئیس دانا: به چند نکته ابتدا اشاره کنم. می‌دانیم که سرمایه به کارگر ارزان نیاز دارد ولی لزوماً این تنها معیار و انگیزه سرمایه نیست. به همین جهت موضوع انگیزه و عوامل جابجایی سرمایه پیچیده است. اگر این طور بود سرمایه‌ها باید می‌رفت در کشورهای کم توسعه که کارگر ارزان دارد. در حالی که ۷۵ درصد سرمایه خارجی در کشورهای توسعه‌یافته حرکت می‌کند. سرمایه به تکنولوژی نیاز دارد و بهره‌وری و استثمار، استثمار هم با دستمزد پایین لزوماً موثر نیست. بیشترین نرخ استثمار گاهی با دستمزدهای بالاتر ممکن است. به همین جهت است که در ایران این بحث کارگر ارزان گرچه درست است، ولی می‌خواهم جنبه‌های دیگرش را توضیح بدهم. دولت این طرح یارانه‌ها را برای کمک به دولت انجام می‌دهد. بنابراین جدا از نظام سرمایه نیست. بلکه از بدترین شکل‌های سرمایه‌داری، سرمایه‌های دولتی است و بدترین سرمایه‌داری دولتی هم سرمایه‌داری ملیتاریزه شده و بروکراتیزه شده است و بدترین شکلش هم بر حسب تصادف نصیب ایران شده است. بنابراین این که دولت به سرمایه‌داری کمک می‌کند و به‌طور کلی به سرمایه‌داران خاص در ایران هم کمک می‌کند، توضیح می‌دهم چرا؟ اولاً کمک به دولت: بودجه جاری کشور ۱۲۳ میلیارد دلار بود در سال ۸۹ (ببخشید که دلاری می‌گویم برای صرفه‌جویی در صفرها) اما آن بودجه جاری را هزینه می‌کند که عبارت است از تملک دارایی‌های سرمایه‌ای یعنی همان بودجه عمرانی. تملک دارایی‌های سرمایه‌ای مثل

از منحنی پرداخت بالاتر می‌رود و این تفاوت می‌شود صرفه‌جویی‌های خالص و دائمی دولت در این شش ماه تا یک سال و نیم. حالا پیش‌بینی می‌شود که خیلی سریع این نمودار دومی از اولی بالاتر رود. بنابراین با توجه به مراتب وحشت شوک درمانی و واکنش کارگران و واکنش مردم محروم و واقعه‌ی تجربه‌های سال ۱۳۸۸، به نظر من دولت احمدی‌نژاد از شوک‌درمانی صرف‌نظر کرده است. شوک‌درمانی نظریه معروف فریدمن است. او می‌گوید ضربه را چنان بزنید و سریع بزنید تا مردم از خواب بلند نشده‌اند کار از کار بگذرد و تمام شود. یک دفعه قیمت‌ها را ببرید بالا، یک دفعه یله‌سازی قیمت‌ها، یک دفعه با حذف مالیات‌های، سرمایه‌داران و افزایش بار فشار بر دوش کارگران، سریعاً کسری بودجه را به زیان کارگران از بین ببرید. کاری که فریدمن خودش در شیلی بعد از کودتای علیه سالوادور آلنده انجام داد، همین بود. یک ماه بعد از کودتا به آنجا رفت و اعلام کرد من پزشک هستم. برای من فرقی نمی‌کند که مریض من کیست. هر دینی داشته باشد، معالجه‌اش می‌کنم. (اندره گوندفرانک شاگردش بود در یک نامه سرگشاده - که من هم سال‌ها پیش به صورت کتاب ترجمه‌اش کردم - گفت تو چرا فقط مریض‌های اینجوری به مطب راه می‌دهی؟ از زمان آلنده هم اقتصاد شیلی مریض بود. او می‌گوید: آقای فریدمن یادت رفته در زیرزمینی در دانشگاه شیکاگو که حالا درست کردی، گفتم که تو به درد اقتصاد نمی‌خوری... من زخم شیلیایی بودم. مجبور شدم برگردم به شیلی، دیدم که یک نفر با لباس شیک و ادکلن و عینک برچشم. گفت من سناتور شیلی‌ام و گفت من سناتور آلنده‌ام...) از همان موقع وضع فریدمن و سیاست‌های پیشنهادی اش به نفع قتل عام اقتصادی کشورها روشن شد.

حالا کار در ایران چه‌طوری است؟ دولت به لحاظ نقدینگی در دام افتاده بود. نوسانات قیمت نفتی از یک طرف و فشار تورمی از طرف دیگر موجب می‌شود که پیش‌بینی درآمد دولت با پیش‌بینی هزینه‌هاش ناامیدکننده باشد. اما دولت به این منابع مالی نیاز مبرم دارد. به نظر من نگرانی دولت برای این است که منابع را برای سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاران خصوصی خودی انتقال بدهد. (حتی‌هاشمی رفسنجانی و خاتمی سرمایه‌داران بخش خصوصی متعلق به خودشان را داشتند) این دولت هم بخش خصوصی متعلق به خودش را دارد. به همین سبب است که نهادهایی سرمایه‌گذاران اصلی و پیمانکاران اصلی شده‌اند. پس

در قانون طرح هدفمند کردن یارانه‌ها نوشته شده که صرفه‌جویی‌ها باید از ۱ تا ۵ سال به درازا بکشد. یعنی به میزان طول دوره برنامه دوم. قانون می‌گوید مقداری از این صرفه‌جویی‌ها به صندوق تأمین اجتماعی برود. اما ما می‌دانیم که جلوتر سازمان تأمین اجتماعی را آنگوشتش را هم خوردند و آن را به صندوق تأمین اجتماعی تبدیل کردند و گذاشتند ذیل وزیری، که این وزیر که باید وزیر محرومان باشد، پولدارترین وزیر تمام تاریخ است. وزیر مرفه وزیر مردم فقیر است. خودش گفت این مقدار پول که زیاد است و دست من است، مال امام زمان است. به این ترتیب مقداری از آن باید صرف تأمین اجتماعی بشود که تأمین اجتماعی تکلیفش معلوم است. اما به لحاظ قانونی که پیش‌بینی کرده، اگر تحقق پیدا می‌کند، ۱۰ درصد از آن ۱۰۰ میلیارد است. مقداری برابر با قانون برای یارانه‌ها باید باقی بماند. مثل یارانه‌های نهادهای کشاورزی، که ظاهراً این تقریباً ۱۵ درصد یارانه‌های پرداختی از محل ۱۰۰ میلیارد است. کشاورزان باید بتوانند ارزان‌تر کالا تولید بکنند و بتوانند سرپای خودشان باشند. مقداری هم معطوف می‌شود به رفاه. ظاهراً دست آوردهای این سوگیری‌های سوسیالیستی‌اند، اما واقعیتش چنین نیست. در مورد نهادهای کشاورزی در این قانون، اگر خوب دقت کرده باشیم، تکلیف قطعی نیست. (خوب شد به آن ۹۰ و ۹۵ درصدی که در قانون هدفمند سازی یارانه‌ها آمده اشاره شد.) همین‌طور اگر دقت بکنید نهادهای کشاورزی پشتش محکم نیست تازه اگر به نهادهای کشاورزی هم بدهند، برای تأمین اجتماعی هم بدهند از این ۱۰۰ تا می‌شود ۱۵ میلیارد. ۸۵ تا هم قرار است به طور متوسط در طی سه سال، یعنی اگر در ۵ سال انجام شود، سالی ۱۷ میلیارد صرفه‌جویی می‌شود. همین حالا پیش‌بینی می‌کنند در سه ماه یا چهار ماه آینده ۱۴ میلیارد صرفه‌جویی خواهند کرد. بنابراین این مبلغ بین سال‌ها توزیع می‌شود. در هر سال مقداری صرفه‌جویی صورت می‌گیرد. بسیار خوب از طرفی دیگر دولت قرار است که پول‌هایی بپردازد به قرار هر نفر ۴۴۰۰۰ تومان.

نمودارهای هزینه‌های فعلی نشان می‌دهد که احتمالاً در یک سال اول پرداخت‌ها از صرفه‌جویی بیشتر است. به نظرم اصطلاح «شوک درمانی» را باید کمی تغییر بدهیم. اسم چیزی را که در جریان است من "توهم درمانی" می‌گذارم. یعنی شوک را باید با توهم جابه‌جا کرد. ابتدا پرداختی که می‌شود از صرفه‌جویی‌ها بیشتر است. ولی بعد به تدریج صرفه‌جویی

می‌سازد که خودشان را به قدرت‌های راست، رانت‌بر سرکوبگر در واقع وام می‌دهند.

و اما کارگران، به ویژه کارگران بیکار و کارگران متوسط شهری و کارگران خدماتی به شدت ضرر می‌کنند و کارشان و ساخت زندگی‌شان طوری است که نمی‌توانند از آنجا به اینجا سفر نکنند. چون محل کار یک طرف و خانه‌شان طرف دیگر است. باید هزینه‌های حمل و نقل شهری را تحمل کنند. خانه‌شان را با گاز گرم کنند. بچه‌هاشان باید به مدرسه بروند و نیازهای زندگی آن‌ها تفاوت دارد، گرچه کم درآمد و زیر خط فقر هستند. آن‌ها ضرر می‌کنند. لایه‌های بالایی مطابق معمول مانند گربه آماده و ایستاده‌اند تا از این تورم سود ببرند.

حرف آخر من این است که این استفاده لایه‌های بسیار پایین شهری و روستایی دوام نخواهد داشت. بحث و پیش‌بینی من این است که این دولت نمی‌تواند این ۴۴۰۰۰ را به خصوص به قیمت‌های واقعی بدهد، چه برسد که بالا ببرد. در مسابقه‌ی تورم، افزایش و حتا پرداخت به عقب می‌افتد. برای این‌که مکانیزم این است که با قیمت‌های واقعی صرفه‌جویی خالص را بالا ببرد. به این ترتیب اگر ۴۴۰۰۰ تومان همین‌طور هم ثابت بماند، حتی برای خوش‌آمد ۱۰۰۰۰ تومان هم زیاد کند، آفتاب تموز تورم فردا در واقع این مبلغ را تبخیر می‌کند و از بین می‌برد. یکی دیگر از بحث‌های من این است که اینها نیروهای خوبی می‌شوند برای به میدان آمدن در انتخابات یا جای دیگر، توسط روش‌هایی که از این پرداخت چنین بهره‌برداری‌هایی می‌کنند. (در اینجا جا اتهام وارد نمی‌کنم و افترا نمی‌زنم، بلکه پیش‌بینی مشروط برای آینده می‌کنم) دشمنان شایعاتی می‌سازند که اگر کسی مهر توی شناسنامه‌اش نخورده، بچه‌اش در کنکور قبول نمی‌شود. این شایعات تأثیر گذاشته‌اند و دلیلی هم بر صحت آن نداریم. شایعات هم الان ممکن سر بگیرد. بنابراین می‌دانیم چه جریان‌های سیاسی در این قضیه وارد می‌شوند و اما به نظر من آن لایه‌های پایینی در بلندمدت و حتا در میان مدت ضرر خواهند کرد. شاید به خاطر همان فشارهای تورمی و غیره.

دولت احمدی‌نژاد هم که روش اقتصادی سیاسی خودش را داشت و آمادگی داشت و همان‌طور که گفتیم به میدان آمد و این بخش مهم سیاست تعدیل ساختاری را به عهده گرفت. بقیه هم برایش دست زدند. بر سر نابود کردن منافع کارگران، بر سر تامین سود حداکثری، گروه‌های

اگر بخشی یا تمام این ۱۰۰ میلیارد هم بیاید در طرح‌های عمرانی او، نه خریدهای نظامی و غیر نظامی خارجی که البته احتمالش صفر است، در واقع گیرنده‌اش پیمانکاران و بخش خصوصی خودی است. در چارچوب تعدیل سیاست ساختاری و بومی‌سازی این سیاست منجر به این شد که لایه نوظهور سرمایه‌داری شکل بگیرد. لایه‌های قبلی به دلیل اختلاف سیاسی و اقتصادی که داشتند، تحت فشار لایه جدید قرار گرفتند. لایه‌های جدید نهادها و نیروهایی بودند و شرکت‌های متعلق به ایشان. این لایه جدید ناکارآمد بود و نمی‌توانست سود ببرد. نیاز داشت هزینه‌هایش پایین بیاید و یکی از راه‌های پایین آوردنش، پایین آوردن دستمزدهای واقعی بود و این در سیاست‌های تورمی یعنی قیمت‌ها بالا برود و به آن اندازه دستمزده بالا نرود.

یکی این بود و دیگری دادن وام‌های ارزان، بهره وام‌های عقود مبادله‌ای، نه عقود مشارکتی، ۱۲ درصد است، برای چه دولت این کار را انجام داد؟ برای این‌که بتواند وام ارزان به نیروهای خودی بدهد. کاپیتالیسمی که تازه به میدان آمده، می‌خواهد سود ببرد. رانت زمین‌های ارزان. دور تا دور تهران پر از اراضی است که توسط نهادها تصرف شده است زمین ارزان، رانت ارزان قدرت اقتصادی است و دادن آن به نوظهورها. به اضافه‌ی این‌که کارگر ارزان و از سوی دیگر سرکوب تشکل‌های کارگری، به اضافه این سرمایه خارجی همراه با سرمایه بومی در اختیارشان باشد. البته از سندیکا بدشان می‌آید این ژست و اداه که سرمایه‌های خارجی پیام‌آور دموکراسی و لیبرالیسم کامل سیاسی هستند دروغ است. سرمایه‌ی خارجی و سرمایه‌ی بومی، اگر علناً نگوید، سندیکا نمی‌خواهند، آن هم سندیکای مستقل، پس تمام اینها در چارچوب سیاست‌های موجود انجام شد.

حالا در مورد گروه‌های مختلف بگویم. دهقانان، زارعان و روستائینان بسیار فقیر و حاشیه‌نشین‌های بسیار فقیر از این طرح فعلاً سود می‌برند. یک چراغ می‌سوزانند. مصرف آن‌ها بخصوص مصرف سوختشان کم است، گرمایش و سرمایش‌شان خیلی محدود است. اینها گروهایی خیلی فقیرند. بنابراین فشار هزینه‌های انرژی بر آن‌ها زیاد نیست، به اندازه همان ۴۴۰۰۰ تومان نیست. اینها بهترین سربازهای توی خیابانند. فقر لزوماً بهترین نیروی انقلابی را فراهم نمی‌کند. چه بسا تهی‌دستان وابسته و آویزان می‌شوند. این ۴۴۰۰۰ تومان اینجوری از آن‌ها سربازانی

طور واقعی افت می‌کند و ورشکسته می‌شود. این تناقضی است در خود سرمایه‌داری. در واقع در چارچوب سرمایه‌داری جایگزین شدن تکنولوژی به جای انسان زنده، باعث گرایش به کاهش نرخ سود می‌شود و همین‌جا است که سر و کله بحران پیدا می‌شود. نکته دیگه در صحبت آقای رئیس دانا این بود اگر تنها معیار و انگیزه سرمایه‌داری کار ارزان باشد، سرمایه به کشورهای دارای نیروی کار ارزان مهاجرت می‌کرد. اتفاقاً درک من این است که در سرمایه آمریکایی و اروپایی گرایشی قوی به مهاجرت به کشورهایی مثل چین وجود دارد. چرا که اساساً قدرت اقتصادی‌ای که چین از آن برخوردار شده معلول نیروی کار ارزان و حتی شبه رایگان است. همین نیروی کار میلیاردها ارزان است که قدرتی چون آمریکا را به هراس انداخته است. الان خیلی جاها در آمریکا و اروپا وقتی سرمایه داران می‌خواهند کارگران را تهدید به اخراج و در واقع تمکین به شرایط معیشتی نازل بکنند به آن‌ها می‌گویند: اگر تمکین نکنید سرمایه مان را ما می‌بریم هند یا چین یا اندونزی و.... اتفاقاً در اکثر موارد نیز کارگران تن می‌دهند. همین یک هفته پیش بود که این مساله برای کارگران فیات پیش آمد. رأی‌گیری کردند و اکثریت کارگران رأی دادند که حاضرند با شرایط نازل‌تر کار کنند به شرط آن که فیات سرمایه‌اش را به آسیا منتقل نکند. اتحادیه‌ها هم مطابق معمول از کارگران خواستند رأی مطلوب سرمایه‌داران را بدهند و گفتند حاضرند از افزایش دستمزد و ساعات کار کمتر صرف‌نظر کنند به شرط آن که شرکت فیات سرمایه‌اش را منتقل نکند و باعث اخراج کارگران نشود.

تا آنجا که به بحث هدفمندسازی یارانه‌ها مربوط می‌شود می‌خواهم بگویم که یک توافقی بین همه بخش‌های دولت وجود داشته و دارد که درآمد حاصل از حذف یارانه‌ها را به زخم کسری بودجه بزنند. حالا این کار چند آلترناتیو دارد. همون‌طور که آقای رئیس دانا گفتند می‌توانند آن را صرف بودجه عمرانی کنند یا صرف بودجه جاری. اینجا جایی است که ما باید وارد شویم و بگویم این درآمد یا دست کم بخش عمده آن را صرف افزایش دستمزد کنید. اینجاست که ما باید یقه‌ی دولت را بگیریم و از او بخواهیم که درآمد ناشی از حذف یارانه‌ها یا حداقل بخش عمده آن را صرف آن قسمت از کسری بودجه کند که به دستمزد کارگران مربوط می‌شود. ما به دولت می‌گوییم درآمد داری. خودت می‌گویی ۲۰۰۰۰ میلیارد تومان از این طرح حاصل می‌شود. بسیار خوب، بخشی از آن را به افزایش دستمزد اختصاص بده. به چه دلیل نمی‌توانی افزایش

سرمایه با هم‌اند. اما باز جویبارهای پراکنده به هم می‌پیوندند و از آن راه، ما هم راهنما جور دیگری است.

آقای حکیمی می‌خواهیم از دید تاثیر اجرایی این طرح روی اشتغال و بیکاری جامعه برایمان صحبت کنید. در آماري که مرکز مطالعات تشخیص مصلحت نظام داده همین الان ۳۰ درصد جوانان بیکار هستند. آمار دیگری می‌گوید ۴۰ درصد زنان جوان بیکار هستند. حالا که اجرای این طرح شروع شده چه تاثیری روی اشتغال و بیکاری می‌تواند داشته باشد؟ این یکی از دغدغه‌های اصلی کارگران است.

حکیمی: مسلماً تأثیر منفی دارد و بیکاری را بیشتر می‌کند. اما به دنبال بحث قبل چند نکته را می‌گویم و بعد به سؤال شما می‌روم. من در صحبت اولم بحث یارانه‌ها را با نیروی کار توضیح دادم. آقای رئیس دانا در صحبتشان اشاره کردند تنها عامل سودآوری نیروی کار نیست. به نظر من، زادگاه تولید سود، استثمار نیروی کار است. این بحث درست است که ارتقای تکنولوژی و به طور کلی افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه برای افزایش سود انجام می‌گیرد. بله، درست است. ولی همین که خود این ارتقای تکنولوژی در عین حال باعث گرایش به کاهش نرخ سود می‌شود، نشان می‌دهد که یک جای کار سرمایه می‌لنگد و نرخ سودش پایین آمده است. علت این گرایش به کاهش نرخ سود هم این است که تکنولوژی جای نیروی کار زنده را گرفته است. یعنی گرایش سرمایه‌داری این است که در آن سرمایه ثابت (تکنولوژی و ماشین آلات و مواد اولیه و ساختمان و...) از سرمایه متغیر (نیروی کار) سبقت می‌گیرد، یعنی ترکیب ارگانیک سرمایه بالا می‌رود. مثلاً به جای این که ۱۰ کارگر با بیل و کلنگ اینجا را بکنند، یک بیل مکانیکی می‌آید و این کار را به جای ۱۰ کارگر با ۵ کارگر انجام می‌دهد. به نظر من، سرمایه‌دار به این دلیل از بیل مکانیکی استفاده می‌کند که سودش را بالا ببرد. ولی اشکال کار این است که این کار به قیمت حذف ۵ کارگر از روند تولید انجام می‌شود و چون منبع اصلی سود سرمایه‌دار ارزش اضافی‌ای است که او از جسم و جان کارگران بیرون می‌کشد، حذف این ۵ کارگر باعث می‌شود نرخ سود سرمایه‌دار گرایش به کاهش پیدا کند و اگر نتواند جلو این گرایش نزولی را از راه‌های دیگر بگیرد نرخ سودش به

اما در مورد سؤال شما. پاسخ آن کاملاً روشن است. شما می‌گویید مجمع تشخیص مصلحت گفته همین الان ۳۰ درصد جوانان بیکارند. با اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها مسلماً این درصد بیشتر می‌شود. الان صدای بعضی از کارخانه داران درآمده و می‌گویند مجبورند کارخانه‌هایشان را تعطیل کنند. دولت می‌گوید بسته‌هایی آماده کرده‌ایم که به این کارخانه‌ها بدهیم که اینها قیمت کالاهایشان را بالا نبرند، چون یارانه دولتی می‌گیرند. اما قبل از اجرای این طرح اگر یادتان باشد قیمت‌ها رفته بود بالا. یعنی سرمایه‌دار خصوصی دست دولت را خوانده بود و می‌دانست دولت در واقع می‌خواهد بخش بیشتری از ارزش اضافی تولیدشده در جامعه را بکشد به طرف خودش. تضاد بازار با آن بحث ارزش افزوده دولت به همین دلیل پیش آمد. یا دلار در یک مقطعی دیدید که یک دفعه کشید بالا. الان هم به ضرب اهرم سیاسی جلو گرانی ارز را گرفته اند. اگر کمی منفذ ایجاد شود دلار می‌رسد به بالای ۱۵۰۰ تومان. به نظر من، لابی واردکننده جلو این افزایش را گرفته است، زیرا قیمت پایین دلار الان به نفع واردکننده است. از یک سو، تولیدکننده کوچک مجبور است قیمت تمام شده کالای خود را بالا ببرد و این کار قدرت رقابت او را بیش از پیش کاهش می‌دهد و در نهایت منجر به تعطیل واحد تولیدی او و بیکاری کارگران می‌شود و، از سوی دیگر، تولید داخلی حتی در سطح کلان به سوی واردات شیفت می‌کند، که خود بازهم باعث بیکاری کارگران می‌شود.

– آقای وطن خواه احتمال اعتراض کسانی وجود دارد که حالا از این طرح متضرر می‌شوند. فردای اجرای طرح اعتراض کامیون‌دارها را داشتیم که به افزایش قیمت گازوئیل اعتراض و در چند شهر مختلف تجمع کرده بودند. دولت آمد به اصطلاح قیمت قبلی گازوئیل را برای یک ماه تمدید کرد و حالا هم مثل این که مزایایی برای مرغ داری‌هایی قائل شد که صدایشان درآمده بود. چشم‌انداز این اعتراض‌ها را شما به چه صورت می‌بینید؟ دولت در دو نوبت اطلاعیه داد و از آرامش مردم تشکر کرد؟

وطن خواه: عقب‌نشینی از بابت قیمت گازوئیل انجام گرفت، حتی اعتصابات انجام گرفت. در هفته اول کامیون‌دارها حرکت نمی‌کردند. کسی حق نداشت اصلاً برود. مثلاً اگر شما اصفهانی بودی و کامیونت

بدهی؟ الان که درآمدت از پارسال بیشتر است. پارسال که این درآمد وجود نداشت ۲۰ درصد به دستمزدها اضافه شد. با احتساب این درآمد مسلماً باید امسال بیشتر از ۲۰ درصد به دستمزدها اضافه شود. این حساب شفاف‌تری است که دولت نمی‌تواند منکر آن بشود. خودش دارد می‌گوید که هدف از این طرح این است که مبلغ ۲۰ میلیارد دلار عاید دولت بشود. بنابراین، دولت نمی‌تواند بگوید مملکت فقیر است و مردم بیابید فقر را با هم تقسیم کنیم. احمدی‌نژاد خودش آمد گفت: انبارهای دولت پر از کالا است. ما هم می‌گوییم بسیار خوب، اگر انبارهای دولت پر است از کالا و اگر ثروت از سر و کول این جامعه بالا می‌رود، در این مملکت از سفیدی نمک تا سیاهی ذغال وجود دارد، چرا فقط ما کارگران باید از این ثروت بی‌نصیب باشیم؟ چرا من کارگر نباید از انبارهای پر از کالای دولت نصیب داشته باشم؟ بنابراین، در شرایطی که دولت آشکارا از وجود ثروت در جامعه و از انبارهای پر از کالای خود سخن می‌گوید ما کارگران هم باید سهم خود را از این ثروت بخواهیم و در قدم اول خواهان افزایش دستمزدها براساس افزایش درآمد دولت شویم.

نکته دیگری که در یکی از مصاحبه‌های آقای احمدی نژاد در باره هدفمندکردن یارانه‌ها وجود داشت این بود که از ۱۰ دهک جمعیت ایران ۶ دهک پایین از این طرح سود می‌برند، دهک‌های ۷ و ۸ سربسرها و دهک‌های ۸ و ۹ هم باید یک کمی صرفه‌جویی کنند. صرف نظر از دهک اول که شاید با کمی تسامح بتوان گفت که به دلیل سطح بسیار نازل و بیش از حد روستایی زندگی او افزایش هزینه‌های زندگی‌اش ممکن است با یارانه نقدی ای که به او داده می‌شود سر به سر شود، با اطمینان کامل می‌توان گفت که دهک‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ از این طرح متضرر می‌شوند و همان گونه که گفتیم از شیر جان آن‌ها زده می‌شود تا به جیب دولت ریخته شود. در اینجا بحث کارگر پیشرو باید این باشد که چرا من باید طبق شرایط روستایی ۵۰ سال پیش زندگی کنم؟ چرا می‌خواهید زندگی در روستای ۵۰ سال پیش را به من تحمیل کنید؟ چرا؟ آیا چون سرمایه‌دار به سود مطلوب‌اش نمی‌رسد جسم و جان من باید بیش از پیش فرسوده شود تا او به سود مطلوب‌اش برسد؟ آیا معنای این طرح جز این است که می‌خواهید من را به زندگی ۵۰ سال پیش برگردانید تا سرمایه‌دار را فربه و چاق و چله کنید؟ اینها همه پرسش‌هایی است که به نظر من کارگران باید جلو دولت بگذارند و دولت موظف است به آن‌ها جواب دهد.

این می‌شود و نه حرف آن، می‌شود ۱۰.۵ درصد افزایش حقوق و به ما می‌گویند که زندگیت را بکن. حرف زن. حقت همین است. زیادت هم هست، بیشتر از این هم نداریم به علاوه سنواتی که به تو می‌دهیم.

امسال من برعکس نظر محسن که معتقد است که چون سود بیشتری به دست می‌آورد یا پول بزنینی که تا الان گرفته و در این چند ماهی که اجرای طرح هدفمندی شروع شده، بیاید پول بیشتری بدهد، من چنین چشم‌اندازی را نمی‌بینم. من می‌گویم قضیه معکوس است. اگر یادتان باشد این دولت حتی وقتی با مجلس دعوا داشت سر ۲۰ تا و ۴۰ میلیارد، آخر سر وقتی که مجلس عقب‌نشینی کرد و ایشان قبول کرد که همه اختیارات را به او بدهند زمانی که می‌خواست این کار را انجام بدهد، نه ماه از سال مانده بود. کش و قوس قضیه رسید به شش ماه از سال و بعد کش و قوس عملی کار رسید به چهار ماه از سال. شب شما وقتی می‌خواهی ۶۰ تومان را بین ۶۰ نفر تقسیم کنی، اگر بخواهیم در شش ماه تقسیم کنیم می‌افتد نفری یک تومان، ولی اگر در سه ماه تقسیم کنیم می‌شود نفری دو تومان. یعنی این مقدار پول را در چهار ماه آخر سال تقسیم کرده و مبلغی که الان من گرفتم ۴۰۵۰۰ تومان است. برای دو ماه به من کارگر داده ۸۱۰۰۰ تومان شده است. مبلغ بیشتر شده به دلیل این که زمان را کش داده اند. الان هم که بحث افزایش حقوق را مطرح می‌کنند، چون خودش بزرگ‌ترین تولیدکننده و سرمایه‌دار است، از پرداخت مزد بیشتر متضرر می‌شود. وقتی که من می‌گویم این گران شده، آن گران شده، جوابی که دارد و بلافاصله برای بستن دهان من ارائه می‌دهد، این است که پول نانت را هم من جدا می‌دهم. من نه تنها پول گازوئیل، آب، گاز را ۴۰۵۰۰ تومان داده‌ام، بلکه حساب کردم پول نانت را هم ۸۰۰۰ تومان داده‌ام. پس دیگر حرف زن. بشین سرجایت، کارت را بکن.

اتفاقاً من احساس می‌کنم هرچقدر که ما فشار بیاوریم که آقا، درسته که اصطلاحاً این پول را به من دادی، ولی آیا این پول متضمن بقای من در تورم موجودی هست که دارد می‌ترکد؟ منی که همان حقوق قبل را می‌گیرم؟ قبل از این که یارانه‌ها اعلام شود، یکی دو ماه قبل از این که یارانه‌ها اعلام شود، تورم شروع شده بود، من با همین حقوق ۳۰۳۰۰۰ تومانی در واقع یک سفره رنگین‌تری در عید پارسال داشتم. یا با همین مزدی که می‌گرفتم در شهریور دو سال پیش نسبت به الان اصلاً شاهانه زندگی می‌کردم. ولی الان همین مزد تا شب عید

هم خالی بود نمی‌توانستی بروی، فقط برای شهر خودت می‌توانستی بار بزنی. سه روز اول تمام پاپانه‌ها اصلاً اجازه این که بار بزنند و قیمت بدهند را نداشتند و نمی‌دادند. این گونه عقب‌نشینی‌ها فقط به خاطر این است که خودش مورد اعتراض جدی قرار گرفت و دید که نقل و انتقالات خوابیده است. مواد غذایی باید جابجا بشود. از روستاها که تولید می‌شد باید به شهر سرازیر می‌شد. روی این اساس عقب‌نشینی کرد.

عمده‌ترین بحثی که به اصطلاح نیاز می‌بینم مطرح کنم مساله دستمزدهاست. در این فصلی که الان داریم صحبت می‌کنیم، معمولاً همه ما به نحوی یک چشم‌مان به جلسات است و یک چشم دیگرمان به روزنامه‌هاست که ببینیم در سال کاری جدید حضرات چه نسخه‌ای برایمان می‌پیچند یا مقدار عیدی که برای ما تعیین می‌کنند، چه مقدار است. معمولاً هم طبق قانون کار، هزینه‌های یک خانواده چهار نفره را حساب می‌کنند و عرفاً برای دررفتن از قضیه، هزینه‌هایی مثل هزینه مسکن و غیره را معمولاً خط می‌زنند تا به اصطلاح معروف اقلام مورد نیاز کارگری را که اگر ۵۰ است به ۳۰ برسانند و یک میانگین و معدلی گرفته بشود. طبق آن میانگین فقط باقی ماندن و زنده بودن من را حساب کنند و بگویند: آقا اینقدر دستمزد داری. در بحثی هم که مطرح شد واقعیت هم همین است. بین ۷۰ تا ۸۰ درصد کارخانجات و تولید دست دولت است، یعنی بزرگترین سرمایه‌دار ما دولت است. بر این اساس وقتی بخواهد حقوق را افزایش بدهد بزرگترین پرداخت‌کننده خودش است. الان ما کارگاه‌هایی متعددی داریم. کارخانه‌ها بزرگ و کارخانه‌های کوچک خصوصی داریم، ولی اکثریت کارخانه‌های ما در دست دولت می‌چرخد. آن‌هایی که آمار اطلاع دارند بهتر می‌دانند دقیقاً بین ۷۰ تا ۸۰ درصد تملک یا مالکیت دولتی داریم. هر ساله معمولاً چه نمایندگان خودساخته کارگری و چه دوستان خودشیفتگان کارگری هر کدام مبلغی را به عنوان حداقل دستمزد اعلام می‌کنند. یکی می‌گوید باید حقوق و دستمزد یک میلیون تومان شود، آن یکی می‌گوید ما ۵۰۰ تومان می‌دهیم. کافی است و عرف هم همین است، ما همیشه ذهناً یک جور حساب و کتاب می‌کنیم، همه ما هم عادت کرده‌ایم بلافاصله پایه حقوق‌ها را بر می‌داریم محاسبه می‌کنیم با ۱۵ درصد افزایش دستمزد اینقدر می‌شود، اگر ۲۰ درصد بشود اینقدر می‌شود... در تمام این کش و قوس‌ها آخر سر نماینده دولت که مثلاً گفته بوده ۱۰ درصد و نماینده کارگران هم که در نهایت مثلاً گفته بوده ۲۵ درصد. ته خط نه حرف

جهت‌دار. جهت‌دار از این بابت می‌گم که وقتی به عنوان نماینده کارگری، مدعی کارگر بودن هستم، سعی می‌کنم هر چی را از دیدگاه خودم نگاه کنم. به قول مولوی هر کس از دیدگاه خود شد یار من، هر کس دست زد به گوش فیل گفت فیل این شکلی است.

من هم از نگاه خودم توی این تاریکی توی این ظلماتی که برای من ایجاد کرده‌اند و هیچ چراغ راهنمایی وجود ندارد و وقتی که خودم هم زور می‌زنم و با کبریت راه خودم را روشن می‌کنم، بلافاصله بادهای سرد می‌وزند تا راه من تاریکتر بشود برای به سنگ خوردن من است؛ مزید بر سود بیشتر. برای اینها که دنبال سود بیشترند به هیچ‌وجه به تلافی این که چون تورم بالاتر می‌رود، پس بیایم افزایش حقوقی به کارگران بدهم، اصلاً ندارند. دفعه قبل گفتم: مزد من به تومان است ولی هزینه من خواسته یا ناخواسته با فوب خلیج فارس حساب می‌شود.

– آقای ثقفی، آقای وطن‌خواه به اصل ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی اشاره کردند. می‌خواستیم بدانیم که این طرح تعدیل ساختاری یا حذف یارانه‌ها چه ارتباط زمینی‌ای دارد با قانون اساسی و قوانین رسمی کشور؟ آیا اصل ۴۴ راه را برای این برنامه باز گذاشته است؟

ثقفی: این بخش از صحبت‌ها را با شعری از مولوی شروع می‌کنم که می‌گوید:

آن یکی می‌زد سحوری بر دری - سردری بود ورواق مهتری

نیمه شب میزد سحوری را به جد - گفت اورا قائلی کی مستبد

گرچه هست این دم بر تو نیمه شب - نزد من نزدیک شد صبح طرب

هرشکستی نزد من پیروز شد. - جمله شبها پیش چشمم روز شد

همواره این بحث بوده که آیا قانون نوشته شده برای این که اجرا بشود یا این که قانون نوشته شده که سر مردم را کلاه بگذارند یا اجرا نشود. طبیعتاً اگر ما بخواهیم طبق توالی حساب کنیم، اول باید اصل ۴۳ اجرا شود بعد اصل ۴۴. اصل ۴۴ هم خیلی روشن و واضح است. اصل ۴۴ تمام خدمات عمومی مثل برق، انرژی، حمل و نقل و تمام اینها را متعلق به مردم می‌داند و اقتصاد را سه بخش می‌کند: خصوصی، دولتی و تعاونی. همه‌ی بخش‌های زیربنایی در مالکیت عموم است که به امانت

برای من نخواهد ماند و من تا شب عید که باید لباس و پوشاک و غیره را ردیف کنم هیچی ازش نخواهد ماند. مزید بر این که این هدفمند کردن یارانه‌ها ظاهراً در تعدیل تنها نیست. تعدیل در بهداشت، در هزینه‌های درمانی و هزینه‌های تحصیلی من هم شده است. یعنی به اصطلاح اصل ۴۳ نادیده گرفته می‌شود یا اصطلاحاً می‌گویند ما به خاطر این که بتوانیم اصل ۴۳ قانون اساسی را اجرا کنیم بهتر است که اول اصل ۴۴ را اجرا کنیم. اصل ۴۴ یعنی بخشیدن تمامی اموال عمومی به نور چشمی‌های خودشان. این وسط هر چقدر من برای افزایش حقوق زور می‌زنم، بی فایده است. رهاوردی که از آقای رفسنجانی به این طرف زمان به زمان برای من و امثال من آمد در اولین مرحله کارگاه‌های ۵ نفری را از شمول بیمه برداشتند. یعنی می‌خواهیم بگوییم سرمایه‌دار باید بهتر نفس بکشد. به او می‌گویند: تو ۵ تا کارگر داری، نمی‌خواهد حق بیمه بدهی. دیدند نخیر آقایان سیر نمی‌شوند، اشتباهی سیری ناپذیری دارند. سرمایه سنگ انداخت سر سفره‌ی کارگران و کارگاه‌های ده نفره را هم از شمول قانون کار خط زدند. آقای خاتمی آمد. من فکر می‌کنم تک‌تک آن‌هایی که می‌آیند اصطلاحاً آن مستضعف مستضعفی که به ما گفته می‌شد یا جنبه‌های حمایتی که قانون داشت، در کلام یا به صورت جمله‌ها در کتاب دست نخورده مانده، ولی در حیطه عملی قضایا، کوچکترین جنبه‌ای از حمایت کارگری وجود خارجی ندارد، حتی آن سه شکلی را که خودشان برای تشکل کارگری قبول کرده بودند، یعنی انجمن‌های اسلامی، نمایندگان کارگری و شورای کار که در قانون کار هم آورده، سعیشان این است که اینها اصلاً انجام نشود و مورد پشتیبانی قرار نگیرد. خود ایران خودرویی که شما مثال می‌زنید، نمونه مشخص‌تر این قضیه است. خود دوستان واحد ما نمونه مشخص‌تر این قضیه هستند که وقتی می‌آیند برای سندیکا عذاب می‌کشند، زحمت می‌کشند، جلو می‌آیند، چه جوری با تیغ موکت‌بری لب نماینده‌های کارگری را می‌برند، و بعد هم وقتی نمایندگان کارگری جهانی می‌آیند، آن‌ها که تیغ دارند، را می‌برند در همان موسسه خودشان به عنوان نماینده‌ی کارگران معرفی می‌کنند. اتفاقاً هفته پیش هیاتی از خارج آمده بود، همین روزنامه کار و کارگر را به آن‌ها نشان دادند و به به و چه‌چه کرده‌اند که بله اینجا نماینده کار و کارگری هست و...

روزنامه‌ای که اگر شما باز کنید اگر نگاه کرده باشی، اگر اهلیش باشی، می‌بینی که یک صفحه‌ی ۳ دارد که دو سه تا مسائل کارگری تا حد بسیار رقیق، آن هم در نصف صفحه وجود دارد. آن هم اطلاعات نه

می‌کشد تا آن‌ها بفهمند این پولی که به دستشان می‌آید چیزی نیست جز بدبخت کردن آن‌ها. زندگی مصرفی را به درون آن‌ها می‌برند و آن‌ها را بیش از پیش به مدار سرمایه می‌کشاند. مثلاً عشایر کوچ‌نشین که این پول را می‌گیرند، اغلب با همان گوسفند، گاو و بز اینها تغذیه می‌کنند، چوب را از جنگل‌ها و کوه‌ها می‌آورند، سوخت‌شان را این‌جوری تامین می‌کنند. وقتی که پول به دست‌شان برسد قطعاً مجدداً این پول به مدار سرمایه بر می‌گرداند و این پول تغییر کیفی در زندگی آن‌ها ایجاد نمی‌کند. بعد از مدتی آن‌ها دوباره به همان وضعیت زندگی خودشان بر می‌گردند، منتهی این بار با موقعیت جدید. دیگر دقیقاً در مدار سرمایه قرار گرفته‌اند. اما آنچه که اینجا به‌طور مشخص ایجاب می‌کرد که چنین طرحی را پیاده کنند و چنین کاری را بکنند، گمانم بر مبنای آن تئوری معروف فرید من است که به اصطلاح می‌گوید که بهترین زمان برای طرح اقتصادی زمانی است که خون بر روی زمین است. واقع قضیه این است که آن شوکی که بر جامعه وارد شده بود در این سال گذشته، در سال ۸۸، با آن به اصطلاح سرکوبی که شده بود و مردم به دنبال کشته‌ها و زندانی‌هایشان بودند، این فرصت را می‌داد که بتوانند این طرح را با بدترین شکل و با بیشترین فشاری که ممکن است به مردم وارد کنند، این طرح اجرا شود. این طرح را در حقیقت زمانی اجرا کردند که دیگران، حتی تمام رقبای داخلی حکومت هم توان مقابله‌ای با همان ذره‌هایی که مخالف هستند، ندارند یعنی با کلیاتش که همه جناح‌های حکومتی موافق هستند ولی حتی نتوانند آن را به نقد بکشند. که چنین چیزی چون کسی نه روزنامه‌ای دارد نه تریبونی که مخالفت و یا انتقاد خود را مطرح کند. اما جالب‌ترین قسمت قضیه این است که هم زمان با اجرای این طرح ما شاهد این هستیم که بیشترین فشار را بر کسانی می‌آورند که فکر می‌کنند ممکن است اینها مخالفت بکنند ما در همین دو سه هفته گذشته طرح اجرایی یارانه‌ها شاهد این بودیم که یکسری فعالان کارگری به شدت تحت فشار قرار گرفته‌اند مثلاً حکم بیست سال حبس برای بهنام ابراهیم‌زاده یک چیز بی‌سابقه است یا مثلاً دادخواست سنگین و نگهداری او پس از تودیع وثیقه برای رضا شهبابی یک چیز بی‌سابقه است که برای فعالان کارگری صادر کرده‌اند و یا همچنین احکام دیگری که ما شاهد هستیم دیگران را بردند غلامرضا غلامحسینی و سعید تریبانی را. یعنی با وجود این که جریان کارگری خیلی هم در این مدت فعال نبودند، با این شوک‌هایی که وارد شده و دستگیری‌هایی که انجام شده، با این حال یک فشار خاصی گذاشته شده

در اختیار دولت است. در حقیقت اصل ۴۴ را با یک فرمان تغییر دادند که بتوانند اصل ۴۳ را حذف کنند. در حقیقت با همین تبصره کل اصل ۴۳ را هم که تامین اجتماعی، تامین کار برای مردم آموزش و پرورش مجانی و امثال اینها هست، را از بین بردند. اصلاً به‌طور مشخص در اصل ۴۳ آموزش و پرورش رایگان است. بهداشت برای همه باید باشد. تامین اجتماعی باید برای همه باشد. ایجاد اشتغال برای همه، چیزی که اصلاً گویا صحبتش نیست. جالب است که جناح‌های مختلف حکومتی هم هرکدام به نوعی این خلاف قانون آشکار را به نوعی تایید کرده‌اند. وقتی به این راحتی قانون اساسی خودشان را نقض می‌کنند دیگر چه انتظاری باید داشت. من می‌خواهم مساله را از اینجا به این بکشانم که اساساً این بحث به اصطلاح تعدیل ساختاری یا بحث حذف یارانه‌ها، که با دادن پول آن را اجرا می‌کنند، مشرف به چه مساله‌ای هست؟ می‌خواهند چه کار بکنند و آینده‌اش چگونه است؟ اگر واقعاً به همین ترتیبی که دارند پیش می‌روند، پیش بروند چه خواهد شد؟ بحث دهک را دوستان به درستی مطرح کردند. ما گزارش‌هایی هم داشتیم در یکی دو ماه گذشته از بخش‌هایی مثل سیستان بلوچستان، ویا مثل شلنگ‌آباد اهواز که اینها از برق امام به قول معروف استفاده می‌کنند. (این مطلب که در بین مردم رایج است کنایه از آن دارد که در اوایل استقرار جمهوری اسلامی وعده برق و آب مجانی داده شده بود) شلنگ‌آباد پول آب هم نمی‌دهند. حتی در سیستان مردم می‌روند از شیر پارک و شیر عمومی، آب می‌آورند که پول آب ندهند. (چون اصلاً ندارند که بدهند) طبیعی است این پولی که پخش می‌کنند در درجه اول برای آن‌ها یک جاذبه‌هایی خواهد داشت. (بعضی‌ها آن را مقایسه می‌کنند با انقلاب سفید شاه)، اما این اولین گام است که با دادن پول به آن‌ها، تمام آن دهک را هم به مدار سرمایه می‌کشند. پول که برای آن‌ها خوردنی نیست، بلکه باید پول بدهند کالا بخرند. پول را باید بدهند خدمات بخرند. این اولین کاری که آن دهک پایین انجام می‌دهد. پول را می‌دهد کالایی می‌خرد، مثلاً موبایلی می‌خرد. یک جوری خرجش می‌کند. با سیستم اقتصادی طبقاتی وحشتناک که ما داریم این پول خیلی سریع به دست تولیدکننده‌ها و عرضه‌کنندگان خدمات و عرضه‌کنندگان کالاها می‌رسد که اکثراً همان شرکت‌های وابسته به دولت و شرکت‌های خصوصی اختصاصی شده هستند. در این گردش، پول خیلی راحت و به سادگی به دست کسانی می‌رسد که مهار اقتصاد را به دست دارند و به راحتی آن‌ها بزرگ‌تر می‌شوند. حتماً یک مدتی طول

روی این قضیه که نکند احیاناً صدایی، نگاهی بلند شود. کاملاً پیش‌بینی می‌کردند: "فتنه اقتصادی بعد از فتنه سبز." این را بارها اعلام کرده‌اند که ما باید منتظر فتنه اقتصادی باشیم. فتنه اقتصادی که مطرح می‌کردند مشخصاً ترس از این بود که نکند اعتصاب بشود یا امثال آن. و با اولین اعتراضات هم دیدیم سعی کردند جوری قضیه را تعدیل کنند. در حدی که در زمینه گازوئیل عقب‌نشینی کردند، در برخی مناطق در قیمت نان عقب‌نشینی کردند، که شاید مثلاً حالت تیز و حمله شدیدی که مثلاً ممکن است از طرف مقابل بشود یا حالا به صورت اعتراض یا اعتصاب، به هر ترتیب این‌را بتوانند تعدیل کنند.

باز مساله دیگری که خیلی اهمیت دارد و ما در همین ماه شاهد این بودیم که در کشورهای دیگری که همین طرح‌ها را به شکل دیگر اجرا کردند، مثل تونس مثل مصر و اردن، الجزایر و حتی بولیوی، عمان و لیبی، اعتراضات شدیدی صورت گرفته است. طبیعتاً همیشه آن جوری که نیروهای واپس‌گرا پیش‌بینی می‌کنند نیست. اعتراضات مردم قانونمندی خاص خودش را دارد. ولی به‌طور مشخص تمام نیروهایی که الان پشت این قضیه هستند پشت این طرح هستند، چه آن سودپرستانی که خودشان و به اصطلاح طرفدار قضیه پیاده کردن بدون کم و کاست برنامه‌های سرمایه‌داری و حفظ سود سرمایه هستند و چه آن درپوزگانی که به اصطلاح مجیز سرمایه‌داری را می‌گویند، همه و همه صحبت از این می‌کنند که آینده مبهم است و تاریک. مردم ساکت نخواهند نشست مردم به راحتی‌پذیری این قضیه نخواهند بود. خود قوانین هم که ما می‌بینیم در زمینه این مسائل، زیر پا گذاشته می‌شود. یعنی مثلاً در آزادسازی اقتصادی که بانک جهانی و امثال این نهادهای سرمایه‌داری انجام می‌دهند، قوانین ILO هم باید اجرا شود. مثل این که تشکل‌های کارگری، تشکل‌های صنفی باید آزاد باشد تا اینها بتوانند از حقوقشان دفاع بکنند، یعنی همان قوانین ILO که اینقدر رقیق شده است و در واقع برای کنترل حساب شده‌ی اعتراضات کارگری است، هم اجرا نمی‌شود. می‌بینیم اینها طرحی را اجرا می‌کنند، اما قوانینی که پایش را امضا کرده‌اند را نیز حاضر نیستند اجرا بکنند. نه تنها آن اصولی که شما در مورد قانون اساسی گفتید، بلکه حتی همین قوانین عادی کاری که خودشان آمدند و گفتند. مثل در هنگام تصویب بند شش قانون کار، از تشکل‌هایی نیم بند می‌خواستند حمایت کنند. مجمع تشخیص مصلحت ابتدا این گونه نوشت و تصویب کرد: انجمن‌های صنفی، (سندیکا) و حتی حق تشکیل اتحادیه فدراسیون و کنفدراسیون و به طور کلی

نمایندگان کارگری را به رسمیت شناخت ولی بعد از آن هم عقب‌نشینی کردند و بدست فراموشی سپردند. به خاطر این‌که هر روز برای اجرای این طرح‌ها به یک بن‌بست جدیدی می‌خورند که دوستان اشاره کردند و هر روز نرخ سود سرمایه کاهش پیدا می‌کند در نتیجه تمام قوانینی؛ که چه در قانون اساسی است چه در مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی است و چه در قوانین عادی است، همه اینها را یکی‌یکی زیر پا می‌گذارند و همه را کنار می‌گذارند. حرف‌های خودشان را هیچ کدام قبول ندارند. باز مثلاً در مورد همین افزایش دستمزدها، ما می‌بینیم که خودشان بارها گفته‌اند افزایش دستمزد باید با تورم متناسب باشد. هر چقدر تورم می‌رود بالا دستمزد هم بالا برود. این در قانون کار و قانون مدیریت کشوری هم هست اما به هیچ کدام از این حرف‌ها پایبند نبوده‌اند. یعنی عدم پایبندی به قوانین خودشان. زمانی که یک حکومتی، یک قدرتی، تمام قوانین خودش را هم قبول ندارد تمام قوانین خودش را هم زیر پا می‌گذارد، دیگر بن بست است. برای این‌که دیگر به جایی رسیده است که اگر قوانین خودش را اجرا بکنند می‌بینید که منافعش تامین نمی‌شود.

بحث، بحث انحصارات و سودهای کلان است. همان گونه که به اصطلاح پدر بزرگ آزاد سازی اقتصاد و پرچم‌دار آن، یعنی آمریکا، هر جا که منافعش به خطر افتاده، قوانین مصوبه خودش و قوانین بین‌المللی را راحت زیر پا گذارده است. در زمینه حقوق بشر، گوانتانامو، ایجاد محدودیت برای شهروندان خودش و لشگرکشی‌ها که همه‌ی قوانین را زیر پا گذارده و در هر کجا هم که لازم دیده قوانین آزادی تجارت را به راحتی نقض کرده است. در دوران بوش وقتی آمریکا در رقابت با صنعت فولاد اروپا قرار گرفت، با تصویب تعرفه‌های سنگین، جلوگیری از واردات فولاد را گرفت و هیچ اعتنایی به قوانین سازمان تجارت جهانی و به اصطلاح تجارت آزاد نکرد تا صنعت فولاد خود را نجات دهد، یا قوانین دامپینگ و ضد دامپینگ، یعنی فروش کالا به زیر قیمت که بارها از جانب سردمداران رقابت به اصطلاح آزاد نقض شده است. یا وقتی در دو سال پیش کل نظام سرمایه‌داری در بحران قرار گرفت، تمام قوانین بازار آزاد و عدم دخالت دولت در بازار را زیر پا گذارند و در بازار مداخله کردند و هزاران میلیارد دلار در بازار تزریق کردند و به شرکت‌های چپ‌اولگر دادند تا آنان را از ورشکستگی نجات دهند و دوباره به جان مردم بیاندازند تا سودهای کلان ببرند و نظام استثمارگر را حفظ کنند. همه تئوریسین‌های بازار هم به جای محکوم کردن این نقض قوانین، آن‌را

اعتراضاتی که در سایر کشورها انجام شد؟ آقای غلامی بفرمایید.

غلامی: سیاست انتقال سرمایه و حاصل دسترنج کشورهای توسعه نیافته به سمت کشورهای صنعتی و خارج شدن مواد خام به ثمن بخش و ورود کالاهای مصرفی از آن کشورها را با وجود یک هیأت حاکمه فاسد؛ دیکتاتور و ضد بشر مورد حمایت آمریکا و غرب را از آمریکای لاتین تا آسیا و آفریقا که عموماً نیز نظامی و امنیتی هستند، با فقر روز افزون مردم این کشورها همه از یک طرف و از طرف دیگر رشد و گسترش تکنولوژی که خود زمینه ساز گردش عظیم سرمایه جهانی است، و این تکنولوژی خود می‌تواند به رشد آگاهی و دانش کشورهای تحت سلطه یاری رساند، را در نظر بگیرید به یک نتیجه منجر خواهد شد که:

"این وضعیت دیگر تحمل پذیر نیست و باید دگرگون شود".

باید در نظر داشت که به جهت وابستگی اقتصاد کشورهای توسعه نیافته باعث انتقال بحران از کشورهای اصلی سرمایه داری به کشورهای پیرامونی می‌شود. حرکت‌ها و خیزش‌هایی که از بیش از ده سال گذشته در آمریکای لاتین شروع شد و در برخی از کشورها همانند برزیل به دستاوردهای خوبی نیز نایل شده هم اکنون به آفریقا و آسیا رسیده است. از تونس و مصر شروع و کلیه کشورهای منطقه را در بر گرفته و جالب است که گسترش آگاهی روز افزون مردمی دیگر پزها و ژست‌های بادکنکی مدعیان ضد امپریالیستی و ... نظیر معمر قذافی دیکتاتور را مستثنی نمی‌کند. نظامی که در راستای جهانی اقتصاد قرار داشته از نظر سیاسی انحصاری و مستبد است و از نظر فرهنگی حامی یک دیدگاه خاص مثلاً به عاریت گرفته شده از فرهنگ غرب است و با توجه به در هم تنیدگی اقتصادی - سیاسی و فرهنگی و با گسترش تضادها و تناقضات؛ زمینه ساز خیزش پیش بینی نشده مردمی گردید که وسایل ارتباط جمعی و گسترش تکنولوژی می‌تواند ابعاد این حرکت را به تمامی نشان دهد. پدیده شهروند - خبرنگار پدیده‌ای مربوط به این عصر و زمان است. مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی به زبان مردم، به همراه آگاهی و مطالبات فشرده شده، دیگ جوشانی است که کمیت‌ها را به حد کافی تجمع نموده و یا یک حادثه نقطه تحولات کیفی آغاز می‌شود. در تونس از خودسوزی جوانی جامعه به غلیان می‌آید، در حالی که

شاهکار نظام سرمایه داری قلمداد کردند. دو رویی و حقه‌بازی از این آشکارتر نمی‌شود.

نقض قوانین مصوب خود سرمایه داری و یک نظام هر چند در لفافه‌ی توجیهات پیچانده شود، اما از جانب مردم به خوبی درک می‌شود.

به همین جهت گمان من بر این است چه در زمینه نظام جهانی و چه داخلی ولو این که ظاهراً قضیه آرام به نظر می‌رسد، گویا به‌طور موقت به نظر می‌رسد که تشکر هم کرده‌اند از مردم هم برای موفقیت‌آمیز بودن و همراهی با طرحشان هم تشکر کردند، ولی اجرای این طرح‌ها شکاف طبقاتی را روزبه‌روز زیادتر می‌کند. ما همین الان شاهد هستیم بسیاری از اقشار متوسط، همان دهک‌هایی که دوستان گفتند، دارند به خط فقر رانده می‌شوند و آن خط فقری که در سال گذشته، اگر یک میلیون تومان بود، با این تورم و با این لجام گسیختگی اخیر، قطعاً بالاتر خواهد رفت. یکی از متخصصان خودشان گفته بود با اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها خط فقر به حدود یک و نیم میلیون تومان خواهد رسید. من این را از اظهار نظر یکی از متخصصان دولتی نقل می‌کنم. ما شاهد این خواهیم بود که این شکاف و این به اصطلاح رودررویی و تقابل روزبه‌روز بیشتر خواهد شد. همین حالا نتایج این طرح تا حدی آشکار شده است. در یک نگاه ساده مشاهده می‌شود که وسایل نقلیه عمومی هرروز شلوغ‌تر و غیرقابل تحمل‌تر می‌شود و در مقابل خیابان‌ها برای اتومبیل‌های مدل بالا و بنزین‌های گران‌قیمت خلوت‌تر شده است. بسیاری از مردم با درآمدهای متوسط توان استفاده از وسایل نقلیه شخصی را ندارند و خیابان‌ها جولانگاه صاحبان در آمد بالا و وابستگان قدرت شده است. از این منظر است که می‌گوییم: "نزد من نزدیک شد صبح طرب". زیرا آن گاه که یک نظام اجتماعی به روشنی قوانین خود را زیر پا می‌گذارد، بیانگران است که برای کل مشکلات اجتماعی که خودش به وجود آورده راه‌حلی ندارد. مسلماً راه حل این قضیه همان‌جوری که همه فعالین کارگری تا به حال گفته‌اند، باز هم و باز هم ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری دگرگونی نظام سود محور و گرداندن قدرت به صاحبان واقعی آن، یعنی مردم است

- متشکرم. رهاسازی قیمت‌ها هم زمان با ایران در بعضی کشورهای دیگر اجرا شده است. می‌خواهیم بدانیم که عکس‌العمل‌ها و نتایج به چه صورت بوده است. این

در گذشته مسلمانان مشابه چنین رویدادهایی بوقوع پیوسته بود اما منجر به تحولات سیاسی و اجتماعی نشده بود.

بی شک این تحولات گسترش خواهد یافت و سراسر جهان را در خواهد نوردید از هم اکنون کشورهای دیکتاتوری و مستبد در دیگر نقاط جهان بطور سریع اصلاحاتی را در برنامه کار قرار داده‌اند و از طرف دیگر سرمایه جهانی و آمریکا تلاش می‌کنند که با قربانی کردن افراد و در صورت لزوم جناح‌ها سیاسی حاکم از تعمیق و شورایی شدن تحولات اجتماعی جلوگیری کنند، امری که دیر یا زود در صورت هوشیاری مردمی پیدا خواهد شد اما سرمایه‌داری نیز ابزارهای خود را اعم از گسترش تروریسم، جنگ، بحران، قحطی، بنیادگرایی و ... داشته و تلاش می‌کند مردم را راضی و مجبور به زندگی تحت حاکمیت‌های مورد نیاز خودش کند.

اما در صورت تحولات اجتماعی - اقتصادی و مشارکت مردمی و ایجاد شوراها و و تشکل‌های مردمی با قطع و یا کم‌رنگ شدن سیل انتقال سرمایه‌های به غارت رفته از کشورهای توسعه نیافته آنگاه نوبت به شروع تحولات عمیق اقتصادی - سیاسی و اجتماعی در خود کشورهای متروپل خواهیم بود امری که با سازمان یافتگی و تجربیات دیرین مردم و کارگران این در کشورهای توسعه یافته صنعتی منجر به تحولات برگشت ناپذیر و محو نظام سرمایه داری در سطح جهان خواهد شد.

- متشکرم. آقای رئیس‌دانا اشاره کردید به این که نهادهای بین‌المللی مالی و اقتصادی طرح‌ها و نسخه‌هایشان را به کشورهای مختلف دادند و اجرا شده است. در صفحه‌ی اقتصادی روزنامه کیهان ۸۹/۱۰/۶ آمده است که صندوق بین‌المللی پول گفته، دقیقاً توی گزارش این آمده، که اجرای طرح حذف یارانه‌ها ایران را در وضعیت بسیار مناسب اقتصادی قرار خواهد داد و باید منتظر جهش بزرگ اقتصادی این کشور باشیم. از طرفی دیگر همین ناظر نهادهای سیاسی بین‌المللی در تضاد هستند با حکومت ایران. این تناقض ظاهری را چه طور می‌شود توضیح داد؟ در یک طرف از نهادهای اقتصادی حمایت می‌کنند و سیاست‌های اقتصادی حکومت را تشویق می‌کنند و از طرفی با نهادهای سیاسی‌اش در تضاد هستند.

رئیس دانا: بعضی جاها پیچیده می‌شود، اما به‌طور خلاصه بگویم تبعیت رفتارهای سیاسی از گرایش‌های اقتصادی خیلی هم مکانیکی و حتمی و خود به خودی نیست. گاهی اوقات به دلایل اختلاف منافع در داخل گروه‌های قدرت داخل یک طبقه گرایش‌های متفاوت بروز می‌کند. مثلاً حضور بیشتر آمریکا در ایران ممکن است که منافع یک گروه قدرت را لطمه بزند ولی با منافع گروه دیگر سازگار باشد. بنابراین آن دو گروه به جان هم می‌افتند و بعد نزاعشان استحال پیدا می‌کند، تغییر شکل می‌دهد. می‌آید به مبارزات خیابانی می‌رسد، به مبارزات انتخاباتی می‌رسد. شکلش را یک جور دیگری نشان می‌دهد که تحلیل مکانیکی تبعیت رفتارهای سیاسی از اقتصاد نمی‌تواند این را توضیح بدهد.

وظیفه‌ی نهادهای سیاسی بین‌المللی در ایران مهار گرایش اتمی ایران است. مثلاً برخی از نهادهای حقوق بشر، (حالا این که همان حقوق بشر را چگونه تعریف می‌کنند و ما چگونه تعریف می‌کنیم، آیا تطابق دارند یا نه، آن بحث دیگری است) واقعاً با ایران مساله دارند. به هر حال یادمان باشد جهان صنعتی غربی خیلی از مسائل خودش را با دموکراسی حل می‌کند که جای دیگر با سرکوب حل می‌شود. در دموکراسی، دولت‌ها ناگزیر هستند به نهادهای مردمی پاسخ‌هایی بدهند و چون مردم هم در آنجا حضور دارند و فشار هم وارد می‌کنند. دیگر به این جهت به نظر من خیلی عجیب نیست که نهادهای سیاسی اجتماعی بین‌المللی فشار می‌آورند و برخی نهادهای اقتصادی مثل صندوق بین‌المللی پول کار خودشان را می‌کنند. یعنی حرکت ایران به سمت سیاست‌های تعدیل ساختاری و حذف یارانه‌ها را تشویق می‌کنند. در داخل ایران هم همین‌رو می‌بینیم اقتصاددانانی که مرتب انتقاد داشتند به دولت احمدی‌نژاد و الان از در صلح و آشتی و تشویق درآمد‌اند. تشویق‌نامه برایش می‌نویسند. اقتصاددانانی که می‌گفتند شما که طرفدار طبقه کارگر یا عدالت اجتماعی هستید، حتماً ناگزیر به اقتصاد دولتی هم پایبندید و به همین دلیل که چنین اندیشه‌ای دارید، نمی‌توانید طرفدار آزادی باشید و با ما سر مخالفت داشتند و موضع‌گیری می‌کردند، خودشان برای زندانی شدن یک نفر زندانی سیاسی که برای آزادی‌های سیاسی وارد عمل شده، هیچ حرکتی نمی‌کنند که سهل است، می‌گویند چشمشان کور. اقتصاددان ایرانی که همیشه معتقد بود که سیاست‌های فعلی دولت به خاطر دولتی بودن پس خلاف آزادی هم هست، پس ما سوسیالیسم و آزادی را بر نمی‌تابیم، الان امتحان خودشان را در این صحنه پس

تورم معروف لهستان یک نمونه است که در زمان اقتصاد دولتی شبه کمونیستی، آنجا یک تورم سرکوب شده بود و خودش را در صف بستن جیره بندی نشان می‌دهد و گاهی اوقات در سرکوب‌های آماری این تورم خودش را نشان می‌دهد، انواع و اقسام داریم. این تورم سرکوب شده ممکن نرخ رسمی را ۱۰ یا ۱۵ درصد نشان بدهد. برای سال آینده، حالا نفری ۴۴ هزار تومان را هم بگذاریم روی آن ۳۰۳۰۰۰ تومان و عیدی و پاداش را اضافه کنیم این ۱۴ درصد را هم به کاربریم این رقم می‌شود ۵۸۰ هزار تومان برای خانواده ۴ نفری، اما خط فقر با این سیاست یارانه به بالای یک میلیون تومان می‌رسد. یعنی خانواده کارگری تا ۵۰ درصد زیر خط فقر می‌ماند. اگر نرخ تورم به ۲۰ درصد برسد خط فقر می‌شود ۱.۱ میلیون تومان. آن وقت یک نفر اقتصاددان یا جمعی از اقتصاددانان باید باشند که به یاری طبقه کارگر بیایند، بگویند پیش‌بینی ما برای تورم آینده بنا به این دلایل و الگوها و روش‌هایی که از خود اقتصاد بورژوازی یاد گرفتیم، ۳۰ درصد است. آن وقت این آینده دستمزد را بگذاریم در مقابل آن قیمت‌ها و بعد ببینیم فقر چقدر گسترش خواهد یافت. از طرف دیگر ۴/۶ میلیون بیکار داریم. این خیلی موضوع مهمی است ۴/۶ میلیون بیکار آن ۳۰۳۰۰۰ تومان را که نمی‌گیرد، بیمه بیکاری هم که ندارد همین ۴۴ هزار تومان را می‌گیرد. بیشتر یک میلیون پانصد هزار نفر تا یک میلیون هفتصد هزار نفر سرپرست خانوار داریم که معتمد هستند که این ۴۴۰۰۰ تومان هم یافته‌ی درخشانی برای تریاک، شیشه و مواد مخدر می‌شود. در حالی که یارانه و این پرداخت حقوق بچه‌هاست. که اگر ما می‌گوییم یارانه‌ها متعلق به جامعه است، بحث اجتماعی است و بحث سیاسی و بحث قدرتی نیست، یعنی این که کودکان شیر می‌خواهند، آموزش می‌خواهند، یارانه را باید به آن‌ها برسانیم. حق آن‌هاست. در قانون اساسی در اصل‌های ۴۳ و ۴۴ و ۲۹ هم بوده است. قانون اساسی هم آن موقع که نوشته شد داغ بودند، شور انقلابی ظاهری داشتند و گرنه اگر همین‌ها در سال ۵۷ بودند، یک هزارم اینها را آنجا مکتوب نمی‌کردند. بنابراین پیشنهاد من یکی این است که راه‌حلی پیدا کنیم که برای این آگاهی رساندن‌ها که این آگاهی از بیرون خودبه‌خود تحمیل نشود که وقتی کار از کار گذشته، ما بتوانیم آگاهی بدهیم که روی پای خود ایستادن و روی دو پای خود به قول معروف راه رفتن چه ارزشی دارد و این چه خطری دارد این‌طور دل بستن به نیروهای امپریالیستی و بورژوازی. یکی دیگر از راه‌حل‌هایی که من در صحبت‌ها پیدا می‌کنم این است که بیایم در بحث و تفحص

می‌دهند. البته یک چنین استنباطی که در وضعیت ایران است در نهادهای بین‌المللی متفق‌القول نیست. در آن جا همین‌طور که عرض کردم نهادهای بین‌المللی مردم پایه هستند طرفدار محیط زیستند، طرفدار عدالتند، طرفدار اتحادیه‌های بزرگ کارگری در سطح جهانی هستند، طرفدار تشکل‌های بزرگ کارگری هستند. آن‌ها هم با انگیزه‌های مختلف وارد عمل می‌شوند، اما اصل همان سیاست صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که به رغم این که از حیث سیاسی مخالفت با دولت ایران وجود داشت قدری موضوع به مذاقشان خوش آمده است، چرا که آنقدر زمینه خوبی است برای بازگشایی آتی، که دست به تشویق دولت احمدی‌نژاد زدند و من به همین جهت آینده را آینده‌ای را که گشایش کار خودش را از طریق دلبستگی به ساختمان‌های امپریالیستی و قدرت‌های سرمایه جهانی می‌بیند، بسیار تیره و تاریک می‌بینم و امیدوارم این اتفاق‌ها وسیله‌ای بشود برای ماها که بتوانیم آگاهی بدهیم به مردم و کارگران که امید واهی است دل بستن به قدرت‌های امپریالیستی را از سر بیرون کنند. به ویژه وقتی که خود ما هنوز قدرت عینی قوی‌ای نیستیم. در صورت وجود تشکل لازم ممکن بود بگوییم فعلاً بازی به نفع ماست و یا آن یکی حرکت را کنیم. وقتی هیچی نیستیم رفتن به سمت منابع مالی و منابع سیاسی کشورهای سرمایه‌داری و قدرتمند و امپریالیستی خطر آفرین است و مانع حرکت خودبخودی جنبش می‌شود مانع رشد و آگاهی‌ها می‌شود. که نمونه‌اش همین که الان دارید می‌بینید از آن دندان قروچه‌هایی که می‌رفتند برای دولت احمدی‌نژاد و موضوع هولوکاست را مطرح می‌کردند. موضوع هولوکاست را رها کردند. جایی که شیطان سرمایه وارد می‌شود همه چیز را به نفع خودش مقدس می‌کند و این همه نمونه‌اش را داریم. خوب است که این درس را ما بگیریم و در توسعه و گسترش آگاهی‌ها کمک کنیم و درس دیگر که من الان یافتیم بحث حداقل دست مزد است.

نهایت فرض کنیم که کمیسیون سه جانبه خیلی وفادار باشد به آئین‌نامه خودش، یعنی بخواهد که با نرخ تورم کار کنه که نرخ تورم سال گذشته را به حساب بیارود ۴۰۰۰۰ تومان ۴۴۰۰۰ را من روی خانوار چهار نفری اعمال می‌کنم. هر سال دو ماه عیدی و پاداش را هم باز اعمال می‌کنم، با توجه به حداقل ۳۰۳ هزار تومان حداقل دستمزد سال ۸۹، یک رقمی در می‌آوریم. نرخ تورم سال گذشته نرخ تورم سرکوب شده است. در اقتصاد یک بحثی داریم به نام تورم سرکوب شده که چند شکل دارد.

فنی‌تر به پیشواز بحث حداقل دستمزد برویم. موضوع فقر، موضوع بیکاران، موضوع اعتیاد، موضوع زنان حقوق کودکان، همه را وارد کنیم. بتوانیم یک بحثی جلسه بگذاریم.

– یک سؤال باقی مانده. آقای ثقفی جواب بدهند. مطرح شد سرمایه‌داری خصوصی و سرمایه‌دار اختصاصی، فرق این دو چیست؟

ثقفی: برای نورچشمی‌های قدرت، یک مثالی زدم مثلاً مخابرات. شرکت مخابرات را آوردند گفتند ۵۰ به علاوه یک سهم که چیزی در حدود هشت میلیارد دلار قیمت گذاری کردند بعد گفتند که شرکت‌ها بیایند به اصطلاح در مزایده شرکت کنند و آن را بخرند. وقتی که آمدند شرکت کردند یک دسته از شرکت‌ها را گفتند اینها خارجی هستند مخابرات امنیتی است. نمی‌شود داد سهام‌دار خارجی.. یک دسته را گفتند مربوط به جناح‌های دیگری از حکومت هستند. آخر سر مثل این‌که پیشگامان کویر یزد بود. آن را هم گفتند صلاحیت ندارد. در حقیقت تنها کسی که ماند تنها شرکتی که ماند توسعه مبین بود که آن هم متعلق به سپاه بود. یعنی یک شرکت در مزایده شرکت کرد و آن یک شرکت هم برنده شد. در مورد معدن روی انگوران باز هم این قضیه تکرار شد. یعنی آمدند معدن روی انگوران را به چیزی حدود ۱۵۰ میلیارد تومان فروختند به یکی از همین شرکت‌های متعلق به سپاه. شرکتی را که فقط هزار میلیارد تومان کالای آماده داشت و آن مزایده را هم به گونه‌ای برگزار کردند که اصلاً دیگران شرکت نکنند. بی‌اطلاع دیگران فقط در یک جلسه مخفی آن را واگذار کردند به یکی از شرکت‌های سپاه یا مثلاً در مورد خط لوله‌ای که برای همین لوله صلح که می‌خواستند خطی از خارک به چابهار بکشند چیزی در حدود دو میلیارد یورو، هزینه‌ای بود و آن را بدون مزایده واگذار کردند به قرارگاه خاتم‌الانبیاء. شما شرکت‌ها را که نگاه می‌کنید یکی دو تا شرکت سرمایه‌گذاری هستند. الغدیر است که بسیار گسترده و وسیع است که متعلق به آقای خزعلی است و در بیشتر این به اصطلاح خصوصی‌سازی‌ها دست بالا را داشته و دیگران دخالتی نداشته‌اند. مثل یخچال‌سازی بوژان و سیمان سمنان و بسیاری از شرکت‌های دیگر. اینها را در حقیقت به یک عده خاص داده‌اند با قیمت ارزان و آن‌ها هم پس از این‌که ماشین‌آلاتش را فروختند و کارگران را تسویه کردند زمین کارخانه را به قیمت چند برابر فروختند و سودشان را برداشتند و شرکت‌ها را ورشکست کردند و تمام.

نمونه بارزش الکترونیک رشت هست که ماجرای آن را هم همه می‌دانند. یعنی این خصوصی‌سازی که حداقل باز طبق همان قوانینی که آنجا یک ذره آزادی هست و یک ذره سرمایه خصوصی هست به کسی باید داده شود که آن را گسترش بدهد و حالا از دست دولت می‌خواهند در بیآورند. طبق قوانین خودشان هم نیست. ما همان جور که محسن گفت، مخالف سرمایه دولتی هستیم. ما نمی‌گوییم دست دولت باشد. همان جور هم معتقدیم که این خصوصی‌سازی‌هایی که به این ترتیب شده زدن چوب غارت به اموال مردم است. اموال مردم را حراج کردن و دادن به دست یک عده‌ای دولت‌مدار است. و اگر به‌طور واقعی بخواید حالا از این اموال مردم کمی هم به دست مردم برسد، حداقل باید از روش‌هایی استفاده کرد که در کشورهای مثل برزیل و امثال آن در این زمینه اتخاذ کرده‌اند، به طوری که عمومی‌سازی شده و مردم توانستند این سهام را بخرند و آن هیات مدیره را باز سهام داران انتخاب کنند و اگر هیات مدیره در جهت منافع مردم و یا امثال آن حرکت نکند، آن هیات مدیره را کنار بگذارند به هر حال باز هم یک روش‌هایی دارد که حداقل منافع مردم رعایت شود و کارگران بیکار نشوند یا مثلاً چوب حراج زده نشود به اموال مردم. این هم وجود ندارد. در این اختصاصی‌سازی‌هایی که هست، حتی ما شاهد هستیم که سر و صداهایی خودی‌ها هم در آمده است. بعضی از مسئولین هم می‌گفتند اینها دارند اموال مردم را غارت می‌کنند. در نتیجه من می‌خواهم بگویم که آن چه که حتی به عنوان خصوصی‌سازی هم اینجا مطرح شده در جهت تحکیم پایه‌های قدرت یک گروه خاص بوده، نه در جهت اصل ۴۳ و ۴۴ که مطرح کردیم. یعنی ابرازی بوده برای ثروتمند شدن یک عده‌ای خاصی که مملکت را تیول خودشان می‌دانند.

– اما این یارانه‌ها که قرار است حذف شود، چیست؟ بذل و بخشش یارانه‌ها از کجا می‌آید که قرار است هدفمند شود؟

حکیمی: یارانه‌ها از زمان شاه داده می‌شد. به خصوص در آن سال‌های رونقی که در اثر فروش نفت و افزایش درآمد دولت از سال‌های ۵۰ تا ۵۴ به وجود آمد، که رژیم شاه بالاترین درآمد نفت را داشت. از آن زمان، دولت شاه یارانه داد و توزیع یارانه همین‌جور ادامه داشت. این بذل و بخشش دولت به مردم نبوده و نیست. نه، یارانه با هدف اقتصادی داده می‌شده است، با هدف پایین نگه داشتن قیمت نیروی کار. مثلاً وقتی شما به یک کارخانه تولیدکننده روغن یارانه دولتی اختصاص می‌دهید

کالاهای اساسی را سهمیه‌بندی کردند. در جریان جنگ سهمیه‌بندی خیلی محکمی در آلمان به وجود آوردند که مواد سوختی و مواد غذایی را به هر خان‌های به اندازه‌ای می‌دادند تا جلوگیری از قحطی و گرسنگی و امثال آن شود. چون سربازان را به جنگ می‌فرستادند و باید خانواده‌هایشان تأمین می‌شدند تا بتوانند جامعه را بگردانند. این تقریباً در همه کشورها در زمان جنگ جهانی اول به وجود آمد. پس از جنگ نتوانستند به راحتی آن را کنار بگذارند چون همچنان اقتصاد را راه نیانداخته بودند و مردم از گرسنگی شورش می‌کردند؛ بخصوص بعد از جنگ جهانی اول که کشور شوراها به وجود آمد و شوراهای آلمان به وجود آمد، در ایتالیا شورا گسترش پیدا کرد و اینها همه خواهان این بودند که این امکاناتی که برای کارگران، برای سربازان از جنگ برگشته، برای خانواده‌هایی که در جریان جنگ آسیب دیده بودند امکاناتی که در جریان جنگ برقرار شده بود همچنان ادامه پیدا بکند و هر کشوری که خواست این سهمیه‌بندی را حذف کند با مشکلاتی مواجه شد. از جمله خود کشور آلمان خود کشور ایتالیا و در روسیه هم که آن قضیه پیش آمد انگلستان هم تا مدت‌ها نتوانست سهمیه‌بندی‌ها را حذف کند. بخصوص بعد از اینکه کشور شوراها به وجود آمد چون امکانات زیادی در اختیار کارگران قرار داده بود به اصطلاح تأمین اجتماعی، ایجاد اشتغال، شعارهای سوسیالیستی که داشتند خیلی‌هایش را در همان سال‌های اول اجرا کردند. در حقیقت بلوک غرب در رقابت با آن‌ها یک سری امتیازات داد. از جمله امتیاز آموزش و پرورش مجانی که باز شعار سوسیالیست‌ها بود، از جمله امتیاز تأمین اجتماعی که باز شعار سوسیالیستی‌ها بود، چیزهایی مثل بیمه بیکاری که باز شعار چپ‌ها بود. برای اینکه مقابله بکنند با بلوک شرق. حتی در خود ایران هم آن امتیازاتی که زمان شاه در درجه اول به کارگرها دادند و به اقشار پایین شهر دادند بیشتر در تقابل با آن سوسیالیسم در حال گسترش بود. بعد از فروپاشی شوروی و آن جریاناتی که دنیا تک قطبی شد، به تدریج شروع کردند. همان بحث که فریبرز گفت از دهه ۸۰ شروع کردن تمام این امتیازات را یکی یکی پس گرفتن. سن بازنشستگی را بالا ببرند حقوق بیمه بیکاری را تضعیف بکنند، کم بکنند. به اصطلاح هیچ تضمینی برای اشتغال نداشتند. آموزش و پرورش را کالایی کردند. بهداشت را کالایی کردند، خصوصی کردند. در حقیقت تمام امتیازاتی را که کارگران در اوایل قرن گرفته بودند، چه از طریق مبارزاتی که کارگران در بلوک‌های سوسیالیستی داشتند، چه مبارزاتی که کارگران در کشورهای غربی داشتند، وقتی تک قطبی شد و سرمایه‌داری دید که هیچ رقیبی در

آن روغنی که می‌آید توی بازار که من مصرف‌کننده می‌خرم خب قیمتش پایین‌تر است. بنابراین من نیروی کارم را با سطح پایین‌تری از مصرف کالا می‌توانم بازسازی کنم و این چیزی است که به نفع سرمایه‌داری است. حالا سؤال این است که آیا حذف یارانه‌ها، قیمت نیروی کار را بالا نمی‌برد؟ اگر طبقه کارگر از قدرت و آمادگی کافی برای تحمیل افزایش دستمزد به دولت برخوردار نباشد (مثل طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی) حذف یارانه‌ها نه تنها خود به خود باعث افزایش دستمزد نمی‌شود، بلکه می‌تواند شرایطی بسیار بدتر از پیش را به کارگران تحمیل کند. بنابراین، اگر کارگران پا پیش نگذارند و برای افزایش دستمزد مبارزه نکنند، مسلماً بر اثر اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها اوضاع معیشتی کارگران بسیار بدتر از این چیزی که هست خواهد شد.

رئیس دانا: نکته‌ای را خوب است بگویم. بله این یارانه‌هایی که می‌گوئید از کجا می‌آید چه جوری می‌شود ۱۰۰۰ میلیارد دلار یارانه که داده می‌شد ۵۸ درصد یعنی ۵۸ میلیارد دلار آن مال سوخت و انرژی بود. حامل‌های انرژی فراورده‌های میان تقطیر مثل گاز و گازوئیل و اینها. حدود ۲۰ یا ۲۵ درصد آن نان بود مقدارش دارو بود، مقدارش روی لبنیات و شیر بود و مقدارش روی نهادهای کشاورزی بود، مثل کود و بذر و اینها و مقدارش هم چیزهای متفرقه‌ای بود که گاهی عندالزوم می‌آمد، مثلاً برخی یارانه‌ها برای موسسات پژوهشی وابسته به دانشگاه‌ها داده می‌شد که اینها دیگر در مجموع رقمش به ۳ یا ۴ درصد بود. الان آن ۵۸ درصد یکسره رفت. در واقع در فاصله زودتر از یک چیزی نزدیک به شوک درمانی ولی آن ۲۵ درصد نان در سه گام چهار گام دارد حذف می‌شود. در قانون آمده است یارانه‌های نهادهای کشاورزی حذف نشود. گفتند دارو را در چارچوب سازمان تأمین اجتماعی بپردازیم ولی من امید ندارم که آن یارانه را هم بتوانند ادامه بدهند. در واقع اگر همه‌ی آن‌ها را هم ادامه بدهند مجموعاً ۱۰ یا ۱۲ درصد از یارانه‌ها می‌شود به گمانم نشانه‌هایی در دست است که آن بخش‌ها هم بالا می‌رود.

ثقفی: اولین به اصطلاح سهمیه‌بندی‌ها در قرن اخیر در جنگ جهانی اول صورت گرفت و جنگ جهانی اول وقتی روس‌ها به اصطلاح دچار مشکلات جنگ شدند و نتوانستند ارزاق را به دست مردم برسانند، آمدند

بین نیست و می‌تواند و به خصوص سودش هم در حال کاهش هست به تدریج گام به گام سعی کرد که این امتیازات پس بگیرد. شما همین حالا هم می‌بینید مثلاً هنوز در انگلستان آموزش و پرورش را نتوانستند به طور کامل کالایی کنند، وقتی می‌خواهند این مساله را عملی کنند، مردم، دانشجویان مقابله می‌کنند. سن بازنشستگی در فرانسه را به راحتی نمی‌توانند بالاتر ببرند. مردم مقابله می‌کنند. اینها امتیازاتی بوده که کارگران به دست آوردند با یک قطعی شدن، سرمایه‌داری تمام سعی می‌کند که همه‌ی بار فشارش را مجدداً روی دوش کارگران بیاندازد. این است که یکی یکی سعی می‌کند که امتیازات را پس بگیرد. قراردادهای موقت یکی از همین مسائل است. قراردادهای دائمی چیزی بوده که بالاخره کارگران با مبارزه به دست آوردند. وقتی که کارگری یک جا دارد کار می‌کند تأمین شغلی داشته باشد. کارگران علیه اخراج و برای این سال‌ها مبارزه کردند، کشته دادند، زندانی دادند، زد و خورد کردند، به هر حال نتوانستند قراردادهای رسمی را به دست آورند. قراردادهای موقت دقیقاً چیزی بود که سرمایه‌داری بعد از تک قطعی شدن ظرف این ۲۰ سال گذشته به کارگران تحمیل کرد و در حقیقت این هم به نوعی گرفتن امتیازات کارگری بود.

- با این برنامه اقتصادی طولانی مدت دولت، ظاهراً هدف بعدی این است که صد درصد هزینه‌های جاری دولت از محل مالیات‌ها تأمین شود. حالا یارانه‌ها را که حذف می‌کند بعد می‌آید تازه سر وقت مالیات‌ها. این اتفاقی است که الان افتاده است. در داروخانه‌ها، در شرکت‌ها، سوپرمارکت‌ها. من با آن به عینه برخورد کردم. اینکه هر چیزی را که می‌خری ۳ درصد ارزش افزوده می‌گیرند. ببینید شرکتی که دارد دارو وارد می‌کند ۳ درصد ارزش افزوده می‌گذارد کنار که این را به دولت پرداخت می‌کند. این چیزی است که همزمان با جریان یارانه‌ها شروع شده و هیچ کس به آن نمی‌پردازد. یعنی این ۳ درصد مالیات ارزش افزوده که یک و نیم درصدش مالیات پرداختی به دولت است و ۱/۵ درصد عوارض پرداختی به دولت که می‌شود ۳ درصد. حتی طلا فروش‌ها هم همین کار را می‌کنند. یعنی این شامل کالاهای لوکس هم می‌شود؟

رئیس دانا: الان چیزی در حدود ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی ما به صورت مالیات اخذ می‌شود. در کشورهای دیگر به رقم ۴۰ درصد یا مثلاً ۳۵ درصد می‌رسد. دولت می‌خواهد این رقم را بالا ببرد. بسیار خوب اما محدودیت‌های این سیاست اینکه فشار آوردن بر بنیة مردم حدی دارد. مگر اینکه استخوانشان را بشکنی، خرد و خمیرشان بکنی. لنین گفت که ظالمانه‌ترین نوع آزاری که دولت‌ها می‌کنند، استفاده از همین نوع مالیات‌ها است که اسمش را گذاشتند مالیات غیرمستقیم است. در واقع مالیات بر مصرف است. مالیات بر ارزش افزوده همین است. این نوع مالیات بیشترین فشار را در جای می‌آورد که مجبورند بپردازند. وقتی از نان مصرفی مردم، از بنزین، (این ۹۰ درصد و ۹۵ درصد که علیرضا گفت خیلی نکته مهمی است) مالیات بگیرند. این، قیمت بنزین را به ۱۲۰ درصد تا ۱۴۰ درصد قیمت جهانی می‌رساند. بنزین هم فقط مال اعیان‌ها نیست. بنزین سوخت حمل و نقل عمومی شهری است برخلاف آنی که می‌گویند. در مورد سهم اعیان‌ها خیلی اغراق می‌کنند. پس هزینه‌ی مردم زیاد می‌شود. بنابراین یا باید فلکه فشار را باز فشار بدهند، که حدی دارند، واکنش‌های اجتماعی بروز می‌کند یا اینکه باید مالیات بر سود را بگیرند. مالیات بر سود را نمی‌خواهند بگیرند. تمام بازی این است که به سود فرصت رشد بدهند. به سود فرصت باد کردن بدهند. الان مالیات را مستقیماً هم که می‌گیرند، از حقوق و دستمزد می‌گیرند. برای این که ناگزیر است هنگام گرفتن دستمزد و حقوق مالیات را بدهد. این حقوق و دستمزد هم حقوق و دستمزد افشار متوسط و پایین است که ثابت است. این فشار مالیاتی بر این افشار خواهد بود نه بر سود.

اما در آمد نفتی در کشور. اگر چاه‌های نفتی را بگیریم و بدهیم به بخش خصوصی، چیزی که آخرین آرزوی اقتصاد دانان راست و توجیه‌گر همه‌ی سیاست‌های دولت‌هاست، این سنگر از دست می‌رود. به نظر من این اقتصاد موجود، اقتصاد دولتی نیست. بخش خصوصی رشد زیادی دارد. اگر دولت را دموکراتیزه کنیم و حتا الامکان بر چنین دولتی فشار برای رفاه و حقوق اجتماعی معقول بیاوریم، بهتر است گر چه کمال مطلوب نیست.

به هر حال دولت در نظام سرمایه‌داری وظیفه‌ی انباشت سرمایه را به نفع دولت سرمایه‌داری دارد. همان دولت‌ها هم زیر فشار مبارزات مردمی، مدنی، سندیکایی بنا به الگویی که گرامشی مطرح کرده

جور چیزها را در اختیار داشته باشد. برای این کار باید هزینه بدهد. محل تامین این هزینه‌ها در ایران درآمد نفت است.

به نظر من این خواب را دیده اند که نفت را بدهند به دست سرمایه دارهای خصوصی که او هر کاری می‌خواهد بکند و هزینه‌های دولت را از طریق مالیات و فشردن گلوئی مردم بگیرند. این تضاد درونی وجود دارد که در این اقتصاد از نظر توسعه زیر ساخت‌ها لطمه می‌بیند و بعد هم فشارهای مالیاتی خودش را به پایین ترین افشار جامعه منتقل می‌کند که آن واکنش‌ها را نشان دهند.

اما به نظر من این خواب و خیالی بیش نیست.

با این مردم فقیر که ۳۵ درصد مردم شهری زیر خط فقر هستند و خط فقر می‌گوند ۱.۲۵ میلیون تومان است (من محاسبه نکرده ام جدیداً) مردم که دیگر پولی ندارند که مالیات هم بپردازد. بله در ایران زیرساخت اقتصادی داریم. ولی این‌ها با ۴ برابر قیمت واقعی به مردم تحمیل شده است و بهره وری هم ندارند. مثلاً می‌گوید اسفالت خوب را با نهایت صداقت و صرفه جویی و درستکاری و دقت فنی می‌سازد که آقا دزده بیاد روش با بنز خود براند... بحث دقیق‌تر در این مورد را برای گفت‌وگویی دیگر می‌گذاریم.

ممنون از تمام دوستان به خاطر زحمتی که کشیدند و در این گفت‌وگو با ما همراهی کردند.

می‌توانند در زمینه خدمت وظایف اجتماعی و رفاهی و کارگری بخشی از وظایف را انجام بدهند. گرچه یک عده هم می‌گویند که این کلک است و به انقلاب سوسیالیستی صدمه می‌زند و انسان سرگردان نمی‌داند چه بکند. مشخص نیست که چه باید کرد؟ دست روی دست بگذاریم که من دولت سوسیالیستی می‌خواهم و بگذاریم این دولت هر کاری می‌خواهد بکند یا وارد یک دوره مبارزات اجتماعی بشویم؟ مبارزات میان دوره‌ای که به این دولت فشار بیاورد که بخشی از خواسته‌های را از او بگیرد و بگوید که این کف مطالبات من است حداقل خواسته‌های من است.

۶۰ تا ۶۵ درصد درآمد دولت از طریق درآمد نفت است. به نظر من این خواب را دیده اند که اینها را هم بدهند به بخش خصوصی و آن که صاحب سرمایه است، آن را بردارد و ببرد به جاهایی که تا به حال برده است. او می‌گویند شرف من مالکیت من است و این حق من است. سالانه ۱۵ میلیارد دلار از ایران فرار می‌کند و این را همان شرافت می‌دانند، اما آزادی و رفاه به بند است و آزادی فرار سرمایه تشویق می‌شود.

در همین مدت که ما صحبت کردیم به ۳ یا ۴ کلاس درس جدید احتیاج پیدا شده است. در کنار احداث مدارس، شبکه‌ی آب و برق و راه وزیر ساخت‌هایی است که می‌تواند در خدمت توسعه اقتصادی و حتا توسعه در چارچوب سرمایه‌داری همراه با رفاه اجتماعی قرار بگیرد. پس اگر این درآمدها فرار نکنند دولت باید از آن مالیات بگیرد تا نیازهای جامعه و مردمی را که مالک اصلی منابع اند، تامین کند.

بخشی از این منابع اقتصادی اجتماعی می‌تواند در دوران گذار در دست دولت باشد اما به شرطی که دولت دولت دموکراتیک باشد که بهترین شکلش این است که توسط شوراها انتخاب شود. آن وقت آن دیگر چیز دیگریست. دولت اصلاحات است دولت تبدیل و استحاله است. دولت تبدیل جامعه به یک جامعه‌ی دموکراتیک است. اگر شورا هم نشد، انتخابات مستقیم هم نشد، فرض کنید یک دموکراسی مشارکتی که آن هم در شرایطی حد مطلوب می‌تواند باشد می‌تواند ساختارهای اجتماعی اقتصادی مثل نفت، آموزش و پرورش، کشتی سازی، خودرو سازی برای خودروهای عمومی، بیمه‌های اجتماعی، حمایت‌های از دستمزد و این

دو سه اشاره کنم به این بحث که منشا اصلی (و البته نه تمامی پیکره و بدنه‌ی) وقایع بعد از انتخابات دوره‌ی دهم ریاست جمهوری بود. آنکه منجر به بوجود آمدن جریان جنبش سبز شد، مقدار زیادی در ارتباط با همین گذار است. نکته‌ی دیگر بحثی است که این روزها در باره‌ی کودتا پس از انتخابات دوره‌ی دهم می‌شود. گمان می‌کنم که این کودتا، اگر نام آن کودتا باشد، حالا اتفاق نیفتاد. کودتا می‌تواند لباس‌های متفاوتی به تن کند. می‌تواند چکمه به پا کند یا گیوه. می‌تواند با چهره‌ی دژم باشد یا با ساز و آواز به میدان بیاید. می‌تواند با کارکرد و ابزار نظامی باشد و یا نباشد. کودتا به نظر من زمانی اتفاق افتاد که این گذار و دست به دست شدن منابع اقتصادی اتفاق افتاد، یعنی در دوره‌ی نهم. در جریان این گذار موضوع یارانه‌ها اهمیت پیدا می‌کند و دولت‌های قبلی، نه می‌خواستند به یارانه‌ها را به این شکل دست بزنند، نه می‌توانستند و نه صلاح می‌دیدند. با اینکه دولت خاتمی یک جهت‌گیری قوی اقتصادی نولیبرالی داشت، اما در مقابل رعایت خیلی از جنبه‌ها را می‌کرد. همین دولت خاتمی نتوانست یا نخواست همه‌ی جنبه‌های منفی سیاست تعدیل ساختاری را مهار بزند. از همان زمان هم نشانه‌ها و علائم خیلی جدی و برجسته‌ای وجود داشت که در بخش رقیب یعنی سرمایه‌داری میلیتاریستی در حال شکل‌گیری و قدرت‌گیری است. این سرمایه‌داری که به قدرت رسید به چند دلیل برنامه‌ی یارانه‌ها را در دستور کار قرار دارد. یک بهانه این بود که از برنامه‌ی سوم تدرک هدفمند کردن یارانه‌ها و نوعی تثبیت و جابه‌جایی دیده شده بود. باید در اینجا ریشه‌های سیاست‌های خاص آن دولت‌ها را نیز در نولیبرالیسم بشناسیم. اما دلیل دیگر دولت این بود که تفسیر اصل ۴۴ و نقش این اصل در خدمت این دولت قرار گرفت. پشتیبانی بسیار زیادی را دولت نهم از حیث قدرت عالی سیاسی، نظامی، روحانیت و ایدئولوژیک بدست آورد. بنابراین امکان را بدست آورد که این تحول و این تغییر را انجام دهد. دلیل دیگر این بود که خود دولت احمدی‌نژاد به شدت مایل به چنین کاری بود. این توضیح را لازم می‌دانم که این دولت راست‌گراترین دولتی است که تا کنون ایران به خودش دیده است. بعضی موقع‌ها آدم‌ها اشتباهی طولانی مدت می‌کند. چهل سال نهضت آزادی یکی جریان لیبرال خوانده می‌شد به نحوی که فکر می‌کردی نهضت آزادی یکی جریان لیبرال‌ترین جریان‌های اقتصادی و سیاسی ایران است، ولی وقتی شما برنامه‌هایی را که برای توسعه‌ی اقتصادی توصیه می‌کنند و می‌بینید که حتا مدیرکل‌شان، ابراهیم یزدی، هم هرگز به

میزگرد: طرح هدفمند کردن یارانه‌ها و رابطه‌ی آن با مسایل اجتماعی روز ایران

شرکت کنندگان: آقایان دکتر فریبرز رییس دانا و دکتر محمد مالجو (۲۳ خرداد ۱۳۸۹)

با سلام و تشکر از آقایان، دکتر رییس دانا و دکتر مالجو، که این وقت را در اختیار ما قرار داده‌اند تا این گفت و گو را در زمینه طرح هدفمند کردن یارانه‌ها داشته باشیم. بدون هیچ مقدمه‌ی دیگری به بحث اصلی می‌پردازیم. لایحه‌ی هدفمند کردن یارانه‌ها تصویب شده است. می‌دانیم که یکی از پیش شرط‌های پیوستن به سازمان تجارت جهانی حذف سوبسیدهاست. اینکه سوبسیدها چه هستند و اینکه با تجربه‌ی ای که ما داریم در شرایط خاص اقتصاد ایران چگونه عملی می‌شود، بحث جداگانه‌ای است. در حال حاضر می‌دانیم هر کدام از این پیش شرط‌ها وقتی بخواهد در ایران اجرا شود شکل و شمایل ایرانی به خودش می‌گیرد. از جمله خصوصی‌سازی که وقتی نگاه کنیم بیشتر اختصاصی‌سازی است. پس از این نقطه آغاز می‌کنیم که شرایط اقتصادی ایران چگونه است و این حذف سوبسیدها می‌تواند چه تاثیری در آن داشته باشد؟

رییس دانا: یک نوع گذار دارد اتفاق می‌افتد. به این معنا که سرمایه‌ها قدرت اقتصادی، مدیریت منابع مادی، منابع مالی و بانکی و اقتصاد ملی و زیرساخت‌ها از دولت و قسمتی از بخش خصوصی در حال انتقال به نهادهای نظامی کشور است. این سهمی که بخش‌های نظامی مستقیم و غیرمستقیم در اقتصاد دارند، تا کنون یکی از بی‌سابقه‌ترین‌ها در تمام جهان بوده است. ده سال پیش چنین نبود. از آغاز دهه ۸۰ دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی پرشد. بعد از روی کار آمدن دولت نهم به نظر من این جریان نهادینه شدو سرعت گرفت و حجم بسیار زیادتری از منابع جابه‌جا شدند. خیلی چیزهای جانبی دیگر هم اینجا به این گذاری که اتفاق می‌افتد مربوط می‌شود.

می‌کنند کاری بکنید، حتی شده پول زیادی هم بدهید که طرح‌های شما را یک مشاور خارجی تایید کند. در موارد زیادی می‌دانند که یک مشاور خارجی ده درصد اطلاعات و توان تحلیل یک مشاور داخلی را هم ندارد، ولی باز می‌گویند تایید او را بگیرید. برای اینکه می‌خواهند راه را برای سرمایه‌داری خارجی باز کنند. سرمایه‌داری خارجی اتحادیه و سندیکا دوست ندارد. یارانه دوست ندارد. فقط آمده که بر بنیاد کارگر ارزان یک مقدار کارش را جلو ببرد. آمده از بیکاری استفاده کند و حتی به قیمت پایین آمدن دستمزدها.

از این که بگویم به هر حال هر کدام از دولت‌های قبل اگر در حال حاضر به قدرت می‌رسیدند، با یک بحران اقتصادی بزرگ هم روبرو بودند. هزینه‌های چسبنده‌ی دولتی بسیار بالا رفته است که مقدار زیادی از آن‌ها هزینه‌های نظامی و خریدهای نظامی است. مقدار زیادی از آن پولی است که دارند پخش و پلا می‌کنند برای آن دو سه میلیون نفری را که در حال حاضر به یراق و پا در مرکب موتور در اختیار دارند. در آمد نفتی در فاصله‌ی یک سال از ۶۰ میلیارد به ۳۰ میلیارد رسیده است. در چنین اقتصاد پرهزینه‌ای این کاهش درآمد نفتی یعنی فشار بر توان حکومت. بعد هم درست است که بخش خصوصی ایران، بخش خودمونی و خصوصی شده، به شدت قدرتمند شده است. چک می‌کشند سی درصد فولاد خوزستان را می‌خرند، پنجاه درصد مخابرات را می‌خرند، بانک درست می‌کنند. اما این شبکه‌ی قدرت الان نیاز به این دارد که زمینه‌های کاهش تعهدات دولت کالالی شدن کار را را هر چه بیشتر برای خودش آماده کند. و بخش دولتی هم هنوز با اینکه دارایی‌ها را منتقل می‌کند، از هزینه‌های کم نشده است. در نتیجه تنها جایی که مناسب بوده و می‌توانسته به آن حمله‌ور شود، حقوق مصرف‌کننده، سطح زندگی کارگران و مردم و طبقه‌ی متوسط عادی و بازنشسته و جوان‌هایی است که آسیب پذیرند. از یک طرف ده بیست‌سال آموزش دانشگاه‌ها تا رسانه‌ها سال تبلیغ می‌کنند که تصدی‌گری دولت بد است، یارانه‌ها چیز بدی است. از طرف دیگر با عوامفریبی می‌گوید "مردمی هستیم و اگر خصوصی‌سازی می‌کنیم مردم یادمان نمی‌رود. آنقدر وجدان کاذب گروه‌ها ای مختلف ساخته می‌شود تا نوبت به ضربه‌ی اصلی برسد.

باری دولت از این بهانه‌ها استفاده کرد و این ضربه را می‌زند که دامن دولت را از بحران نجات بدهد. معنای دیگر این است که سرمایه‌داری

اندازه‌ی برنامه‌های آقای احمدی نژاد در حوزه‌ی اقتصاد راست‌گرا نیست. هرگز نیست. به هر جهت این دولت به شدت سیاست‌های تعدیل ساختاری را پی می‌گیرد. به خاطر پوپولیسم و عامه‌گرایی با برنامه سعی می‌کند خودش را زیر وجهه چپ و عدالت اجتماعی و اقتصاد مردم‌گرا هم پنهان بکند. یکی شانس هم که آورده و آن هم برخوردش و اختلاف سیاسی‌اش با امریکا که منجر به نزدیک شدن با دولت چاوز و مورالس و دیگران شده است. همه‌ی اینها این اشتباه را دامن می‌زنند. بنابر این دولت در سایه‌ی این عوام‌فریبی‌ها هم جلو می‌رود و سیاست مربوط به حذف یارانه‌ها را پیش می‌برد. چیزی را که دولت‌های قبل جرات نکردند. اما چیزی که باز هم به دولت بیشتر جرات داد، همین مشارکت هشتاد و پنج درصدی اعلام شده‌ی مردم در انتخابات است که وارد بحث دیگری می‌شویم. این آمار درست یا نادرست به نام نظام و دولت او مصادره شد. از بحث تقلب یا عدم تقلب یا صحت آمار فرار نمی‌کنم، می‌گذارم برای وقت دیگر. به هر حال این پشتیبانی را از روزهای اول هم مسولان عالی رتبه‌ی کشور اعلام کردند بدین سان که وقتی می‌روید رای می‌دهید یعنی رای به نظام ما داده‌اید. بنابراین این پشتوانه را هم به نفع خودش برداشت. دست کم در حوزه‌ی یارانه‌ها و پشتوانه‌ی آن گفت کاری که من می‌کنم، مردمی است و مردم با ما می‌آیند. دیگر نمی‌آید بگوید که الان در شیراز و اصفهان رفتیم استقبال کنندگان پنجاه تا نود درصد کاهش پیدا کرده است. چرا؟ به خاطر این که این سرمایه‌داری میلیتاریستی که دارد جایگزین سرمایه‌داری گذشته می‌شود، ناگزیر است از ابزارهای قدرت و انواع ویژه‌خواری استفاده کند. در این مورد ما تجربه‌ی خیلی جاها را داریم. در روسیه، چین، هند وقتی نظام سرمایه‌گسترش یابنده شکل گرفت سرمایه‌داری مافیایی و گانگستری پیشاهنگان حضور در صحنه بودند.

باری این سرمایه‌داری میلیتاریستی در واقع نیازها و ضرورت‌های خاص خودش را داشت که یکیشان حذف یارانه‌ها بود. آرزوی سرمایه‌داری نولیبرال و نومحافظه کار (در آخر الگوی دولت احمدی نژاد) حذف یارانه‌هاست. برای اینکه می‌خواهد نیروی کار را تبدیل به کالا بکند و در بازار رهاش کند. مسوولیتی برای حمایت از دستمزدها و سطح زندگی مردم برعهده نگیرد. این مسولیت‌ها مانع حضور سرمایه‌های خارجی می‌شود که دولت با ولعی شگفت‌آور به دنبال آن است. ما در طرح‌های عمرانی و مطالعات اقتصادی مشخصاً می‌بینیم که مرتب توصیه

نظامی بتواند همواره کار خودش را جلو ببرد و با سرمایه‌های جهانی به پیوند برسد. حالا دیک چنی در عراق سرمایه دار بزرگ است. من اصلاً بعید نمی‌دانم که مثلاً یکی از این نهادهای نظامی وابسته به دولت برود با دیک چنی برای ساختن مثلاً فرودگاه نجف وارد سرمایه‌گذاری شود. آنها خیلی برایشان این ایدئولوژی‌ها و برخوردها با آمریکا و غیره تابو نیست. آن چه که تابوست پرداخت‌های یارانه‌ها بود که به نظر من به سمت حذف آن دارند حرکت می‌کنند نه هدفمند کردنش.

- آقای دکتر مالجو نظر شما چیست؟ به نظر شما آیا دولت‌های قبلی نمی‌خواستند طرح حذف سوبسیدها را اجرا کنند یا نمی‌توانستند؟ آیا برای روی کار آمدن این دولت نظامی ضرورتی این چنینی هست؟ یعنی میتوانیم این طور برداشت کنیم که ضرورتی برای پیش بردن همین شروط بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی وجود دارد؟ یا نه؟

دکتر مالجو: نهادهای تصمیم‌گیرنده در خصوص طرح هدفمندسازی یارانه‌ها متنوع هستند، مثلاً مجلس و شورای نگهبان. اما من پاسخ به پرسش شما را صرفاً در چارچوب عزم جزم مجریه برای اجرای این طرح می‌دهم. عزمی که در قوه مجریه برای اجرای این طرح وجود دارد محصول توافق بین دو گروه متمایز است. یک گروه عبارت است از بدنه‌ی کارشناسی و تکنوکراتیک دولت که مثلاً اقتصاددانان دانشگاهی یا کارشناسان اقتصادی دولت و مسولان اجرایی رده‌های میانی را دربرمی‌گیرد. گروه دوم نیز مدیران ارشد قوه‌ی مجریه هستند که می‌توانیم تحت عنوان هیات دولت شناسایشان کنیم. به نظر من توافقی که هر یک از این دو گروه برای اجرای این طرح دارند از دو منبع متفاوت سرچشمه می‌گیرد. باید انگیزه‌ها و عزم جزم هر گروه را برای اجرای این طرح مستقل از همدیگر بررسی کنیم.

من ابتدا به انگیزه کارشناسان اقتصادی و بدنه‌ی تکنوکراتیک دولت می‌پردازم. در سال‌های پس از جنگ به تدریج زمینه‌های تسلط نوع خاصی از تفکر اقتصادی هم در بدنه‌ی اجرایی دولت و هم در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها فراهم آمد و ما شاهد نوعی هژمونی فکری تفکر اقتصادی دست راستی بودیم. به این معنا که بهترین شیوه‌ی تخصیص منابع را عمدتاً اتکا به نظام بازار می‌انگاشتند. بر اساس این باور، قیمت‌های بازار آزاد می‌تواند بهترین نوع تخصیص منابع را در نظام

اقتصادی به بار آورد. این نظر در میان بخش‌های گسترده‌ای از اقتصاددانان، رسانه‌ها و از رهگذر اینها در افکار عمومی مقبولیت پیدا کرده است. من این جا کاری به درست و غلط بودن و نیز نقدهایی ندارم که می‌توان به این ایده وارد دانست. اما تسلط این ایده بر اذهان یک واقعیت تجربی است. در چنین چارچوبی هدفمندسازی یارانه‌ها گامی برای واقعی کردن قیمت یک سری از کالاهای استراتژیک به حساب می‌آید، از جمله مثلاً بنزین. استدلال بر این است که اگر معیشت جامعه به دست قیمت‌های واقعی سپرده شود، هم مصرف‌کننده و هم عرضه‌کننده در هر زمینه‌ای به تخصیص بهینه‌ی منابع مبادرت می‌ورزند. از منظر این دیدگاه، دسترسی به تخصیص بهینه‌ی منابع در گرو این است که نهادهایی غیر بازاری کمترین دخالت را در چرخ معیشت جامعه داشته باشند. بنابراین اگر میان بخش‌های گسترده‌ای از بدنه‌ی کارشناسی، اجماعی در خصوص حرکت به سمت هدفمند کردن یارانه‌ها وجود دارد، عمدتاً از باور به نوعی ایدئولوژی اقتصادی سرچشمه می‌گیرد. مجموعه‌ای از کارشناسان اقتصادی نه فقط در دولت کنونی بلکه در دولت‌های ۱۶ ساله‌ی پس از جنگ که چنین باوری دارند به تدریج و آهسته آهسته با گسترش این ایدئولوژی اقتصادی در ایران به این باور رسیده‌اند. این مجموعه از اقتصاددانان و کارشناسان دولتی از مدت‌ها پیش به زمینه‌های اجرایی چنین طرحی اندیشیده‌اند و این طرح را به این یا آن شکل روی میز سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان ارشد گذاشته‌اند. اما فقط در زمان دولت فعلی است که اجرای این طرح با مقبولیت تصمیم‌گیرندگان مواجه می‌شود.

حالا می‌رسیم به انگیزه‌ی گروه دومی که اشاره کردم، یعنی مدیران ارشد در دولت فعلی. انگیزه‌های توافقی که مدیران ارشد دولت فعلی در خصوص اجرای طرح هدفمندسازی یارانه‌ها به عمل آوردند کاملاً با انگیزه‌های گروه اول متفاوت است. به دلایلی که محل بحث ما نیست، دولت‌های قبلی اجرای این طرح را به صلاح ندانستند. اما همین طرح در نهایت، مقبول بازیگران اصلی قوه‌ی مجریه و هیات دولت و تصمیم‌گیرندگان سیاسی در دولت فعلی قرار گرفت. حالا برای مطالعه‌ی انگیزه‌های این گروه اخیر باید به فضای کاملاً متفاوتی وارد شویم که ضرورتاً هیچ ربطی به ایدئولوژی اقتصادی ندارد. انگیزه‌ی دولت فعلی ضرورتاً این نیست که تخصیص منابع به طرز بهینه صورت پذیرد. اجازه دهید بحثم را با یک دورخیز شروع کنم.

اقتصادی قرار داشتند، نوعی بازآرایی طبقاتی جامعه که به زبان بورژوازی پسانقلابی اما به نفع مجموعه‌ی کسانی از طبقه‌ی سیاسی حاکم است که همپیمان دولت نهم هستند. این هدف کلی را می‌توان به چند هدف جزئی‌تر تجزیه کرد. اولین هدف عبارت است از زمینه‌سازی برای انتقال دارایی‌های دولتی به نخبگان و توده‌های وفادار به گروه سیاسی مذکور. مثلاً تحولات اخیر در خصوص بازخوانی اصل ۴۴ قانون اساسی را به نحوی که در دولت و مجلس پیش می‌رود از این زاویه می‌توان نگاه کرد. در عین حال، سیاست خصوصی‌سازی بخشی از دارایی‌های دولتی به پیش‌شرط‌های دیگری نیز نیاز دارد. مثلاً جرح و تعدیل‌هایی که در پیش‌نویس اصلاحیه‌ی قانون کار در وزارت کار دولت نهم مطرح شد از سویی دست کارفرمایان را برای اخراج شتابان کارگران باز می‌گذارد و از دیگر سو کارگران را کماکان ناب‌خوردار از حق تأسیس اتحادیه‌های کارگری مستقل نگه می‌دارد. این یکی از لازمه‌های خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ای است که در جریان است. دومین هدف عبارت است از بسیج منابع مالی برای گروه‌های وابسته به دولت. واگذاری پروژه‌های اقتصادی بزرگ به برخی ارگان‌ها بدون مناقصه از همین زاویه قابل فهم است. هم‌چنین کاهش نرخ بهره‌ی بانکی که منابع مالی گسترده‌ای را برای وام‌گیرندگان دانه‌درشت به ارمغان می‌آورد در همین راستا معنا می‌دهد. سومین هدف عبارت است از توزیع منابع مالی میان آن دسته از شهروندانی که بالقوه می‌توانند از گروه سیاسی مذکور حمایت سیاسی به عمل بیاورند. مصرف بی‌رویه از صندوق ذخیره‌ی ارزی، سفرهای استانی سابق هیأت دولت، و حتی طراحی سهام عدالت را می‌توان از ابزارهای تحقق همین هدف قلمداد کرد. سرانجام چهارمین هدف نیز عبارت است از زمینه‌سازی برای حفاظت کلیت طبقه‌ی سیاسی حاکم از شر تحریم‌های بین‌المللی. مثلاً به نظر می‌رسد سهمیه‌بندی بنزین نه ضرورتاً بر مبنای منطق اقتصادی یا منطق اجتماعی، بلکه بر اساس منطق سیاسی به اجرا گذاشته شد تا در شرایط اضطراری به نحوی ناگهانی به جامعه شوک وارد نشود.

این مثال‌ها عمده‌تاً نشان می‌دهند که در دولت‌های نهم و دهم این منطق سیاسی است که در طراحی و اجرای سیاست‌های اقتصادی حرف اول را می‌زند. به این معنا دولت فعلی همواره کوشیده است تا اقتصاد را در خدمت اهداف سیاسی بخش کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم قرار دهد، بدون توجه به منافع سایر گروه‌ها در طبقه‌ی سیاسی حاکم و بی‌هیچ

ببینید دقایقی پیش آقای رییس دانا فرمودند که دولت نهم و دهم لیبرال‌ترین دولتی است که در طول تاریخ اخیر ما وجود داشته است. کسانی نیز هستند که خلاف نظر ایشان را دارند. تا همین دو سه سال پیش خیلی‌ها معتقد بودند که دولت نهم چه در شعار و چه در عمل چپ‌گرا و خواهان عدالت اجتماعی است. اما من شخصاً با این هر دو نظر مخالف هستم. به نظر من، مفاهیم سنتی دولت چپ‌گرا و دولت راست‌گرا برای توضیح دولت نهم اصلاً کفایت نمی‌کند. برای تبیین و فهم دولت نهم ما به مفاهیم جدیدتر و رستاری نیاز داریم. در سال دوم حاکمیت دولت نهم بود که من مفهوم جدیدی را پیشنهاد کردم که این جا هم در خدمت شما اجمالاً شرحی از آن به دست می‌دهم.

گرایش نوظهور در دولت نهم و دهم را من گرایش به حکم‌شدگی اقتصاد در سیاست می‌خوانم. این گرایش یعنی حرکت به سمت نوعی نظام اقتصادی که در آن مناسبات معیشتی و اقتصادی جامعه عمدتاً تحت تأثیر الزامات و ملاحظات سیاسی بخش کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم شکل می‌گیرد و تحت‌شعاع منطق سیاسی مورد نظر همان گروه تعیین می‌شود. یعنی این دولت به اجرای آن دسته از سیاست‌های اقتصادی مبادرت می‌کند که بتوانند در خدمت تحقق اهداف سیاسی بخش کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم قرار بگیرند. گاه سیاست‌های اقتصادی چپ‌گرایانه به پیشبرد اهداف سیاسی این گروه کمک می‌کند و گاه سیاست‌های اقتصادی راست‌گرایانه. نه منطق اقتصادی یا منطق اجتماعی بلکه منطق سیاسی است که بر سیاست‌گذاری‌های دولت فعلی در زندگی اقتصادی حاکمیت می‌کند. برخلاف منطق اقتصادی و منطق اجتماعی که همواره جهت‌گیری‌های مشخصی دارند، جهت‌گیری منطق سیاسی از یک موقعیت به موقعیتی دیگر چه بسا متفاوت باشد. دقیقاً به همین دلیل است که دولت فعلی همواره انگار اهدافی معین اما برنامه‌هایی نامعین داشته است. بنابراین دولت گاه در پوشش اجرای سیاست‌های دست‌چپی و گاه در پوشش سیاست‌ها دست راستی همواره عمدتاً درصدد تحقق اهداف سیاسی بخش بسیار کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم بوده است. بسیاری از سیاست‌های اقتصادی دولت در حدوداً پنج ساله‌ی اخیر مصداق این بحث هستند.

محوری‌ترین هدف سیاسی دولت نهم را می‌توان تلاش برای ارتقای طبقاتی بخش کوچکی از طبقه‌ی سیاسی حاکم دانست که تا پیش از دولت نهم نه در رأس بلکه عمدتاً در میانه‌ی هرم قدرت سیاسی و ثروت

عنایتی به منافع توده‌های مردم. من اسم این رویه را حک‌شدگی سیاسی گذاشته‌ام، یعنی حک شدن اقتصاد در سیاست.

با این مقدمه مفصل حال می‌توان هدفمند کردن یارانه‌ها را نیز از این زاویه نگاه کرد. اگر هیأت دولت درباره‌ی اجرای طرح هدفمندساز یارانه‌ها توافق دارد، مبنای تعهدش به این طرح با انگیزه‌های بدنه‌ی کارشناسی کاملاً متفاوت است. هدف دولت از اجرای این طرح کاملاً سیاسی است. اولاً می‌خواهد خودش را حتی‌المقدور از شر هزینه‌های اجتماعی خلاص کند؛ ثانیاً می‌خواهد زمینه‌های تسریع انباشت سرمایه به دست بورژوازی نوظهور وابسته به خود را بیش از پیش فراهم بیاورد؛ ثالثاً می‌خواهد در جابجایی هزینه‌های دولت از سمت هزینه‌های اجتماعی به سمت هزینه‌های امنیتی که معطوف به مصرف در ماشین سرکوب است دست بازتری داشته باشد؛ رابعاً می‌خواهد در بازتوزیع منابع مالی حاصل از طرح هدفمندسازی یارانه‌ها بیش از پیش بکوشد تا حمایت سیاسی گروه‌های وابسته به خویش را خریداری کند. دولت فعلی می‌داند که به هیچ وجه حمایت سیاسی طبقه‌ی متوسط را با خود ندارد، لذا بابت از دست دادن آن‌ها و نارضایی‌های اقتصادی طبقه‌ی متوسط بیش از این نگرانی ندارد. همه‌ی تلاشش درصدد کانالیزه کردن منابع مالی به سمت اقشاری از جامعه است که یا از همپیمانان خودش هستند یا بالقوه محتمل است که حامی سیاسی‌اش باشند.

برداشت من از صحبت‌های آقای مالجو این است -
 که دولت این طرح را برای اهداف سیاسی شروع کرده است. یعنی یک سری فعالیت‌های اقتصادی و کارهای اقتصادی از جمله هدفمند کردن یارانه‌ها برای رسیدن به یک سری اهداف سیاسی. آقای رییس دانا می‌خواستم بدانم شما نیز با این برداشت موافقید یا نه؟ آیا این راهکارهای اقتصادی تکنوکرات‌هایی، که گفته شد نماینده‌ی ایدئولوژی نولیبرالی و نهادهای سرمایه‌داری بین‌المللی در ایران هستند و دارند آن را تبلیغ می‌کنند، برای پیاده شدن این سیاست‌هاست؟

رییس دانا: بر اساس صحبت‌های خود دکتر مالجو، می‌خواهم بگویم که اصلی‌ترین انگیزه‌های طرح هدفمند کردن یارانه‌ها انگیزه‌های طبقاتی است. البته من از صحبت‌های ایشان نشنیدم که بگوید

انگیزه‌های طبقاتی را در این بحث‌ها کنار بگذارید. من بیشتر این را متوجه شدم که ایشان می‌گویند برخی از این پرداخت‌ها یا جنبه‌های اصلی این سیاست‌ها از اصل وفاداری برای یارگیری اجتماعی دارد انجام می‌شود. به هر شکل من برای اینکه بحث پیش برود فرض می‌کنم که نظر دکتر مالجو این بوده که تحلیل طبقاتی را در تحلیل هدفمند کردن یارانه‌ها به کار نبریم. این را فرض می‌کنم تا تاکید کنم و بگویم باید به کار ببریم. با توجه به این که در آخرین گفته‌شان، فرمودند: "انباشت سرمایه به دست طبقه‌ی نوظهور." بله هیچ چیز به اندازه این گفته، موضوع را طبقاتی نمی‌کند. طبقه‌ی نوظهور همان صاحبان انباشت سرمایه و ثروت‌های ملی و دولتی‌اند که بیش از این ثروت‌هایی که در دست دولت بوده و حالا می‌خواهد اینها را به خود، چونان بخشی از سرمایه داری خودی منتقل کند که همان سرمایه داری میلیتاریستی است. ما به این می‌گوییم تحلیل طبقاتی. اصلی‌ترین تحلیل این است. اما این که اقشاری را مورد حمایت قرار می‌دهد که نه کارگرد و نه سرمایه، در واقع جنبه‌ی عوام فریبانه و پوپولیستی داد. این جنبه‌اش را باید سیاسی بگیریم. برای اینکه می‌خواهد به این وسیله اولاً یک لایه دو سه میلیونی را به عنوان نیرویی که حاضرند حق الزحمه بگیرند و به خیابان بیایند، به طور موظف خدمت داشته باشند و بعد برای عوام تبلیغ کند و بعد هم بحران امروز را به فردا بیفکند.

اما فردا این پرداخت‌ها، یعنی پرداخت‌های نقدی یارانه ای که ایشان به عمل می‌آورد در مقابل تابش آفتاب تموز تورم بخار خواهد شد و تازه آن موقع است که به هر کس که دلشان بخواهند پول می‌دهند و اتفاقاً آن کسان را برای انباشت سرمایه می‌خواهند. من گمان نمی‌کنم که این انباشت سرمایه را می‌خواهد برای عدالت اجتماعی. اگر می‌خواست نمی‌سپرد به دست افراد وابسته به خودش. اجازه نمی‌داد سالانه ۱۵ میلیارد دلار از کشور فرار کند. اجازه بدهید یک رقم دیگر خدمت‌تان عرض کنم. که مشخص شود چقدر این مساله طبقاتی است. می‌گویند سالانه ده تا ۲۰ میلیارد دلار با این طرح صرفه جویی می‌شود. یعنی به طور متوسط ۱۵ میلیارد دلار در درآمد. این خودش یعنی نیمی از درآمد نفت و آن وقت صرفه‌جویی را دارد بازی سیاسی می‌کند سرونوشت کل آن را بدهند دست خودش. کل ابزارش را بدهند دست خودش و بعد بر آن اساس او بخشی از آن را برای نیروهای خودی خرج کند که چه بشود؟ آیا می‌خواهد به آنها عدالت برساند؟! ما که می‌دانیم نه. اگر این کار را می‌خواهد بکند اصلاً انتقال واحدهای دولتی، سرمایه‌ها و این

از سیاست‌های چپ روانه‌ی دولت می‌گویند، توجه داشته باشید گسترش بیمه‌های روستایی چندان چیزی نبوده است. طرح شهید رجایی و بیمه‌ی درمانی روستایی و سرنوشت سالمندان روستایی را در اختیار کمیته‌ی امداد، که مال خودشان است، قرار داده‌اند. یعنی وابستگان همین لایه‌ی نوظهور که فرمودید. در مورد انتقال منابع شما گفتید که منابع را به سمت این و آن منتقل می‌کند. بله به سمت نهادهایی منتقل می‌کند که بتوانند از آنها نیرو بگیرند. مثل بنیاد مسکن یا مسکن مهر. در واقع اینها مال خودشان است و از اراده‌ی بودجه‌ی عمومی خارج می‌شود. خزانه‌داری کل یک سند نمی‌تواند از آنها بخواهد یا نمونه‌ی دیگر همین بنیاد مستضعفان است. الان نهادهایی که پاسخگو نیستند، نهادهایی از این دست هستند که زیر حمایت دولت قرار گرفته‌اند.

دکتر چیزی می‌توانستند بگویند که به نفع فرمایش ایشان بود و آن سهام عدالت است. اتفاقاً تمام سهام عدالت یک پوشش پوپولیستی داشت. اما چه گیر مردم آمد؟ چیزی بود که کاربرد انتخاباتی داشت. اما در زمانی که سهام عدالت را توزیع می‌کردند، ۱۵ میلیارد دلار از کشور فرار کرده است. این سهام عدالت تمام پرداختی اش به یک میلیارد دلار هم نمی‌رسد. برای سال بعد هم متوقف شد. تمام آن لایه‌ی نوظهور ایستاده اند تا یکی یکی تمام سهام عدالت مردم را از چنگشان در آوردند، آن هم به ثمن بخش. بعد می‌روند آن کارخانه را از آن خودشان می‌کنند. واحدهای تولید را از آن خودشان می‌کنند. دولت به دنبال کارهای درست راستی، پوپولیستی ظاهر‌سازانه است. من نگفتم این دولت لیبرال‌ترین دولت بوده است. گفتم دست‌راستی‌ترین است. راست‌گراترین حکومت. لیبرال‌های قرن نوزدهمی خارج از حوزه‌ی اقتصاد، می‌دانیم آنقدر منش دارد که بگذارد من و شما حرفمان را بزنییم و او هم حرفش را بنزد. آن دوران تمام شده است.

حال چند نمونه از کارهای این دولت می‌آورم. سرکوب سندیکاها، واحدهای کارگری که دست به اعتصاب زده‌اند به شدت سرکوب شده‌اند. زندان رفتند. کتک خوردند. پرونده‌های جنایت‌های سی سال پیش آنها رو شده است. حالا فقط شرکت واحد بر سر زبان‌هاست یا نیشکر هفت تپه. ولی ما بیش از یک صد واحد صنعتی داریم که دچار بحران عظیم کارگری است. و همه‌ی آنها به نوعی سرکوب شده‌اند. آیا این چپ‌روی دولت است؟ اما به اتاق بازرگانی از گل نازکتر نگفته‌اند. نگذاشتند حتی برگ کل زیر پای بزرگان بازار و موتلفه برود. موقع انتخابات در

منابع به دست خودی‌ها یا آن طبقات نوظهور یا بخشی از روحانیت و بخشی از بازار از چه روست؟ بنابراین نیروی اصلی آنجا دارد شکل می‌گیرد. ممکن است یک نفر بگوید باشد، این اتفاق دارد می‌افتد. انباشت سرمایه به نفع یک بخش خودمانی است ما به هر حال صورت می‌گیرد. این هم مهم نیست. مهم آن پولی است که دارد برای بسیجی‌ها می‌دهد.

خوب فکر نمی‌کنم در تحلیل اقتصاد سیاسی و تحلیل تاریخی بتوانیم این دومی را عامل تعیین‌کننده‌ی اولی به حساب بیاوریم. همچنین چیزی را ما متداول نداریم. متداول این است که قدرت اقتصادی در جایی دارد شکل می‌گیرد. این به صورت انباشت و به صورت توان اقتصادی نیروی نظامی و ترکیب این دو تا به اضافه‌ی اراده‌ی سیاسی و ایدئولوژیک، آنها دارند همه چیز را تعیین می‌کنند.

آمدیم بر سر عملکردهای این دولت. ببینید سه تا چهار سیاست را دکتر مالجو برشمردند که نعل و میخی بود. یعنی سیاست‌های چپ روانه و سیاست‌های راست روانه. من به عنوان یک اقتصاددان با ایشان، که می‌دانم اقتصاد دان توانایی است، صحبت می‌کنم. حاصل جمعی کارهای چپ روانه دولت، بیش از ۵۰ درصد کل منابعی نیست که برای کارهای راست روانه اش هزینه می‌کند. به سیاست کاهش نرخ بهره اشاره کردید. کاهش نرخ بهره بانکی، اتفاقاً برای انباشت سرمایه‌ی میلیتاریستی است. بعد هم وقتی نرخ بهره را کاهش داد، سطح اعتبارات برای نیروهای خودی افزایش یافت. یعنی پول ارزان در اختیار نیروی خودی قرار گرفتن. خیلی ساده. چون می‌دانستند آن آقا عرضه و لیاقت آن سرمایه‌دار واقعی را ندارد که آنتروپرونو است. بخش خصوصی برای تولید می‌خواهند و دعوا بر سر گشایش بازار است. اما به تولیدکنندگان واقعی اعتبار نمی‌دهد. به کسانی می‌دهد که مشق صف جمع کرده‌اند، آن بالا نشسته‌اند و مدعی هم هستند. تصرف زمین‌ها و ساختمان سازی‌های بی حساب و کتاب با پول‌های ارزان شده‌است ککار نیروی‌های اقتصادی نیروهای نظامی، بی توجه به مصالح و منافع مردم. بورژوازی مستغلات با بورژوازی میلیتاریستی قاطعی شده است. بله کاهش نرخ بهره به سود اینها دارد انجام می‌شود. تمام امتیازهای زمین شهری را به آنها می‌دهند و حاصل ارزش افزوده هم که به خارج فرار می‌کند.

کارهای دیگر آقای احمدی‌نژاد آن که تمام تجربه‌ی ۵۵ ساله برنامه‌ریزی را داغان کرده است و عملاً گفت برنامه بی برنامه . فقط راست گرایان می‌توانند این را بگویند. این راست افراطی است و سیاست یارانه‌ای که آن هم در اختیار اوست. به دستور ایشان تمام بدهی بانک‌های ورشکسته را پرداخت می‌کنند. این شده که مثل قارچ بانک می‌روید. سامان، سرمایه، مولی الموحدین، انصار المهدی، و ...

امتیاز تفسیر اصل ۴۴ به رییس جمهور داده شده است. مساله کنترل و آن نظارت‌های دولتی به آن صورت تماماً از بین رفته است. آوردن مالیات ارزش افزوده یعنی انداختن بار مالیاتی به دوش مصرف‌کننده (مردم) چیزی که لنین به آن می‌گفت ظالمانه‌ترین اختراعات بشر (مالیات‌های غیرمستقیم) که تو برای اینکه بتوانی آن را بگیری باید به مردم فشار بیاوری. عضویت در سازمان تجارت جهانی که تند و تند با آن مخالفت شده، جدی می‌شود.

اما فراموش کردن حقوق بشر توسط غرب در ایران. موضوع غرب دیگر کمتر از حقوق بشر و آزادی شده است. موضوع اتم و غنی‌سازی است. و در بحث غنی‌سازی، پدیده‌ای به نام حقوق بشر و حقوق کارگری باولیت لازم وجود ندارد. حقوق کارگری در قلب حقوق بشر است و یا در کنار آن بحث آن دیگری در میان نیست توسعه اعتبارات بانکی به نفع نیروهای خودی. همه‌ی اینها نشان می‌دهد که این دولت به شدت راست گراست. سیاست یارانه‌ای این دولت باید پایه‌ای داشته باشد. چرا این کار را می‌کنند؟ شما می‌گویید برای اینکه به یک سری وفاداران چیزهایی برسد و من می‌گویم این چیزی از تصاحب و انباش است و برای این امر انجام می‌شود. برویم ببینیم یارانه‌ها به چه کسانی داده خواهد شد؟

دعوی که در خیابان‌ها در گرفت، آرزوهای بخشی از طبقه‌ی متوسط و تحصیل کرده بود. البته بسیار هم اثرگذار بود. مردم به خیابان‌ها آمدند. ناراضی بودند از این که به آنها بی‌اعتنایی می‌شود و حقوق‌شان نادیده گرفته می‌شود. از اینکه اعتراض می‌کنند به نتیجه‌ی انتخابات اما با ارباب و قتل و زندان و شکنجه و تهدید روبرو می‌شوند. گروه‌های متفاوت از مردم عمیقاً ناراضی بودند و هستند. ما نیز از این حقوق آنان دفاع می‌کنیم، گر چه نه از انگیزه‌ها و محتوای جنگ قدرت درون نظام . حقیقت این است که تا قبل از ۲۰ خرداد و ۲۱ خرداد چنین حساب‌هایی در کار نبود. حقیقت این است یکی از رهبران این جنبش

اتحادیه‌های کارفرمایی با تیر ۲۴ روزنامه‌های زرد و سبز و سیاه خبر می‌زنند. ولی وقتی که روز اول ماه می که کارگرانی را می‌گیرند که صرفاً برای بزرگداشت در پارکی جمع شده بودند و آن‌گونه وحشیانه می‌زنند و تعداد زیادی را دستگیر و زندانی می‌کنند، دولت و اتحادیه‌های کارگری می‌ایستند و حمایت می‌کنند. واردات به شدت آزاد شده است، همه‌ی خودی‌ها مجوز واردات گرفته‌اند. زمان دولت پنجم و ششم تا حدی کنترل به میان آمد. واردات اتومبیل را جلویش را گرفتند، همان زمان بود که سیاست‌های تعدیل اقتصادی به ایران آمد. دولت‌های پیشین نتوانستند این همه پیش بروند که این دولت دست راستی می‌رود.

کشور شده انبار بنجل‌های چینی. کشور ایران شده سوله‌ی بزرگ کالاهای چینی و ترک و مازاد انبارهای امارات. تمام کاسب‌کاران و سرمایه‌داران جزء شکست خورده‌اند. خود و کارگران زیر دست‌شان متلاشی شده‌اند. بیکار کردن‌های فراوان، نرخ رشد بیکاری به شدت بالا رفته است و دولت اعتنایی نمی‌کند. نکیتی کردن قانون کار در زمان این دولت اتفاق افتاده است.

حالا آمدیم بر سر انتقال واحدهای دولتی . تمام آنها را انتقال می‌دهند به نیروهای خودی. این نیروها مثلاً چک می‌کشند و ۵۱ درصد سهام مخابرات را می‌خرند. من اگر عضو دولت بودم تا خون در بدن داشتم نمی‌گذاشتم مخابرات، کشتی رانی، کشتی سازی، هواپیمایی ملی، یک ملت را بدهند دست بخش خصوصی. آن هم این گونه خصوصی که شیفته‌ی سرمایه‌داران خارجی هم هست. مگر امریکا می‌دهد؟ مگر اجازه داد که بندری در لوس آنجلس را حتا یک سهمش را به امارات بدهند؟ مگر شاه را که می‌خواست پان امریکن را بخرد، مسخره نکردند.

اما اینها تا مرزچاه‌های نفت را هم خصوصی کرده‌اند. آقای جابر می‌آید فولاد خوزستان را می‌خرد. بعد پس می‌دهد و قوه‌ی قضاییه حکم صادر می‌کند که باید پس بگیرند. بهره برداری از مجتمع شهید رجایی که جز و ۹ بندر بزرگ دنیا است، فروخته و خصوصی کرده است. کار به جایی رسیده که شش یا هفت سال قبل یکی از اعضای برجسته‌ی اتاق بازرگانی ، که در آن وقت رییس بود، در مصاحبه رادیو تلویزیونی تقاضای خصوصی‌سازی بانک مرکزی را می‌کند. این همان کسی است که چندماه پیش گفته بود هم حالا یک چک می‌دهم، نمایشگاه تهران مال من (آخر تا حدی هم رقیب سرمایه داران میلیتاریستی است). از

تایید می‌کنم که بله، مقدار زیادی از این سیاست‌های یارانه‌ای در واقع برای یارگیری بوده است. برای متشکل کردن حلقه‌ی وفاداران. اما گمان می‌کنم بحث به اینجا تمام نمی‌شود. بحث از اینجا آغاز می‌شود. یا دست کم لازم است آن بحث ما در کنار بحث شما برجسته شود.

نکته‌ای که شما گفتید با توجه به صحبت‌های آقای مالجو در حقیقت همان وجه ایرانی شده‌ی این هدفمند کردن یارانه‌هاست. قرار است سالانه حدود ۲۰ میلیارد دلار از هزینه‌ها صرفه‌جویی شود. حالا دولت میخواهد خودش تعیین کند که آن را چگونه توزیع کند و بخش عمده‌ی آن را به سمت نهادهای سیاسی و نظامی‌ای است که از او حمایت می‌کنند. انتقال قدرت به نهادهای نظامی از دولت نهم و دهم شروع نشده است. به دوره‌ی تعدیل اقتصادی بر میگردد که نهادهای اطلاعاتی وارد کارهای اقتصادی شدند و گاه گاهی خبرهای آن پخش میشد. آنچه آقای مالجو به عنوان سیاست‌های به اصطلاح چپ‌روانه و راست‌روانه دولت مطرح کردند، تماما شروط سازمان تجارت جهانی است. در اینجا به نظر تضادی در رفتار دولت‌های نولیبرال به چشم می‌خورد. با وجود این که این‌ها به سرعت دارند به سمت آن می‌روند و در بست شروط آنها را اجرا می‌کنند، اما در ظاهر نهادهای بین‌المللی نولیبرال و دولت‌هایی مثل امریکا با این دولت مخالفت می‌کنند. این را چگونه توضیح میدهید؟

دکتر مالجو: من ابتدا اشاره‌ای به صحبت‌های آقای رییس دانا می‌کنم. آقای دکتر به خوبی نشان دادند که سیاست‌های اقتصادی این دولت در طول پنج سال گذشته سیاست‌های دست چپی نبوده است. عرض من هم همین است. فقط از پوشش سیاست‌های دست چپی استفاده شده است اما هدف اصلی عبارت بوده است از انتقال منابع مالی برای برآمدن یک طبقه‌ی نوظهور که حالا می‌توانیم بورژوازی نظامی نام‌گذاری‌اش کنیم. من تأکید دارم که از قضا به همین معنای سنتی کلمه نیز این دولت به معنای دقیق چندان نولیبرال نبوده است. برای همین هم هست که عرض کردم مفاهم راست و چپ برای توضیح اقتصاد سیاسی این

۲۰ سال بود از خانه بیرون نیامده بود و حقیقت این است که هاشمی که آماج حملات این جناح قدرت بود، هزینه‌ی انتخابات را می‌داد و آمده بود جلوی پیشروی رقیب به سمت منافع خود و خودیهایش را بگیرد. آمده بودند در همین نظام قدرت اجرایی را به دست بگیرند. اگر گرفته بودند توانی به مراتب کمتر از خاتمی برای حقوق بشر و آزادی به نمایش می‌گذاشتند. از همان آغاز جنگ اصلی، جنگ موقعیت اقتصادی بود.

باز در اینجا می‌گوییم نقش طبقات را ببینیم.. یعنی اگر ببینیم که در منطقه یک و دو و سه شهرداری تهران که البته یک و نیم میلیون جمعیت دارد و جوان‌ها در آن برجسته و زیادند و به میدان تظاهرات آمدند، اما از ساکنان منطقه ۱۷، ۲۰، ۱۹، ۱۸ بسیار اندک در این تظاهرات شرکت کردند. تحلیل‌مان پس از بررسی حق، دیگر ریشه یابی نمی‌شود. اگر روی لایه بندی‌های اقتصادی بحث نکنیم، چه کنیم؟ چرا محرومان شهری به شکل توده‌ای نیامدند؟ نه اینکه راضی بودند یا همه فریب دولت را خورده بودند. نه چنین نبود. آنها امیدی به جناح مقابل نداشتند. یعنی رهبری پشت‌پرده‌ی رفسنجانی آنها را تکان نمی‌داد و در اساس به انتخابات بی‌اعتنایی کردند یا حتا از روی بی‌اعتنایی و لجاج طرف هاشمی به میدان آمدند. آنان که انتخابات مجلس هشتم را تحریم می‌کردند، یک زمانی ۵۵ درصد بودند. حالا شده اند ۲۵ درصد و یا به قول رسمی ۱۵ درصد. عیبی ندارد. زندگی بالا و پایین دارد. ولی همان ۱۵ درصد کم نیست. این آقایان می‌گویند ۱۵ درصد؛ من می‌دانم که آمار انتخابات در یک ضربی ضرب می‌شود که ممکن است تا ۲۵ درصد هم باشد. خیلی از این افراد آگاه کارگران آگاه و طبقه‌ی متوسط مدرن را از دست داده‌اند. این دولت هم طبقه‌ی متوسط سنتی را دوست دارد و آنها را می‌خواهد. در بازار و در جاهای دیگر طبقات مدرن را از دست داده است. اگر تحلیل‌های طبقاتی را به صورت مکانیکی به کار ببریم ممکن است یک نفر بیاید بگوید سرمایه داری این است و کارگر این، و نفهمد سرمایه داری تغییر می‌کند و وقتی تغییر می‌کند، تحلیل طبقاتی، نه این که از بین برود، جلوه و رنگ آن دگرگون می‌شود و چه بسا به چشم نمی‌آید. مدتها طول می‌کشد تا شناخته شود. به نظر من در ایران چنین بوده است. ضمن این که تحلیل طبقاتی روی یارانه‌ها روی وقایع بعد از خرداد و ارتباط اینها را به کار می‌بریم. معنی‌اش این نیست که خواسته‌های فرهنگی و مبارزات سیاسی را فراموش می‌کنیم. اتفاقا من از این تحلیل‌های فرهنگی و مستقل به جای خود دفاع می‌کنم. باز دوباره

بحران‌های جهانی میکند یا خیر؟ یا با نظر آقای مالجو موافقید؟

رییس دانا: موافقم که تبلور اختلاف در سمت و سوهای سیاسی است. اختلاف‌های اساسی اقتصادی نیست. به ویژه ثابت شده که این دولت در راستایی حرکت می‌کند که اگر فقط انرژی هسته‌ای یا برخی اتهامات مداخله در کشورهای همسایه و شبیه اینها نبود، درست یا نادرست سابقه‌ی فعالیت‌های تروریستی نبود، عملکرد این دولت، برای تملیق شدن با نظم نوین جهانی چیزی از دولت‌های ترکیه یا مصر کم ندارد که سهل است عملکرد و کارآمدی بیشتری دارد. سرعت خصوصی سازی در ایران (طبق نظرسنجی‌ها و سنجش‌های انجام شده) رتبه‌ی اول در جهان است. گذشت آن زمانی که ۶۵ تا ۷۰ درصد اقتصاد در دست دولت بود. الان ۵۵ درصد تا ۶۰ درصد در دست بخش خصوصی است. فولاد مبارکه - فولاد خوزستان - باشگاه‌های فوتبال - صنایع پتروشیمی - پیمانکاری‌های بزرگ تماماً توسط بخش خصوصی صورت می‌گیرد. بخش عمده انباشت سرمایه در دست بخش خصوصی است. در کشاورزی سرمایه‌گذاری دولتی تقریباً وجود ندارد. کشت و صنعت‌ها واگذار شده‌اند. ۹۹ درصد ساختمان‌های مسکونی که ساخته می‌شود توسط بخش خصوصی است. تازه خدمات شهری و شهرداری هم خدماتش را به بخش خصوصی منتقل کرده است. منابع شهرداری‌ها منابع ناپایدار هستند برای اینکه فرصت می‌دهد که بخش خصوصی سرمایه‌گذاری کند. بنابراین بخش خصوصی الان خیلی فعال است. طرح‌های عمرانی دولت نیز جز به پیمانکاران خصوصی یا به پیمانکاری نهادهای وابسته داده نمی‌شود.

سازمان تجارت جهانی بیش از بیست بار تقاضای ایران را برای شرکت در تجارت جهانی را پس فرستاده‌اند. ایران آن را به نفع تجارت جهانی و عمدتاً غرب تعدیل کرد. غرب روی خواسته‌های خود ایستاد و ایرانی‌ها خواسته‌های خود را تغییر دادند. تا در این زمان که بالاخره در سازمان آن هم با شرایط عمدتاً تحمیلی امریکا به طور مقدماتی پذیرفته شدیم. حالا مانده است مذاکرات و امتیازدهی‌های بعدی. ولع عجیبی که در اینجا برای آوردن سرمایه‌داری خصوصی خارجی وجود دارد که در کمتر کشوری می‌تواند مشاهده کرد. اما قهر و ناز سرمایه داران خارجی، بی حد و حساب است. ای بابا کمی مناعت طبع هم خوب چیزی است. در

دولت اصلاً کفاف نمی‌دهد. دولت‌های نولیبرال غالباً با توجه به یک آرایش پیشاپیش موجود طبقاتی در جامعه می‌کوشند نوعی قاعده‌ی بازی در حوزه اقتصادی را حکمفرما سازند که منافع طبقه‌ای که از ابزار تولید و سرمایه‌ی انسانی و اقتدار سازمانی به درجات بیشتری برخوردار است بهتر برآورده شود. آزادی اقتصادی به معنای مداخله‌ی هر چه کمتر نهادهای غیربازاری در اقتصاد از این زاویه نوعی قاعده‌ی بازی است که دست طبقات برخوردار را در استثمار طبقات نابرخوردار باز می‌گذارد. اجرای چنین قواعدی برای بازی معمولاً مهم‌ترین دستور کار دولت‌های نولیبرال است. حالا حرف من این است که دولت نهم به این معنا نولیبرال نبوده است. دستور کارش این نبوده که فضایی پدید بیاورد تا طبقه‌ای که از ابزار تولید و سرمایه‌ی انسانی و اقتدار سازمانی به بیشترین حد برخوردار است منتفع شود. بلکه کوشیده است اصولاً آرایش طبقاتی جامعه را به هم بزند، آن هم عمدتاً به ضرر بورژوازی برآمده از فرزندان انقلاب و به نفع کسانی که پیشترها نه در رأس بلکه در میانه‌ی هرم قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی قرار داشتند. برای این منظور نیز گاه از پوشش سیاست‌های اقتصادی چپ‌گرایانه بهره برده و گاه از پوشش سیاست‌های اقتصادی راست‌گرایانه. اگر دولت احمدی‌نژاد عمر کند و اگر هدف اصلی خودش یعنی بازآرایی طبقاتی در جامعه را به حد اعلا بتواند به انجام رساند، بی‌تردید به یک دولت نولیبرال تمام عیار بدل خواهد شد. اما من به تحقق دو شرطی که الان عرض کردم سخت مشکوکم. تا پیش از تحقق این دو شرط معتقدم گرایش این دولت عبارت است از استفاده از سیاست‌های اقتصادی برای تحقق اهداف سیاسی بخش کوچکی از طبقه سیاسی حاکم.

حالا برگردیم به پرسش شما. با این مقدمه شاید بتوان گفت اختلاف نظر میان نهادهای بین‌المللی سرمایه با دولت فعلی ضرورتاً از نوع سیاست‌های اقتصادی مورد نظر دولت سرچشمه نمی‌گیرد بلکه ریشه اختلافات را باید در اهداف سیاسی مورد نظر این دولت جستجو کرد. مشکل نهادهای بین‌المللی سرمایه با دولت فعلی سر ایدئولوژی اقتصادی دولت نیست بلکه سر ایدئولوژی سیاسی دولت است.

- آقای دکتر رییس دانا شما اگر بخواهید بحث بحران اقتصادی جهانی را هم در این رابطه ببینید، اختلاف نهادهای بین‌المللی را با این دولت چگونه می‌بینید؟ آیا وجود چنین دولتی با این سیاست‌های خاص، کمکی به حل

دیپلماسی اقتصادی بگذارید بیابند خواستگاری. خودتان به این خانه و آن خانه ندوید.

من نظر آقای مالجو را در این زمینه قبول دارم که می‌گویند در مجموعه در خدمت جایگزین کردن یک لایه اقتصادی صورت می‌گیرد. بله این سیاست حاکم آن لایه است. این اصلی‌ترین است. من یک قدم عقب‌تر و یا جلوتر صحبت کردم. زیاد فرقی نمی‌کند. معتقدم آن لایه باید با آن انباشت سرمایه مجهز شود و این مجموعه را می‌توان به نوعی جمع و جور کرد. من می‌خواهم بحث تکمیلی کنم. موقعی که اتحاد شوروی وجود داشت تقسیم بندی کشورها بر حسب مواضعشان نسبت به غرب ساده بود. یعنی جمال عبدالناصر را درکنار اتحاد شوروی می‌گذاشتیم. گرچه او با کمونیست‌ها برخورد سرکوبگرانه کرده بود. عبدالکریم قاسم را در کنار شوروی می‌گذاشتیم که با کمونیست‌ها برخورد نکرده بود. قاسم، که خود دیکتاتوری خشنی را برگزیده بود اما هدفش استقلال نسبی در برابر انگلستان بود، کمونیست‌ها را نکشت و به همین جهت هم آماج کودتای عبدالسلام قرار گرفت. بهر حال دولت‌ها تکلیف خود را در سطح جهان می‌دانستند. کشورهای آفریقایی نیز این گونه بودند. اتیوپی گرایش شرقی داشت سومالی نه. یمن جنوبی گرایش چپ داشت و در ویتنام هم همین طور. پس از فروپاشی شوروی، تک قطبی شدن از یک سو و رقابتی شدن بازارهای جهانی بین قدرت‌های بزرگ از دیگر سو و تشخیص مشکل شده است. باید بدانیم کشوری که مستقل است و علم مخالفت با آمریکا و امپریالیسم را برمی‌دارد تا چه حد جلو می‌رود و با منافع مردم و کارگران و در گسترش دموکراسی چه می‌کند. هم اکنون شما در کشوری حرف می‌زنید که با آمریکا بیشترین مخالفت را دارد اما کاربرد کلمه‌ی امپریالیسم و سندیکا ممنوع است. امپریالیسم معنای اقتصادی دارد که مشخص است. من معتقدم امپریالیسم بیشتر از تمام تاریخ اکنون زنده است یا مساله‌ی زمان حال است. در سطح جهان اگر اتحادی بین مردم است فراتر از طبقات یکی از دلایلی آن باید استقلال باشد یکی دیگر دموکراسی است. این وضعیت پیچیده است و در این پیچیدگی به سادگی نمی‌شود گفت که بولیوی در کجای کار قرار دارد و ونزوئلا در کجا ایستاده است و دیگر کشورها در آمریکا چه می‌کنند.

مثال دیگری می‌زنم. ایران ۹۴ ماه با عراق در جنگ بود و بعد هم اتفاق‌های منطقه‌ای دیگری پیش آمد، آمریکا در ۱۹۹۰ به جنگ محدود

و ۱۰ سال بعد به جنگ تمام عیار با عراق آمد. اما آمریکا کاری که با صدام کرد، نابودی قطعی و شخصی دولت او و خود او و یارانش بود. در ایران چنین نیست. البته در ایران می‌گویند آمریکا جرات حمله به ایران را ندارد. اما زمانه نشان داد که به زعم آمریکا در این منطقه عراق دشمن اصلی بود. یعنی تمام نیروی خود را متوجه صدام کرد. صدام با همه‌ی جنایتکاری‌هایش در مقابل آمریکا بوده است. می‌خواهم بگویم روابط ساده نیست. پیچیده است. آمریکا ممکن است تا خیلی جاها بیاید، ولی آماده نباشد ترکیب سیاسی آن کشور به هم بخورد. ممکن است ایران از این مقوله باشد.

ممکن است دولت جمهوری اسلامی ایران بگوید امریکاجراتش را ندارد زیرا من درمیان توده‌های مردم مسلمان نفوذ دارم. آنها دماغ آمریکا را به خاک می‌مالند. خوب تظاهرات پس از انتخابات نشان داد که آمریکا آنقدرها هم سعی نکرد تا بطور عملی و سازمان یافته از این ماجراها بهره برداری کند. بلکه سعی می‌کرد با روش‌های سوگیری و حمایتی تبلیغاتی مداخله کند، ولی بین سران جنبش با آمریکا ارتباطی نبود. این یک حقیقت است. اتفاقاتی که در اُکراین افتاد، در اینجا اصلاً نبود. هیچ کدام از سران جنبش سبز وابسته نبودند. عملکردهای جانبدارانه‌ی (VOA و BBC) را البته می‌بینیم. با این وجود نمی‌توانیم بگوییم برنامه ریزی شده بود. یک پیچیدگی وجود دارد. من جمع بندی‌ام این است که ایران به لحاظ اقتصادی از دید ساختار آمریکا دولتی به راه است اما در موضع سیاسی که در سطح جهان مهم است، ایران ناسازگار است. چند مثال می‌زنم: ۱- برای غرب آنقدرها که امنیت نفت برای او مهم است، قیمت نفت مهم نیست. دیدیم که نفت تا ۱۴۰ دلار هم رفت. ولی اگر امنیتی نفت به خطر بیافتد وارد عمل می‌شود. امنیت نفت را چه کسی به خطر می‌اندازد؟ ایران؟ نمی‌دانیم.

فکر نمی‌کنم بحث دیگری که می‌توانیم مثال بیاوریم این است که آمریکا در بهره‌ی ایران دفعات زیادی وارد دوستی شد. نمونه‌ی آن طرح ایران کنترا و ماجرای مک فارلین است. بارها این اتفاق‌ها افتاده است و معلوم شده که پشت پرده اتفاق‌هایی بوده است. حزب توده فدای همین رابطه‌ی پنهان شد. کشف شبکه‌ی مخفی سازمان فدایی‌ها و مجاهدین، کار ساده‌ای نبود. اینها توسط سیا شناسایی شدند. توسط نیروهای مستقیم و نامستقیم جدید و قدیم.

یاران‌ها به کمک به اقشار پایین می‌خواهد بکند. می‌خواهم روی این صحبت کنید. پیام‌های این طرح اگر اجرا شود عواقبش روی زندگی مردم چه خواهد بود؟ آیا این عواقب سبب خواهد شد که مردم بیشتری به این جنبش جاری در خیابانها بپیوندند؟

دکترمالجو: هدف دولت از اجرای این طرح در ظاهر عبارت است از اولاً برقراری عدالت و ثانیاً کاهش مصرف بنزین. این البته ظاهر قضیه است. به گمان من هیچ یک از این دو هدف با اجرای این طرح تحقق نمی‌یابند. می‌گویند طبقات فرادست‌تر در قیاس با طبقات فرودست‌تر به میزان بیشتری مثلاً کالایی چون بنزین را مصرف می‌کنند و با توجه به قیمت یارانه‌ای کنونی به میزان بیشتری از یارانه‌ها برخوردار می‌شوند. اما وقتی قیمت بنزین باصطلاح واقعی شود و در عین حال بازتوزیع منابع مالی آزادشده از طریق این طرح میان طبقات فرودست‌تر چندان عادلانه به اجرا گذاشته نشود، اتفاقی که می‌افتد این است که گرچه نیاز اقشار گوناگون به مثلاً مصرف بنزین کماکان ثابت است اما به دلیل افزایش قیمت این کالا حالا دیگر الگوی توانایی مالی اقشار گوناگون برای تأمین مالی نیاز خود به همان صورت سابق نیست. یعنی طبقات فرودست‌تر بعد از اجرای طرح دیگر توانایی سابق خود در خرید را نخواهند داشت. اما طبقات فرادست‌تر چون حساسیت‌شان به افزایش قیمت مثلاً بنزین کم است چندان تغییری در الگوی مصرف خودشان نخواهند داد. بنابراین معلوم است که فشار کاهش مصرف انگار بناست عمدتاً به طبقات فرودست‌تر وارد شود. انگار این است عدالتی که از آن دم می‌زنند. از سوی دیگر آیا میزان مصرف طبقات فرودست‌تر کاهش می‌یابد؟ با توجه به ساختار حمل و نقل و زندگی شهری و عواملی از این دست که تعیین‌کننده میزان نیاز به کالایی مثلاً مثل بنزین است، بعید به نظر می‌رسد میزان مصرف بنزین به طرز چشمگیری میان طبقات فرودست‌تر کاهش یابد. در واقع چون مثلاً بنزین برای طبقات فرودست‌تر از کسب قیمتی ناچیزی برخوردار است علی‌رغم افزایش قیمت آن موجب کاهش مصرف این طبقات نخواهد شد بلکه عمدتاً باعث می‌شود نوعی جابجایی در سبد مصرفی این طبقات اتفاق بیفتد یعنی این طبقات از منابع مالی بسیار محدود تخصیص یافته به مثلاً آموزش و سلامت و اوقات فراغت و اقلامی از این دست می‌کاهند تا بتوانند کمابیش میزان مصرف ناگزیر سابق خویش در زمینه کالاهای ضروری‌ای چون بنزین را

اما چرا اواما به طور نسبی در باره حقوق بشر عقب‌نشینی می‌کند؟ حقوق بشر برای اواما اولویت درجه یک ندارد. در صورتی که او از بهترین (حال بهترین با چه‌معیاری باشد برای بعد) رییس جمهوری‌هایی است که امریکا به خودش دیده است. اما او حساسیت چندان به حقوق بشر ایران ندارد. حساسیت‌شان بحث اتمی است. این جریان اتمی چه اتفاقی است که دارد می‌افتد؟ این لایه‌ی نوظهور که آقای مالجو گفتند دارد می‌آید، چه نیازی به غنی‌سازی اورانیم دارد؟ چون سرمایه‌داری نظامی است دیگر نمی‌خواهد بنیه‌ی نظامی را در برابر فشار سیاسی امریکا تقویت کنند. ولی این بدان معنی نیست که اختلاف بین امریکا و سوگیری دولت راست‌گرای ایران (که نولیبرال نیست و نو محافظه کار است) یک اختلاف خیلی اساسی است تا آنجایی که عده ای حسرت به دل، دل خوش کرده‌اند که امریکا می‌آید و اوضاع دولت را به هم می‌زند. امریکا نمی‌آید. نه به دلیل ترس. مطلقاً. درست است که در ایران میهن پرستان، طرفداران استقلال و نیروهای چپ و دموکرات و ضد امپریالیست زیادند و در مقابل امریکا خواهند ایستاد. ولی دلیلش فقط این نبود که خوزستان را اشغال نکرد. دلیلش فقط محاسبه‌ی هزینه است. دلیلش واقعا این است که به طور اساسی در **زمینه‌ی اقتصادی** با ایران مسأله‌ای ندارد. ولی به لحاظ سیاسی دارد که این موضوع خیلی هم می‌تواند جدی و حاد باشد و بشود.

بعضی مواقع امپریالیسم امریکا برای چیزهایی ماموریت دارد. شاید بخواهد مسایل سیاسی‌اش را حل کند. شاید بخواهد ایران را تهدید کند و فروش اسلحه را در خاور میانه بالا ببرد. زمینه سازی می‌کند تا تهدید شود. بحث امپریالیسم عمدتاً طبقاتی است و با بحث‌های پیش پا افتاده‌ای که هر چیزی را بلافاصله ما به ازای پول و اقتصادش را در نظر نمی‌گیرد، تفاوت دارد.

- در رابطه با حرف‌های شما که این برهم زدن و شروع کردن این آشوب و اختلاف باعث می‌شد که سود زیادی ببرند، بازار اسلحه فروش زیادی داشته باشد و قاچاقی که در ایران بخش بزرگی از اقتصاد ایران را دارد و کالاها را به واسطه‌ی این شرایط می‌توانند از طریق دست چنم و با نرخهای بالا به فروش برسانند. اشاره کردید به شعارهای عدالت جویانه‌ی این دولت که هدفمند کردن

بیشتر شود. این تغییر اعلام شده و نامطمئن شیوه‌ی اعطای یارانه‌ها تأثیری روی افزایش رفاه اجتماعی ندارد، بلکه آن را بدتر می‌کند. روی مصرف و بهینه‌سازی الگوی مصرف تأثیر ندارد، بلکه موجب گسترش محرومیت‌های غذایی، فرهنگی و جز آن می‌شود. البته روی بعضی از داروها ممکن است تأثیر داشته باشد. این لایحه در همین حد جواب می‌دهد نه در همه‌ی کالاها.

حال زیان‌کنندگان را به لحاظ اجتماعی اقتصادی جور دیگری هم می‌شود دید: مثلاً زنان سرپرست خانوار، امکان بالا بردن دستمزدشان را ندارند. آنها همیشه کمترین دستمزدها را می‌گیرند. هزینه‌ی حمل و نقل شهری برای کارگران خیلی بالا می‌رود. بعضی از کارگران ما برای اینکه سرکار بروند چند بار ماشین سوار می‌شوند. برای جاهایی که سرویس ندارند اگر هم سرویس بگذارند جور دیگری از دستمزدش کم می‌کنند. چون سرمایه دار که نمی‌خواهد ضرر کند. به دهک‌ها اگر نگاه کنیم، دولت می‌گوید من ۵ دهک را در اولویت گرفته‌ام. اول سه دهک بود و بعد مجلس گفت اشتباه کرده ۵ دهک و بعد هم گفت همه‌ی یارانه را قطع کند و به همه بدهید. پوپولیسیم در مقابل پوپولیسیم.. مرکز آمار ایران با این آمارگیری‌ها برای شناختن نیازهای مردم در دهک‌ها کاملاً شکست خورده. خودش می‌گوید ۳۰ درصد اشتباه داریم. مگر سی درصد کم است. ما می‌دانیم که وقتی شما درآمد مردم را می‌پرسید و از آن طرف می‌خواهی چیزی بدهی یا ندهی، او درامدش را کم جلوه می‌دهد و نیازش را بیشتر. حتماً نیازهای ما با یکدیگر تفاوت دارد. ممکن است من یک بیماری پرهزینه داشته باشم. بدون کتاب، رسانه و اطلاعات نتوانم زندگی عادی داشته باشم. تشخیص این گونه نیازها دشوار است. برای کمک به لایه‌ی سرمایه‌دار نوظهور که قرار است همه‌ی قدرت مورد نظر را داشته باشد، انبوهی را می‌توانند بفرستد به کمک آن هم با وجوان کاذب. اینها موج‌وار می‌آیند و مورد مرحمت قرار می‌گیرند مثل بسیجی‌ها، عضو مساجد و دیگر موظفان. این بحث‌ها که به کی زیادی دادی و به کی کم در چارچوب مطلحت نظام پخش می‌شود فضولی زیاد. قانون هم می‌گذارند. مصوبه هم می‌گذارند. اما اگر کارگر اعتصاب کند، کارگر اعتصابی دریافتی ندارد. برای چاپ کتاب مشکل پیدا می‌کنیم. چون عضو کانون نویسندگان هستی. بنابر انتقام‌جویی‌ها و گرفتن عکس‌ها و به این بهانه که در فلان تجمع بوده‌ای، می‌گویند به تو حقوق و یارانه نمی‌دهیم. چون حقوق را می‌بری سندیکا. می‌دهی به

ادامه دهند. بنابراین فشار اجرای این طرح عمدتاً بر روی طبقات فرودست‌تر وارد خواهد شد اما نه ضرورتاً به شکل کاهش چشمگیر در مصرف بنزین بلکه در قالب نابرخورداری بیش از پیش از اقلامی چون آموزش و سلامت و بهداشت و زمینه‌هایی از این قبیل. این‌ها همه هزینه‌هایی است که طبقات فرودست‌تر جامعه برای تحقق اهداف سیاسی دولت فعلی متقبل می‌شوند.

اما آیا این امر باعث تغییر کنش سیاسی طبقات فرودست‌تر نسبت به نظام سیاسی حاکم خواهد شد؟ بی‌تردید نارضایی‌های اقتصادی افزایش خواهد یافت. اما باز پرسش این است که آیا افزایش نارضایی‌های اقتصادی به کنش سیاسی مخالف‌خوان بدل خواهد شد؟ من توانایی پیش‌بینی در این زمینه را ندارم.

دکتر رییس دانا: به نظر من یارانه‌ها و بحث‌های مشابه را که دکتر مالجو گفت، نمی‌تواند عدالت اجتماعی را به ارمغان بیاورد. هدفی که اعلام می‌کند مثلاً این است که چون بالایی‌ها اتومبیل بیشتری دارند، بیشتر حرکت می‌کنند، باید بیشتر هم پول بدهند. این طرح خیلی ایستاست. اقتصادی که در آن پویایی نباشد به درد نمی‌خورد. پویایی در این است که می‌تواند بار این هزینه را بر روی حقوق و دستمزد دریافتی یا سود منتقل کند. این برای ما به عنوان یک روشنفکر رادیکال مهم است. مصرف بنزین رابطه‌ی معنا داری با قیمتش ندارد. مگر قیمت‌ها ناگهان سه یا سه و نیم برابر افزایش یابد. دست کم در سطح معینی از قیمت‌ها. من این را در بررسی آماری ثابت کردم که روند افزایش قیمت‌ها تأثیری بر روی مصرف ندارد و آن را در ژورنال انگلیسی زبان چاپ کرده‌اند.

مصرف متوسط با توجه به ساختار شبکه‌ی رفت و آمد شهری و ساختار فنی خودروها شکل می‌گیرد. این ساختارها پیچیده‌اند. تهران زیر ۸ میلیون جمعیت دارد. چقدر ماشین در تهران تردد دارد؟ سه و نیم میلیون. ۹ میلیون اتومبیل در ایران است. یعنی از هر ۲/۲ نفر یک نفر ماشین دارد. ما شبکه‌ی حمل و نقل شهری نداریم. تولید خودرو سود و سدهای ویژه‌ی نهادی دارد. خریدار دارد روی قیمت خرید سوسپید می‌دهد. همه‌ی اینها تحمیل شده است و مردم مجبورند از آن استفاده کنند. چون باید سر کار بروند و زندگی کنند. پس مصرف ربط چندانی به قیمت ندارد، مگر وقتی که قیمت‌ها ناگهان ۱۵ برابر و یا

- آقای محبوب گفته‌اند پرداخت هدمند کردن یارانه‌ها مثل یک سیل است که این سیل وقتی فرو مینشیند ممکن است تبدیل به آب گوارایی بشود ولی وقتی که راه می‌افتد ویرانگر است و همه چیز را نابود میکند. آسیبهای اجتماعی، کارگری، آسیب به فقرا، تولید کنندگان، آسیب ملی و غیره را به دنبال دارد. و در حقیقت مثل این است که داریم پوستین را از زیر پای فقرا می‌کشیم و به آنها وعده می‌دهیم که می‌خواهیم یک کمکهایی به شما بکنیم. یعنی در حقیقت و با توجه به صحبت‌های شما، برداشت من این است که ایشان با طرح این قضایا به نوعی می‌خواهند طرف مقابل را بترسانند تا بگویند سهم ما را هم بدهید. حواستان باشد که اگر ما با هم نباشیم و هوای ما را نداشته باشی این سیل ممکن است خودت را هم ببرد.

دکتر ریسی دانا: تا آنجا که من ایشان و سازمان متبوعش را، خانه‌ی کارگر را می‌شناسم همه‌ی اینها در دوره‌ی سیاست‌های تغییر ساختاری به شدت سازشکار و سهم‌گیر بودند. ولی اگر نخواهم نیت‌خوانی کنم. خود این حرف درست است. منتها او به زبان خودش گفته است. بلکه سوابق آنها مردمی عدالت خواهانه و کارگری نیست. سوابق اپورتونیستی است تمامش. اما خود حرف درست است. اینجوری می‌توانم بگویم. بین کار به کجا کشیده که آن دستگاهی که همیشه تمشیت امور می‌داد می‌گفت این تکه‌اش را خوب کنیم، آن تکه‌اش بد است. این قسمتش تقصیر کمونیست‌هاست و آن قسمتش فلان، الان دیگه نمی‌گوید. می‌گوید سیل دارد می‌آید. به این ترتیب بله. من می‌گویم چرا دولتی که می‌داند سیل دارد راه می‌افتد باز هم این کار را می‌کند. عرض کردم، دکتر مالجو هم گفتند، آن نتایجی را مترصد بر این می‌خواهد بگیرد. می‌گوید انتقال قدرت هزینه دارد دیگر، انباشت ثروت به دست خودی‌ها هزینه دارد و من می‌دهم. در عین حال می‌گوید نیرو هم می‌گیرم. نه همه‌ی آن دهک را که نشان گرفتم. بلکه از جمعیت‌ها و بخش‌هایی که واقعا می‌خواهند سازگار کنند و بخوراند، نیروها را بیاورند در خیابان. ضمناً ایدئولوژی هم همراهش است. می‌روند پیش آقای مصباح یزدی و می‌گویند اینها مهدورالدم‌اند. می‌بینیم این روزها چه می‌گویند. در مورد آن پزشک اردوگاه که‌ریزک، که با آن وضع مشکوک کشته شد و یا جوانانی که در این تظاهرات‌ها کشته شدند، آماده‌اند به

کانون. تمام آنچه قانون اساسی به عنوان کرامت انسانی از آن نام می‌برد، شرف انسانی این‌گونه به خطر می‌افتد. آن چیزی نیست که با ارزش‌های ریالی بتوانی آن را ارزش گذاری کنیم که اگر به خطر بیافتند راه استثمار و فساد باز می‌شود.

من هم این را قبول ندارم که در مورد این جمله‌ی معروف که هر جا فشار هست، مقاومت هم هست. بسیار فشارها که مقاومت را در هم می‌شکنند. بعضی وقت‌ها مقاومت قوی‌تر از فشار است. بجز تحلیل طبقاتی که چارچوب پایه‌ای مطالعه است، روش تحلیل هم مهم است. نباید در تله‌ی اقتصاد عامیانه‌ی افتاد. اینجور نیست که فشار را کم یا زیاد کنیم برای یارکشی. بازی کنش و واکنش، شطرنجی نیست. دانش اجتماعی پیچیده است. حضور مردم قابل پیش بینی نیست. در نگرش کلی واقعیت این است که ضربه‌هایی که در این تابستان وارد آمدمواجی فرستاد که به رغم سرکوب نشان داده است که برای مردم خیلی راه‌ها عینیت پیدا کرده است. نارضایتی‌ها در میان گروه‌های مختلف اجتماعی اگر شتاب بگیرد، انتظار عمومی این است که مردم بیشتر بیوندند به جایی که عینیت می‌بخشد به نارضایتی مردم، یعنی در کف خیابان. اما آیا این امکان بالقوه بالفعل می‌شود یا نه، نیاز به چند چیز دارد. ۱- چقدر دستگاه سرکوب می‌تواند مصمم جلو برود و از درون تجزیه نشود. کجا دردش می‌آید. ایستاده در حالی که پسرش آن طرف خیابان مقابلشان است. مگر پسر روح‌الامینی نبود. در زمان شاه هم همینطور بود. ژنرال‌ها می‌دیدند پسر و دختر خودشان در خیابان است. ۲- خرده لایه‌های اجتماعی ۳- امکان سازماندهی و رهبری ۴- خود جریان‌هایی که در حال حاضر موج را در دست دارند. مثلاً میر حسین موسوی چند ماه پیش در مورد یارانه‌ها موضع گرفت. این مساله سابقه نولیبرالی دولت خاتمی و برنامه‌های کربوبی را جبران نمی‌کند. ۲۰ سال گذشته‌ی او را جبران نمی‌کند. ولی حتا اگر کلک سیاسی هم باشد، این کار را کرده است. یعنی آمده و خط نشان داده است. من می‌گویم احتمال بالفعل پیوستن مردم زیاد است. همانطور که احتمال بالقوه‌ی سرکوب در دولت هم زیاد است. چرا که او هم یارگیری می‌کند. پاسخ این است کارزاری در پیش داریم که ممکن است به زودی خود را نشان ندهد. پیش‌بینی این مساله دیگر خلاقیت هر فردیست. البته احتمال حضور مردم به دلیل حذف یارانه‌ها بیشتر می‌شود. به هر حال نیروهای متفاوتی در تبدیل به پتانسیل به نیروی کارگران دست در کارند.

داشته باشیم که چنین کاری بکند؟ چرا نمی‌تواند بکند؟ برای اینکه رهبری ندارد. برای اینکه سازمان خاص خود را ندارد. برای اینکه سازمان‌های طرفدار کارگر فعالان و مبارزان کارگری نفوذ چندانی در کارگران ندارند که بتوانند طبقه‌ی کارگر را به جنبش در آورند. اما یادمان نرود به هر حال هر چه باشد باز هم اینها هستند که دارند برای آزادی برای رهایی طبقه‌ی کارگر تلاش می‌کنند. همین‌ها هستند دو تا بیشتر سه تا کمتر. من نگفتم ماستمالی، آشتی و گره زدن. چه بسا ممکن است همین‌ها هم باشند. اما من الان نمی‌توانم بگویم. من که نقش رهبری ندارم. کارکرد دموکراتیک چیزی را به من حکم نکرده است. ولی من سمت و سو را دارم می‌بینم. طبقه‌ی کارگر و چپ و سوسیالیست‌ها نه می‌توانند در آغوش چیزی خود را غرق کنند نه مطلقاً خود را به بی‌اعتنایی بزنند. آنها اگر رای ندادند می‌توانند مواضع مستقلانه و منتقدانه‌ی خود را حفظ کنند، ولی دفاع از حقوق مردمی که به خیابان آمده‌اند و استفاده از فضای دموکراتیسمی که هدف آن است، به اعلا درجه برایشان مفید است.

به نظر من بعداً می‌شود چیزهای دیگر را هم اضافه کرد. کجای جهان قدرت از طریق محصل‌ها شکل گرفته است. این نیست. این دیگر مشت آهنین یا طبقه‌ی کارگر و نیروی کار است که باید عمل کند. "گمان می‌کنم هنوز مشت آهنین بلند نشده است تا من به شما بگویم نظامی و سرباز و توپ و تانک چیست؟ نمی‌خواهم از آن آرزوها به شما بگویم که نیروی مردمی اگر به پاخیزد صاعقه‌ها رنگ می‌بازند. از آن فرم‌های اسطوره‌مانند و شعارگونه نمی‌خواهم صحبت کنم. ولی به شما می‌گویم که این کشور و این جامعه طاقت ۱۰ روز اعتصاب سراسری را در چند رشته‌ی اساسی ندارد. آن وقت در غافلگیری چیزی دست من نیست، برای آنکه من نه حزب دارم نه قائم به ذات برای جامعه‌ی امروز نیرویی هستیم. حالا من فقط یک تحلیل‌گرم که دارم آن را می‌گویم. البته اتفاقاً ممکن است آن بالایی‌ها بیایند و بگویند بس کنید، پرهیز کنید. دست بکشید از خیانت و این جور حرف‌ها. بیایند و بگویند بر اثر کار شما دو نفر مردند و یا بچه‌ی مردم به بیمارستان نرسید. آنجاست که روحیه‌ی ضد خشونت و نلسون ماندلایی آنها گل می‌کند. آن موقع است که باید گفت آقا تمام تاریخ ۱۰۰ سال گذشته‌ی ایران شاهد خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین عملکرد جباران بوده است، شما صدایتان در نیامد. الان که من از تنها ابزار خودم، که آن را هم به من اعطا نکردند بلکه فرصت

لحاظ ایدئولوژی دلیل برتراندند. حالا این طوفان فرزندان ناهمگون می‌زاید. من تشخیص تمام شکل‌های این فرزندان را نمی‌دانم. اما این طوفان است. اینجا اتفاقی خواهد افتاد. من تکرار می‌کنم انتظار کمتری دارم از آن گستردگی میلیونی خرداد که در شهر تهران شما به زودی ببینید. ولی در عوض آن حرکت مقداری سطحی بود. به نظر من زین پس سطحی نخواهد بود به آن گستردگی، ولی سازمان یافته‌تر و عمیق‌تر. زیر پوست شهر اتفاق‌هایی خواهد افتاد و قوی‌تر خواهد شد.

- با تحلیل طبقاتی اگر بخواهیم هم‌زمانی این دو جریان یعنی جنبشی که در خیابانهاست و اجرای طرح‌هایی مانند طرح هدفمند کردن یارانه‌ها را تحلیل کنیم، این هم‌زمانی چطور تفسیر خواهد شد؟

رییس دانا: من از دکتر مالجو عذر خواهی می‌کنم چون خیلی حرف زدم. اما حس می‌کنم این سوال خیلی به زبان من نزدیک است. من گمان می‌کنم کسی نگفته است که سوسیالیست‌ها و یا طبقه‌ی کارگر از آرمان‌های خودشان دست بکشند. اما من فکر می‌کنم دموکراسی به اعلا درجه برای همه‌ی اینها مفید است. به ویژه دموکراسی که در بنا کردن آن خودشان دخالت داشته باشند. من به این ترتیب گمان می‌کنم با طرح خواسته‌های صنفی و طبقاتی خودشان می‌توانند در یک جریان دموکراتیک وظیفه‌ی خودشان را انجام دهند. وظیفه‌ی سوسیالیستی و وظیفه‌ی دموکراتیک را می‌توان با هم انجام داد. اگر تضاد و مانع‌تراشی است بگذاریم آن طرف انجام دهد. بگذار آن طرف بگوید که صفوف خود را از کارگران و زحمتکش‌ها و چپ‌ها که سابقه مبارزاتی دارند در این کشور جدا کنیم. البته توصیه من معنایش این نیست که برویم و همدیگر را در آغوش بگیریم و شادی کنیم و بازی سبز و قرمز و آبی در آوریم. من این گونه نمی‌گویم. ولی من می‌گویم وقتی یک جریان دموکراسی خواهی جنبش دموکراتیک شکل می‌گیرد، بسیار درخشان است که جنبش استخواندار چپ، سوسیالیستی، دموکراتیک و جنبش کارگری هول شود. فوری شوری آن را بگیرد و ببرد توی دیگی که نمی‌داند چیست. شاید دیگ دعوی قدرت باشد. یا اینکه از آن طرف برود و بگوید چون اینجا باید بحث طبقاتی را دقیق نکرد و بگوید چون دستمزد ما و ساعات کار مستقیماً در این شعارها مطرح نیست، من مستقیماً وارد عمل نمی‌شوم و برود گوشه‌ای بنشیند. اما چرا باید از طبقه‌ی کارگر انتظار

به دست آمده تا از آن، یعنی، اعتصاب استفاده کنم، برای خوشبختی فرزند تو و خودم، این را به من می‌گویند.

به هر حال من اسطوره نمی‌سازم. من با نظرات تروتسکی‌اشنایم و علاقه‌هایی هم دارم، ولی تروتسکیست نیستم بنابراین طبقه‌ی کارگر برای من مقدس نیست. اما عمل و سوگیری طبقه‌ی کارگر را دارم. من این طبقه را مسول تاریخ می‌دانم. به نظر من رمز نجات در اینجا نهفته است. چه نوع نجاتی؟ نه آن نجات کار از بند سرمایه. نه از آن صحبت نمی‌کنم. برای اینکه حداقلی از موازین دموکراسی را تثبیت کنم و در جامعه جا بیاندازیم که فرزندان ما بتوانند امنیت داشته باشند. بدانیم که فساد نیست. بدانیم که سرمایه و دسترنج مردم به خارج فرار نمی‌کند. بدانیم که فرزندانمان در کوچه‌ها معتاد نمی‌شوند، کشته نمی‌شوند، به کهریزک ربوده نمی‌شوند. بدانیم که حال اگر فرزندانمان کار می‌کنند، شانس مساوی با بقیه دارند. این حداقل نیازهای انسانی است. من این جنبش را اگر در این راستا در حال حرکت است، بویژه خود را از بازیگران قدرت جدا می‌کند، ستایش می‌کنم. توصیه من این است که در واقع کارگران باید از این فرصت استفاده‌ی مناسب و نه فرصت‌طلبانه کنند. ولی من نمی‌توانم برای آنها دستور صادر کنم.

آقای مالجو نظر شما در باره‌ی صحبت‌های آقای رییس دانا چیست؟

دکتر مالجو: من طبیعتاً با بخشی‌های زیادی از حرف‌های ایشان موافقم، اما گیرم با استفاده از نوع دیگری از چارچوب مفهومی. کل ماجرا را من به شرحی می‌فهمم که الان عرض می‌کنم. در تمام سی‌ساله‌ی قبل از ۲۲ خرداد بر حسب اینکه از چه دهه و سالی حرف می‌زنیم شکاف‌های اجتماعی و تضادهای گسترده‌ای در جامعه‌ی ما بوده است که دولت‌های گوناگون از قضا شاید مهم‌ترین پدیدآورندگان این تضادها بوده‌اند. شکاف جنسیتی و فرودستی زنان و سرکوب مردسالارانه. شکاف‌های مذهبی و ستم نه فقط بر سنی‌ها بلکه بر پیروان سایر ادیان. شکاف‌های قومیتی و مظلومی که بر برخی از اقوام هم-وطنمان رفته است. و البته تضاد میان نیروی کار و سرمایه و استثمار ممتد و طاقت‌فرسای نیروی کار در همه‌ی این سالیان. این تضادها همواره وجود داشته است. این مجموعه از سلسله‌مراتب‌ها همواره اسباب نارضایی گسترده میان بخش‌های فرودست در هر یک از این دوگانگی‌های

مذکور بوده است. نارضایی‌ها بسیار گسترده بوده اما ضرورتاً کنش‌های سیاسی در راستای ریشه‌کنی سلسله‌مراتب‌های اجتماعی و رفع نارضایی‌ها چندان وجود نداشته است. نارضایی البته بوده اما فرصت سیاسی برای بیان و مفصل‌بندی نارضایی‌ها چندان وجود نداشته است. عرض من این است که ۲۲ خرداد و فضای متعاقب آن در حقیقت نوعی فرصت سیاسی پدید آورده برای به فریاد درآوردن نارضایی‌ها. ۲۲ خرداد به نوبه‌ی خودش محصول تفرقه‌گسترده‌ای است که در طبقه‌ی سیاسی حاکم پدید آمده است. همین تفرقه‌ی سیاسی است که به انواع نیروهای مترقی که همواره تحت سرکوب شدید بوده‌اند مجال می‌دهد تا تلاش خود را برای تحقق آرمان‌های خود بکنند. تفرقه در طبقه‌ی سیاسی حاکم امر بسیار میمون و مبارکی است. نباید با این پدیده به این صورت برخورد کرد که بگوییم این دعوا اصلاً دعوای ما نیست بلکه دعوا بین خود حاکمان است. البته که این دعوا در بین حاکمان برقرار است اما همین لحظه‌ی دعواست که برای شهروندان نیز مجال کنش سیاسی پدید آورده است. تفرقه در طبقه‌ی سیاسی حاکم در حقیقت نوعی فرصت سیاسی برای به چالش کشیدن نظم موجود برای همه‌ی مخالف‌خوانان پدید آورده است. حالا استفاده از این فرصت سیاسی در گرو تلاش برای بقای این فرصت نیز هست. به نظر من، بقای فرصت سیاسی پدیدآمده در میان مدت بیش از چیز در گرو صیانت از استمرار تفرقه‌ی سیاسی میان طبقه‌ی سیاسی حاکم است. محور اصلی تفرقه نیز بر سر موجودیت نهاد سیاسی انتخابات است که در حول آن نیز خواسته‌های طبقه‌ی متوسط قرار گرفته است.

- من سوالی دارم. کی گفته که مثلاً طبقه‌ی کارگر فقط خواسته‌های صنفی و اقتصادی دارد. تحلیل‌گر یکی از این تلویزیون‌های خارجی می‌گفت آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، آزادی‌های پوشش و... اینها خواسته‌های طبقه‌ی متوسط است. مثل این است که برای کارگران مهم نیست که بتواند از این آزادی‌ها استفاده کند. تشکل خودش را داشته باشد... آزادی‌های دموکراتیک داشته باشد که بتواند حرفش را بزند، در کارخانه اگر انتقادی کرد مورد بازخواست و اخراج و زندان قرار نگیرد و یا با نامزد یا دوستش بتواند در خیابان‌ها به راحتی راه برود... وقتی بحث تحلیل طبقاتی می‌کنیم، نباید آن را به خواسته‌های

اعتراضی ماه‌های اخیر نپیوسته است، به این معنا نیست که اعضای طبقه کارگر مثلاً در نقش شهروندان در کنار سایر هم‌شهری‌های خودشان در اعتراض‌های اخیر حضور نداشته‌اند، بلکه صرفاً به این معناست که اعضای طبقه کارگر هنوز در نقش طبقه کارگر یعنی در کارخانه به جنبش اعتراضی نپیوسته‌اند، مثلاً در قالب کنش سیاسی اعتصاب.

دکتر رییس دانا: من فکر می‌کنم بحث‌های خوبی شده است. این که شما دارید می‌گویید درست است. حتا اگر کارگران باتمام قدرت ممکن در جامعه ولی برای خواسته‌های دموکراتیک اعمال اثر بکنند، این چه چیزی را تعیین می‌کند. پدیده ای هم داریم به نام روندهای تاریخی. پدیده ای داریم به نام شرایط اجتماعی به نام مراحل گذار. آن آگاهی‌هایی که در خود همان یادگیری درعمل (learning by doing) در واقع به نظر من کنت آرو با این بحث ناخواسته روش تحلیل پراکسیس را خیلی عالی در آن بحث تکنولوژی‌ها آورده، بدون اینکه اعتقادی داشته باشد، مطلب درست را گفته است. آن کنش و واکنش که بین نظریه و عمل شکل می‌گیرد آن تعیین می‌کند. به این ترتیب ما از آن احزابی که نه حزب هستند و نه چپ، نه کارگردن و نه کمونیست و خارج نشسته اند و پفی می‌آیند و خود را نخود هر آش می‌کنند و خالی می‌بندند، نیستیم. از آنها نیستیم که بگوییم یا می‌آیم و اینهایی که من می‌گویم باید داشته باشید. در غیر این صورت هر کس دیگری کارگران را به هر راهی برای مبارزات دموکراتیک آزادی خواهانه بکشد، ضد طبقه کارگر است. در آن صورت می‌گوید فقط به نفر، یک جریان هست در جهان که می‌تواند منافع کارگر را بشناسد. آن هم حزب ماست. و بعد هم خودشان یک چند نفری بیشتر نیستند که در خارج از کشور نشسته اند هی از این حرف‌ها برای هم تیکه پاره می‌کنند و تجزیه می‌شوند بعد هم اولین کاری که می‌کنند این است که فحش می‌دهند به ملتی که وطنش را دوست دارد. یعنی خیلی از دلایل که در خیابان آمده اند به خاطر این است که وطنی که دارند در آن زندگی می‌کنند، سرمایه‌های زندگی شان در آن هست دارد به غارت می‌رود. ولی به محضی که این را بگویی، می‌گوید که آهان اینها ناسیونالیست هستند و قابل اعتماد نیستند. پس معلوم نیست که خودش به زبان فارسی تلویزیون گذاشته برای ایران. چرا نمی‌روند به نیجریه و مبارزاتشان را آنجا نمی‌کنند. دیگه بابا چرا بند کرده ای به ایران. اینقدر

اقتصادی محدود کنیم یا فقط به خواسته‌های صنفی. دقیقاً طبقه کارگر و همه‌ی طبقات دیگر در کنار خواسته‌های صنفی و اقتصادیشان یک سری خواسته‌های دموکراتیک دارند. خواسته‌های سیاسی و اجتماعی هم دارند. خوب این جوی قضیه را ببینیم. خیلی از کارگران را می‌بینیم که، به دلیل امنیت شغلی جرات نمی‌کنند که اعتراضات خیابانی را به کارخانه و محیط‌های کار ببرند، اما آنها هم به خیابان می‌آیند.

بعد دیگری از اعتراضات طبقه کارگر در کارخانه‌ها در جریان است. خیلی قبل‌تر از جنبش سبز شروع شده است. ۶-۷ سال گذشته و حتا قبل‌ترش را هم نگاه کنیم. ببینیم چه تعداد اعتراضات در کارخانه‌ها انجام شده است؟ چه تعداد کارگر آمده‌اند، جاده‌ها را بسته‌اند، کتک خوردند؟ حتا در شهر بایک کشته دادند. (این روزها سالگرد این کشته شدگان است) پس جنبش کارگری از خیلی قبل شروع شده و هم چنان هم ادامه دارد. در بعد اقتصادی و صنفی جهت خودش را دارد. در بعدهای دیگر هم ما حضورشان را می‌بینیم. بیایید درصد بگیریم درصد طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگران مزدبگیر و جمعیت تهران را و بعد ببینیم که آیا این جنبش محدود می‌شود به طبقه‌ی متوسط، یا طبقات دیگر هم هستند؟ چنانچه شنیده‌ایم از یک کارخانه بزرگ نزدیک تهران ۳۰ نفر اخراج شده اند، آن هم به دلیل شرکت در اعتراضات خیابانی.

مالجو: اجازه دهید نکته‌ای را اضافه کنم. فرمایش شما کاملاً متین است. آدم‌ها در نقش‌های مختلفی ظاهر می‌شوند. اعضای طبقه کارگر نیز مثل هر عضو از هر طبقه‌ی دیگر در نقش‌های گوناگونی ظاهر می‌شوند؛ مثلاً در کارخانه نقش کارگر را ایفا می‌کنند، در خانه نقش عضو خانواده اعم از مرد یا زن را بازی می‌کنند، و در خیابان نیز در نقش شهروند ظاهر می‌شوند. طبیعتاً اعضای طبقه کارگر نیز طالب آزادی‌های سیاسی و فرهنگی هستند. اگر می‌گوییم طبقه کارگر هنوز به جنبش

می‌گوییم سرکوب‌های دهه‌ی ۶۰ را محکوم کنید؛ می‌بینیم که خود این حرف و گوینده‌اش را محکوم می‌کنند. بخش مجرب و مبارز کارگران، برای این چیزهاست که نمی‌آید. اما اینکه نمی‌آید به این معنی نیست که نباید در جای دیگر فعالیتش را انجام دهد. این که یک جریانی کارگری به حد کافی کارگری نیست، نافی یک جریان کارگری نمی‌شود. او باید کار خودش را بکند ضمن اینکه کماکان باید یارش را در خود این جنبش پیدا کند.

خود این جنبش که داریم از آن حرف می‌زنیم، قبل از ۲۱ خرداد چیزی نبوده است. اگر چیزی که هیچی نبوده، پس این مردمی که آمده اند ۹۰ درصد شان مال چه هستند؟ پس این واقعیت است خود این عینی است. نباید اینها را بچسبانیم به گذشته و بگوییم که همه‌ی اینها از اعماق دهه‌ی ۶۰ می‌آیند و سرکوبگرند. اینطور نیست. برای اینکه سن متوسط شرکت‌کننده اجازه نمی‌دهد که آنها را بشناسند. ضمناً جنگ قدرت را هم در آن بالا می‌بینیم و می‌شناسیم. به این سبب به گمان من عمل و کنش اجتماعی از طریق آگاهی و از طریق تجربه‌اندوزی در عمل و به ویژه یادگیری از درس‌های تاریخی می‌تواند به رهبری نوین این جنبش کمک کند و در جهت‌دهی آن تاثیر بگذارد. من به نگرش جبهه‌ای کاسبکارانه اعتقاد ندارم و بگویم حالا تا یک جا با هم هستیم. دعوا و سنگ‌هایمان را بعد وا می‌کنیم. نه اینجوری نیست. از اول یک تحلیل معین و یک خواسته‌های که مورد نیاز همگان در جامعه و خواسته‌های دموکراتیک همانطور که ایشان گفتند. طبقه‌ی کارگر از مدت‌ها پیش برای آزادی مبارزه می‌کرده است. مثلاً خواست تشکل داشته است. کارگران شرکت واحد مگر چه می‌خواستند؟ اول تشکل را می‌خواستند. کارگران فلزکار مکانیک مگر چه می‌خواستند؟ کارگران لاستیک البرزچه می‌خواستند؟ تشکل خود را. در کنارش خواست زندگی هم هست. خواست اقتصادی هم هست. همین طور طبقه‌ی متوسط مدرن که در جنبش سبزه‌ها همکاری کرده و مداخله می‌کند در کنار خواست دموکراتیک که خواست آراست، خواست صنفی هم می‌تواند داشته باشد و دارد. معلم‌ها هم می‌توانند در آنجا بگویند من هم آرایم را می‌خواهم. یک نفر را نگذاری بالای سر من و وزیرش کنی. من می‌خواهم یکی باشد با او مذاکره‌ای سازنده و آزاد و موثر داشته باشم و به او بگویم آقا اولویت من این است نه فرستادن پول‌ها به خارج از کشور. برای او هم که خواسته‌های صنفی اش را مطرح می‌کند خیلی خوب است. و باید هم مطرح کند. منتها من گمان می‌کنم که در اینجا

دغلی می‌کنند که نشان دهنده‌ی این است که اتفاقاً کارگران و چپ‌ها را از حرکت واقعی دور کنند. اما بحث ما این است که بله طبقه‌ی می‌تواند به خاطر خواسته‌ها دموکراتیک وارد عمل بشود. ولی برای آنکه دچار اشتباه نشود اعتصاب نفتگران را بکند و حکومتی را سرکار بیاورد و جانشین حکومت قبل بکند که بلافاصله دستش را قطع کند.

چرا تاریخ مهم‌ترین علم بشری است؟ برای همین قانون‌مندی‌هاست که به دست می‌دهد. ریاضیات هم می‌خواهی یاد بدهی، به قول تروتسکی، باید بر اساس تاریخش درس بدهی. نمی‌توانی از اول بیایی و معادلات دیفرانسیل یا جبر... را درس بدهی. باید بیایی از آن آغاز شروع کنی. تاریخ این درس را می‌دهد که این بار، تازه این بار هم ممکن است ما اشتباه کنیم. این به این معنا نیست که نباید وارد عمل شد. به نظر من این بار این پیش‌اندیشه را طبقه‌ی کارگر دارد و کاملاً هم قابل فهم است که من دارم هزینه می‌دهم، وضعم این است خرابتر هم می‌شود. تک تک ما دستگیر بشویم، زن و بچه‌هایمان از این که هست بدبخت‌تر می‌شوند، درحالی که نمی‌بینم که رهبران جنبش حتا بپذیرد حقانیت پدیده‌ای به نام سندیکا را بپذیرند، اسم بردن از طبقه هم برایشان تابو است. به این دلایل است که به صورت جمعی عقب می‌کشد. اگر رهبری هم از میان آنان بگوید به طور ماهیتی و جمعی برویم به جنبش در جواب می‌گوید تو داری کار سیاسی می‌کنی. تو مثلاً فلان حزبی. تو می‌بی که اول برویم انتخابات و رای بدهیم و بعد پشت رهبریش برویم و او به قدرت بردس تا بعد چه شود؟ به گمان من این حرف‌ها افراطی نیست. ما داریم حرف‌های خیلی متعادل می‌زنیم. به این معنا که می‌گوییم یک جریانی در جامعه به راه افتاده است که مستقل از جنگ قدرت و قالب فکری رهبری سیاسی بخشی از آن، جریان خواسته‌های دموکراتیک است. ما اصلاً نمی‌دانیم این جریان همه‌شان رهبری یک شکل دارند یا نه و تازه نمی‌دانیم رهبری رسمی اعلام شده‌اش چقدر پوست بیاندازد و یا نه خودش را عوض کند یا نه و اصلاً بپذیرد که راست یا نادرست وارد عمل شود. همه‌ی اینها از طریق (learning by doing) است. همه‌ی اینها از طریق پراکسیس است. وارد عمل شدن است. نه از راه دور سنجهای نداریم. کنترل از راه دور که مثلاً کره ماه را شناسایی کند، اطلاعاتش را بیاورد و بگوید ته دل اینها چیست. کارگران در عمل است که می‌دانند و می‌توانند بیایند. وقتی هم که به میدان می‌آیند می‌بینند رهبری یک جریانی هنوز هم که به قدرت نرسیده است کوچکترین انتقاد را بر نمی‌تابد. وقتی بهشان

مصاحبه‌ی دویچه وله با علیرضا ثقفی

پیرامون اجلاس ILO

نخستین نماینده از جنبش مستقل کارگری در سازمان جهانی کار

(اردیبهشت ۱۳۸۹)

برای نخستین بار طی سی سال گذشته نماینده‌ای از جنبش مستقل کارگری ایران به دعوت آی.تی.یو.سی (کنفدراسیون بین‌المللی سندیکاهای کارگری) در اجلاس سالانه آی.ال.او (سازمان بین‌المللی کار) حضور یافت.

این اجلاس از روز ۲۸ مه در ژنو آغاز شده و تا روز ۱۳ ژوئن ادامه دارد. در اجلاس سالانه آی.ال.او نمایندگان دولت‌های عضو سازمان ملل متحد شرکت می‌کنند.

علیرضا ثقفی، سردبیر روزنامه لغو مجوز شده‌ی "راه آینده" از سوی جنبش مستقل کارگری ایران در این اجلاس شرکت کرد، اما برای طرح مبرم‌ترین خواست آنان با مانع روبرو شد.

مصاحبه‌ای با علیرضا ثقفی

دویچه‌وله: آقای ثقفی، شما امسال برای ابراز درخواست‌های کارگران ایران در اجلاس آی.ال.او شرکت کردید. شما روزنامه‌نگار هستید، روزنامه‌ی مستقل کارگری، راه‌آینده، را بیرون می‌دادید. چرا از شما برای این کار دعوت شده بود؟

علیرضا ثقفی: باید بگویم، با توجه به این که تشکل‌های مستقل کارگری در ایران نمی‌توانند نمایندگان عمومی خودشان را انتخاب بکنند، نهادهای بین‌المللی در دعوت از نمایندگان مستقل جنبش کارگری با این مشکل مواجه هستند که چه کسی را به عنوان نماینده دعوت بکنند. هرچند که اتحادیه‌های مستقلی در ایران وجود دارد، اما این اتحادیه‌ها نماینده‌ی همه‌ی جنبش کارگری مستقل ایران نیستند. به همین دلیل گویا مسئولین آی.تی.یو.سی به این نتیجه رسیدند که فردی را دعوت کنند که روزنامه‌نگار باشد یا نویسنده باشد و به مسایل کارگری ایران آشنا تا بتواند مسائل جنبش مستقل کارگری را در اینجا بیان بکند.

تنگ نظری‌های اکونومیستی و دیدگاه‌های؟؟؟ خیلی خشک و کاسبکارانه هم در کار است خاصه در کار اصلاح‌طلبان خیلی دولتی. این آن چیزی نیست که معیار حرکت باشد و تحلیل داشته باشد.

در انتها من به شخصه از صحبت‌های امید یعنی دکتر مالجو رفیق عزیزم بسیار استفاده کردم از او و شما سپاسگزارم.

– ما هم از شما و آقای مالجو ممنونیم.

در این زمینه آمارهای مشخصی داشتیم و مدارک مشخصی در دست ما بود که این تبعیض‌های قومیتی و جنسیتی در ایران نه تنها کاهش نیافته، بلکه حتا در دولت فعلی افزایش هم پیدا کرده است، مسئله‌ی سهمیه‌بندی جنسیتی دانشجویان در دانشگاهها، بیکاری‌ها که بیشترین فشارش بر روی زنان است، بالا رفتن خط فقر، که این هم بیشترین فشارش بر روی زنان است و... این که حقوق دریافتی زنان، در بسیاری از مکانهای شغلی، نصف حقوقی ست که مردان دریافت می‌کنند.

اینها مسایلی بود که تا آنجایی که ما می‌توانستیم مطرح کردیم. اما از طرح مسئله‌ی مبرم تشکل‌های مستقل کارگری، بدون دخالت دولت جلوگیری کردند. در این زمینه اجازه ندادند صحبتی بشود. هرچند بعضی از سخنرانان مطرح کردند، اما نمایندگان دولت به‌خاطر آن توافقی که کرده بودند که باید فقط در مورد تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و اقلیت‌ها صحبت بشود، به این مسایل اصلا پاسخی ندادند. هیات نمایندگی ایران به این مسایل پرداخت، اما جو عمومی اجلاس با توضیحات نمایندگان دولت ایران قانع نشد و در انتها خواهان نوشته شدن یک پاراگراف خاص در مورد ایران شدند و همچنین فرستادن یک نماینده‌ی ویژه به ایران، برای بررسی وضعیت همین تبعیض‌های قومیتی و جنسیتی.

دوچپه‌وله: به چه علت مانع صحبت راجع به تشکل‌های مستقل کارگری شدند؟

علیرضا ثقفی: به علت توافقی که آی.ال.او با این هیات دولتی ایران کرده بود. معمولا قبل از اجلاس، آی.ال.او با کشورها توافق‌هایی می‌کند که در مورد خاصی صحبت بشود که در آن مورد هر دو طرف دلایل‌شان را ارائه بدهند. مثلا در مورد کلمبیا توافق شده بود که در مورد ترور فعالین کارگری صحبت بشود، زیرا در سال گذشته بیش از ۱۶ نفر از فعالین کارگری در کلمبیا ترور شدند. یا در مورد کشورهای دیگر مثل بنگلادش توافق شده بود که در مورد مقاله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ صحبت بشود.

بهرحال آنچه مسلم است و ما هم معتقدیم که آی.ال.او نماینده‌ی دولتهاست، نماینده‌ی کارگری که نیست. آنها مسایل خاص خودشان را مطرح می‌کنند. آنها به فکر این هستند که مثلا گردش سرمایه در ایران راحت باشد، به فکر این هستند که کارگرها به‌رحال بهتر کار کنند، سود

به همین دلیل از من به عنوان یک ژورنالیست دعوت کردند. در همان ابتدا هم بحث عمومی بر این بود که من در اینجا بتوانم در جلسه‌ای که مربوط به مسایل ایران است، مسائل جنبش مستقل کارگری و خواست‌هایش را بیان بکنم.

دوچپه‌وله: به جز شما از ایران دیگر چه کسانی آنجا بودند؟

علیرضا ثقفی: هیات دولت ایران بود، یعنی هیات نمایندگی که به اصطلاح مخصوص ایران بود. از وزارت کار، وزیر کار و چند نفر از معاونین‌اش بودند، همچنین شورای عالی کارفرمایی که اخیرا به وسیله‌ی وزارت کار تشکیل شده است. شورای عالی کارفرمایی قبلی را منحل کرده‌اند. همچنین آقای درویش از شوراهای اسلامی بود و از طرف خانه‌ی کارگر که جدا از دولت آمده بود، آقای حمزه‌ای بود.

دوچپه‌وله: یعنی در مجموع چند نفر بودند؟

علیرضا ثقفی: در مجموع ۹ نفر از ایران حضور داشتند.

دوچپه‌وله: شما توانستید مسایل کارگران را مطرح بکنید؟

علیرضا ثقفی: متن سخنرانی‌ای که از قبل من آمده کرده بودم، به زبان انگلیسی بود و این متن به کسانی که مربوط به مسئله‌ی ایران بودند داده شد و مطالبش با هیات‌هایی که در مورد مسئله‌ی ایران می‌خواستند صحبت کنند، مثل هیات کانادایی، هیات هلندی و دو نفر دیگر از مسئولین آی.ال.او، در میان گذاشته شد. ما مطالب را، باز در صحبت‌هایی که داشتیم، در جلسات به اینها گفتیم، و آنها هم مسایل را مطرح کردند. منتها مسئله‌ای که بود، این بود که ما در مطالب‌مان بر انتخابات اتحادیه‌های مستقل کارگری بیشتر تاکید داشتیم که در شرایط فعلی بتوانند انجام بدهند و همچنین وظایف آی.ال.او در مورد مقاله‌نامه‌های ۹۸، ۸۷، ۱۱۱ و ۹۵ که این مقاله‌نامه‌ها همچنان معلق مانده است. اما دولت ایران در توافقی که با آی.ال.او کرده بود، فقط در مورد مقاله‌نامه‌ی ۱۱۱ می‌خواست صحبت بکند که مربوط به تبعیض‌های قومیتی و جنسیتی است. زیرا در آخرین بازدید که نماینده‌ی آی.ال.او از ایران داشت، در باره این دو مسئله صحبت شده بود. به همین دلیل مسئله‌ی مورد بحث در اجلاس محدود شده بود به همین مسئله‌ی تبعیض قومیتی و جنسیتی.

انداختند و الان هم چندین ماه است که وزارت کار اجازه‌ی ورود به ایشان نمی‌دهد. اگر این مذاکرات و این فشارها باعث بشود که بتوانند نمایندگان بین‌المللی بیشتر به ایران بیایند، مفید است. هرچند که ما معتقدیم مسئله‌ی اصلی مبارزات خود کارگران است و اگر امروز هم نهادهای بین‌المللی کم و بیش پذیرفته‌اند که جنبش مستقل کارگری ایران وجود دارد و نهادهای مستقل کارگری می‌توانند نماینده بفرستند، به خاطر مبارزاتی‌ست که کارگران در این مدت داشته‌اند، بخاطر اعتراضات و اعتصابات و تلاش برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری‌ست. کارگرها در این مدت زندان رفتند، کتک خوردند، شلاق خوردند و محروم شدند، اخراج شدند و مجموعاً توانسته‌اند به نهادهای بین‌المللی بفهمانند که جنبش مستقل کارگری در ایران وجود دارد و خواهان نمایندگان مستقل کارگری هستند. من فکر می‌کنم این اجلاس هم در جهت همین مسئله، یعنی به رسمیت شناختن جنبش مستقل کارگری بود. این که بهر حال بعد از سی سال، از روزنامه‌نگاری مثل من که مستقل است و مجموعاً از جنبش مستقل کارگری دفاع می‌کند، دعوت شده تا اینجا بتواند مطالب را مطرح بکند، من این را مثبت و نتیجه‌ی مبارزات کارگران در داخل کشور می‌دانم.

اضافی بیشتری برای سرمایه‌ها تولید کنند. هرچند هستند افرادی در آی.ال.او که مسایل حقوق بشر و مسایل انسانی هم برایشان مطرح است، ولیکن جو عمومی حاکم بر آی.ال.او کلاً برای دولتهاست و ما هم انتظاری بیش از این نداریم. منتها ما به این دلیل در آی.ال.او شرکت کردیم که بگوییم استانداردهای کار که در همین جوامع سرمایه‌داری در کشورهای دیگر رعایت می‌شود، در ایران رعایت نمی‌شود. یعنی همان استانداردهایی که خود سرمایه‌داری برای کارگران گذاشته، در ایران همان استانداردها هم رعایت نمی‌شود.

دوپچه‌وله: شما می‌گویید که طرف صحبت‌شان دولتها هستند. پس نمایندگان مستقل کارگری آنجا چه وظیفه‌ای دارند، قرار است چه کار بکنند؟

علیرضا ثقفی: ببینید، آنچه که در آی.ال.او مطرح است، دقیقاً همان مسئله‌ی استانداردهای کار، استانداردهای پذیرفته‌شده‌ی بین‌المللی است. نمایندگان کارگران هم خارج از استانداردهای پذیرفته‌شده‌ی بین‌المللی و آن مقاله‌نامه‌ها نمی‌توانند صحبت کنند. اما همین مقاله‌نامه‌هایی که دولتها پذیرفته‌اند، مثل مقاله‌نامه‌ی ۹۸ و ۸۷، که تاکید دارد بر این که کارگران باید بدون فشارهای دولتی در هر تشکلی که می‌خواهند شرکت بکنند و هیچ کس حق ندارد آنها را مجبور بکند که در تشکلی شرکت بکنند یا این که از تشکل آنها جلوگیری بکند، همین‌ها هم در ایران اجرا نمی‌شود. ما در ایران بحث‌مان بر سر حقوق اولیه‌ای‌ست که در همه‌جا پذیرفته شده است.

دوپچه‌وله: در مجموع شما فکر می‌کنید که این اجلاس چه دستاوردی برای کارگران ما در حال حاضر داشته است؟

علیرضا ثقفی: من فکر می‌کنم در مجموع جامعه‌ی بین‌المللی و آی.ال.او، آی.تی.یو.سی، به اصطلاح نهادهای بین‌المللی کارگری مربوط به نیروی کار که الان هستند، این مسئله را فهمیدند که ایران استانداردها را رعایت نمی‌کند. جو عمومی بر این است که تا آنجایی که این اهرم‌های بین‌المللی اجازه می‌دهد، دولت ایران را وادار کنند، بپذیرد تا نماینده‌ی مخصوص ILO. به ایران بیاید.

می‌دانید که الان مدتهاست از ورود نماینده‌ی مخصوص آی.ال.او به ایران جلوگیری می‌شود. ابتدا خود ایشان به علتی سفرشان را به تعویق

س- کارگران در حال تشکیل تشکل هستند و می‌خواهند مجمع عمومی برگزار کنند. به نظر شما اگر وزارت کار، کار را تحویل بگیرد؛ کارگران همچنان باید تشکل صنفی خود را داشته باشند و خواسته‌های صنفی خود را دنبال کنند؟

- بله. کارگران می‌توانند تشکل خود را ادامه دهند. طبقه کارگر در هر جای دنیا تشکل تشکیل می‌دهد. چراکه تشکل شناسنامه کارگر است. آن‌جاست که می‌تواند بگوید "من ایرانیم". "من کارگرم".

س- اخباری که ما داریم این است که می‌خواهند دو هزار کارگر را تعدیل کنند. تکلیف این کارگران چه می‌شود؟

- نمی‌توانند. این‌ها باید بازنشسته شوند یا پول بیمه را واریز کنند تا کارگر بازنشسته شود. به لحاظ قانونی آن‌ها نمی‌توانند کارگر را اخراج کنند مگر این‌که رضایت کارگر را جلب کنند.

س- وضعیت هفت تپه این‌گونه است که بیست و چهار هکتار زمین است و کارگران می‌گفتند اگر ما در این زمین‌ها پیاز هم بکاریم کفاف ما را می‌دهد. اما طمع سرمایه‌داری باعث شده که کارگران به این وضعیت برسند. حال اگر این کارگران زمین را تصاحب کنند، به نفعشان است یا خیر؟

- در این شرایط نه. کارگران باید دولت را موظف کنند که کالایشان را بخرد. مجلس داد و هوار کرده که چرا شکر وارد می‌کنید. این سیاست دولت جدید است که شکر وارد می‌کند آن هم به مقدار خیلی زیاد که بگوید ما هستیم. ما مردمی هستیم. واردات شکر پشت کارخانه‌ها را شکسته. کارگران باید دولت را موظف به خرید هر محصولی که تولید می‌شود، بکنند. این به نفع کارگران است.

س- پس به نفع کارگران نیست که زمین را تصاحب کنند. بلکه باید دولت را موظف کنند که متولی خرید کالا باشد.

- وقتی محصولات خریداری شود کنترل کارگری صورت می‌گیرد. شکر مثل آب و برق نیست. در مرز عراق در هر کویی می‌روی مقدار زیادی نیشکر انباشت شده. دولت موظف است شکری تولید را بخرد.

مصاحبه‌ی کانون مدافعان حقوق کارگر با

محمود صالحی

محمود صالحی که به علت ناراحتی‌های جسمانی در بیمارستان بستری است در گفتگویی کوتاه نظرات خود را پیرامون خواسته‌های کارگران هفت تپه چنین بیان داشت:

س- با توجه به اینکه وضعیت کارگران هفت تپه نامشخص است، به نظر شما از نظر قانونی آنها چکار می‌توانند بکنند؟

- از نظر قانونی دولت باید کارخانه را تحویل بگیرد. در قانون داریم که اگر کارگر و کارفرما بر سر موضوعی به توافق نرسیدند، توافق نامه یا قرارداد اجراء نشود. دولت موظف است کارخانه را تحویل بگیرد. دستمزد کارگران را پرداخت و بعد از آن مزاد را تعیین کند.

س- فکر می‌کنید اگر وزارت کار کارخانه را بگیرد به نفع کارگران است؟

- بله. برای کارگر چه فرق می‌کند. کارگر نیروی کار خود را می‌فروشد. این معضل خود دولت است که باید حلش کند. چهار هزار کارگر باخوانواده هایشان کم نیست.

س- چرا تا الان دولت این کار را نکرده. نزدیک به یک سال است که درگیری‌ها وجود دارد.

- دولت قصور می‌کند. دولت نمی‌خواهد خود را درگیر کند زیرا که در این صورت دولت بزرگ می‌شود و مسئولیت اش زیادتر. دولت می‌خواهد بر مبنای برنامه‌های خصوصی سازی خود را کوچک کند

س- به این منظور است که دولت از وظیفه خود شانه خالی می‌کند؟

- بله. طبق قانون کار، دولت باید کار کارگر را تحویل بگیرد.

یک گروه ۲۶ نفره را به نارمک بردند که من در آن گروه بودم. یک گروه دیگر به میدان تجریش برده شدند و گروه دیگر به خیابان سهروردی و در همان کلانتری‌ها و امنیت شهری‌ها بعضی‌ها را تا آخر شب آزاد کردند.

بعد از بازجویی‌ها و پرونده سازی عده ای را تا فردا نگه داشتند. در آنجا لباس بچه‌ها را در آوردند از دستشویی رفتن بچه‌ها به مدت ۵ الی ۶ ساعت ممانعت کردند. حتی به افراد مسن هم اجازه‌ی دستشویی رفتن ندادند. همه عضو شورای مرکزی و عضو شورای هماهنگی بودند. که معلمان بسیار پخته، با تجربه و دبیرکل‌های کانون‌های سراسر کشور نیز بودند. البته ما این گزارش را در یک دیدار به آقای خاتمی‌داده ایم. ما متأسف شدیم و گزارش دادیم. حتی جهان هم از این گزارش مطلع شد. شنیدیم که دبیر کل اتحادیه‌ی جهانی معلمان هم واکنش نشان داد و به وزیر طی سی صفحه نوشت تا وضعیت را اصلاح نکنید در آینده شما را به عضویت سازمان‌های جهانی نمی‌پذیریم. یعنی در یونیسف، یونسکو و مراکز فرهنگی جهان. این برخورد برخورد بسیار توهین آمیزی نسبت به معلمان بود. البته ما تصمیماتی گرفتیم.

قصد ما این بود که برای ۱۴ مهر روز جهانی معلم برنامه‌هایمان را تنظیم کنیم. فشارهای زیادی بر ما وارد شد و جلساتی نیز با اطلاعات داشتیم. ما نمی‌دانیم چرا مساله‌ی ما خیلی امنیتی شده است. حوزه‌ی ما فرهنگی است اما حوزه‌ی امنیت بسیار دخالت می‌کند در این کار. ما هر برنامه ای برای آن روز آماده کردیم حتی ترتیب گل و شیرینی برای روز جهانی معلم را دادیم. اخطار شدید دادند که قلع و قمع می‌کنند و هر کس بیاید او را دستگیر می‌کنند. و دیگر نتوانستیم به خاطر نگه داشتن حرمت معلمان و سابقه ای که داشتیم و می‌دانستیم حرف‌هایشان را عمل میکنند. رفتیم جلوی وزارت خانه گل و شیرینی هم بردیم. چهار نفر از بچه‌ها را دستگیر کردند و تا شب درگیر آزادی بچه‌ها بودیم. متأسفانه ۱۴ مهر هم با این پیام به سرانجامی نرسید. به خاطر تعلیق ۱۴ مهر ما که یک برنامه قانونی بود گفتیم اجرا کنیم که ببینیم دولت با قانون چه می‌کند. ما الان مشکلمان با اجرای قانون است که چرا رییس جمهور به قانون تمکین نمی‌کند و از تعهدی که نسبت به مردم دارد سر باز میزند...

توضیح: به خاطر وضعیت جسمی آقای صالحی و شرایط بیمارستان مصاحبه کوتاه بود.

مصاحبه با آقای باغانی دبیر شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان

با تشکر از آقای باغانی که این وقت را گذاشتید و در خدمتشان هستیم برای اینکه کمی با مسایل معلمان آشنا شویم، چند سوال مطرح می‌کنیم.

- در ابتدای مهر با شروع مدارس مشکلاتی برای معلمان در رابطه با خواسته‌های آنان بوجود آمد و به اصطلاح نیروهای امنیتی تعدادی از اعضای کانون صنفی معلمان را دستگیر کردند و تعهداتی گرفتند. اما خبرهای آن به طور دقیق و شفاف پخش نشد و بیشتر مردم از آن چه اتفاق افتاد بی‌خبرند. اگر امکان دارد از وضعیت معلمان از مهر تا کنون گزارشی ارائه دهید.

- بسم الله الرحمن الرحیم. شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان سراسر کشور که تقریباً از ۵۰ کانون در سراسر کشور تشکیل شده هر ساله دو تجمع یا دو جلسه مهم دارد که مجمع عمومی برگزار می‌کند. طبق همین برنامه یکی از این برنامه‌ها که در آغاز مهر می‌باشد و دیگری اردیبهشت. که در واقع ابتدا و انتهای سال است. مسایل مالی معلمان را بررسی و جمع‌بندی می‌کنیم. برنامه‌ی کاری آینده را تنظیم می‌کنیم. انتخابات را انجام می‌دهیم. به همین خاطر ما در ۲۷ شهریور جلسه‌ی شورای هماهنگی را بعد از رایزنی‌های مختلف در سراسر کشور ترتیب دادیم. و می‌دانید با وجود فشارهای موجود قرار شد در تهران نیز برگزار شود و طبق تجربه ای که ما داشتیم اگر محل غیرعادی باشد محل تعطیل می‌شود. که این سابقه اش در درکه نیز وجود دارد. و بعد از آن نیز بسیار اتفاق افتاده است.

ما بچه‌ها را به ایستگاه مترو دعوت کردیم. که آنجا بیایند و از آنجا به محل جلسه برویم. متأسفانه با ورود ما به ایستگاه آخر (علم و صنعت) دسته دسته بچه‌ها را گرفتند و به سه پایگاه امنیت شهری (پلیس امنیت) بردند. حدود ۴۸ نفر از بچه‌ها تقریباً دستگیر شدند و درحاشیه نیز تعداد دیگری دستگیر و سپس آزاد شدند. ما رابه سه گروه تقسیم کردند.

بد عمل کرد. نیروهای کلانتری منطقه آمده بودند و فرمانده شان نسبتاً آرام بود و نصیحت می‌کرد و حالت مدارا داشت ما قصد داشتیم در همان پارک برنامه مان را برگزار کنیم بعد نیروهای ویژه آمدند نیروهای اطلاعات پربودند که همین آقای احمدی مسوول اطلاعات فرهنگیان دروزارت اطلاعات بودند که فرهنگیان از آنها بسیار ناراضی هستند و در حال تبدیل به نیروهای کیود و سیاه می‌باشند و بعد نیروهای خاص دیگر که رییس کلانتری ترسید. نیروهایی بالباس چرم و قیافه‌هایی که گفت اینها اصلاً دیگر هیچ سوالی نمی‌پرسیدند فقط می‌زنند و ما قبلاً این ۵ لایه را هم در میدان بهارستان دیده بودیم و آرایش نظامی هم داشتند هر که در اطراف بود. زدند. رییس کلانتری گفت من دیگر رقتم. نیروهایش را جمع کرد و رفت و گفت که از حوزه‌ی ما خارج شد و اینها حمله کردند و باز تعدادی از بچه‌ها را گرفتند از جمله من و آقای فلاحی و اکبری را. یکی دو ساعت آنجا بودیم. و بعد موبایل‌هایمان را گرفتند و بردند. حتا دفتر یادداشت‌ها و کیفم را. من دیگر واقعا می‌ترسم دفترها و یادداشت‌هایم را بیاورم. چون دو یا سه بار اتفاق افتاد نوشته‌ها و یادداشت‌های ما را گرفتند و بردند و خداحافظه خوبی به من داده و دوباره به یاد می‌آورم.

بعد از این فشارها ما شروع کردیم به نامه نگاری کردن به رییس مجلس که برای بودجه. اینجاست که این اتفاقات این جوری است و بعد این را منتشر کردیم. یک نامه‌ی سرگشاده به رییس جمهور نوشتیم و مسایل را گفتیم توی جراید منتشر شد و بعد هم شورای مرکزی خودمان را خواستیم ساماندهی کنیم که قرار شد بیایند جلوی مجلس که گفت و گویی با نمایندگان مجلس داشته باشیم. فردای روزی که ما را جلوی مجلس گرفتند ما یک برنامه با هیات رییس مجلس داشتیم. که آقای حاج بابایی و دیگران آمدند و پرسیدیم که آقا این برنامه‌ی بودجه چه می‌شود؟ وضعیت به کجا کشیده می‌شود و آنها قول دادند که ۱۵ آذر حتماً قانون خدمات کشوری که تصویب شده در مجلس و تأیید شده در شورای محترم نگهبان و آیین نامه اجرایش نوشته شده و بودجه آن نیز تأمین شده و مصاحبه آقای حاج بابایی و نمایندگان دیگر آقای ثروتی و دیگران نیز انجام شده و قابل اجراست. ما برای اینکه این‌ها را وارد به اجرا کنیم آمدیم که متأسفانه مشکلاتی به وجود آمد و ما بعد از آن هم شورای مرکزی را در تهران دعوت کردیم و می‌دانید در شورای مرکزی وقتی آمدیم یکی دو جلسه به این گونه داشتیم که می‌خواستیم برویم مجلس و بگوییم چرا این طرح را اجرا نمی‌کنید متأسفانه یازده نفر از

من به آقای متین راسخ در دادگاهم گفتم که چرا رییس جمهور را بازداشت نمی‌کنی. اگر اجرای قانون یا تمکین از وظایف باشد شما باید ایشان را بازداشت کنید. نه ما معلمان را که ما خواهان اجرای قانون هستیم. پس از آن بود که ملاقاتی را با آقای قالیباف ترتیب دادیم. یک فضایی را در پارک و رشو(خیابان نجات الهی) از شهرداری بغل ساختمان ان جی اوها گرفتیم. برای ۱۸ مهر. معلمان را با پاکت رسمی دعوت کردیم. از شهردار و نمایندگان مجلس نیز دعوت کردیم. برای یک فضای بسته که ما گزارشی از ۱۴ مهر داشته باشیم. برای قدردانی و واقعا از حکومت گله داریم که چگونه می‌خواهد جهان به او احترام بگذارد در حالی که روز جهانی معلمان را برگزار نمی‌کند. معلمان یک میلیون انسان هستند که می‌توانند در کلاس‌هایشان تبلیغ جهانی بودن حکومت را داشته باشند. من متأسفم برای مسئولین که این نگاه تنگ نظرانه را دارند. اگر روز جهانی برگزار شود جهانی است. دولت به جهان و سازمان‌های جهانی احترام می‌گذارد و روز جهانی معلم را پاس می‌دارد. در ایران حتا یک پیام آن روز منتشر نشد. که مایه‌ی تأسف است. چگونه از یک معلم می‌خواهید اندیشه تان را تبلیغ کند اما با روز جهانی معلم مخالفت شدید دارید. اینها برای ما مبهم است. گفت و گو هم کردیم اما پاسخی نشنیدیم.

روز هیجدهم مهر به سالن رفتیم در سالن را باز کردند وقتی داخل سالن شدیم متأسفانه نیروهای امنیتی سالن را بستند. یعنی گفتند چون لوله ترکیده این فضا تعطیل می‌باشد. همه می‌دانند که این چیزها بازی است. و برای یک حکومت حداقل یک حکومت الهی جمهوری این خیلی زشت است. مثل کاری که برای مراسم خانعلی انجام دادند. یعنی ابزاری با مسایل فرهنگی برخورد کردند. همزمان با مراسم ۱۲ اردیبهشت مراسمی نیز برای شیخ صدوق در همان محل برگزار کردند. جمعیتی هم نبود اما صندلی گذاشته بودند به شکل ابزاری که انسان احساس تنفر می‌کرد. شیخ صدوق را ابزار کردند برای سرکوب فرهنگ و این از مسایل و مشکلات اصلی کشور ما است. مردم و معلمان صداقت از اینها نمی‌بینند. اما اینها فکر می‌کنند روی این جریان‌ها می‌توان سرپوش گذاشت.

آن روز ما آمدیم و دیدیم نیروهای امنیت ریختند و شدیدترین حمله امنیتی آن روز انجام شد ما پنج نوع نیروی امنیتی دیدیم. حراست‌های مناطق آمده بودند. بخصوص منطقه ۷ تهران که مسوول منطقه ۷ بسیار

ما شنیدیم و خواندیم که شما را در همان میدان آزاد کردند. آیا صحت ندارد؟

نه صحت ندارد. ما را تا ساعت ۲ بازجویی کردند و بعد به دادگاه انقلاب بردند و پرونده سازی کردند و بعد هم به دادگاه امنیت بردند. بعد از آن هم اینگونه شد که جلوی مهمانی‌های معلمان را هم گرفتند. آقای رحمتی که می‌دانید به ساری تبعید شده و به خاطر تصادفی که آنجا داشت دو ماه در کما بود. و صدماتی که همسر و فرزندان‌ش کشیدند. به خاطر این که مسلمان معتقدی است طبق سنت و رسم همه یک نذری و ولیمه ای داشتند که ما را دعوت کردند معلمانی که زمانی که ایشان بیمارستان بودند به ملاقاتش رفته بودند تقریباً چهار هفته‌ی پیش بود اواخر دی ماه بود. شب رفته بودند به منزل ایشان و تهدید کرده بودند. که مهمانها نباید بیایند. همسر او با ترس به من زنگ زد که الان آقای رحمتی اینجاست و اینها به او فشار می‌آورند که تلفن بزن مهمان‌ها نیایند. آقای رحمتی می‌گوید اینها مهمان من هستند و می‌خواهند منزل من غذا بخورند نمی‌توانم زنگ بزنم. آنها می‌خواهند از راه دور بیایند چرا من باید بگویم نیایند. من اینکار را نمی‌کنم. و خانمش گفت نه زحمت نکشید و نیایید چون قرار بود ما شب برویم شهررضا و از آنجا معلمان دور هم جمع بشوند که جلوی این مهمانی هم گرفته شد.

وبعد ما تصمیم گرفتیم شورای مرکزی را در مشهد در ۲۲ بهمن برگزار کنیم. آخرین کاری که قرار بود انجام دهیم که متأسفانه با وجودی که ما ملاحظه کردیم و خبر آن را منتشر نکردیم چون می‌دانستیم چه اتفاقی می‌افتد. خبر درز کرده بود. شدیداً به خانهای بچه‌ها حمله کرده بودند و به بچه‌های مشهد گفته بودند که باید این کار متوقف شود. و باید بگویید که معلمان نیایند. چون تعطیلی بود قرار شد به زیارت امام رضا برویم و در آنجا به تجزیه و تحلیل مسایل بپردازیم که این برنامه هم بدین گونه ناکام ماند. پس از آن ما چند بیانیه صادر کردیم. شورای مرکزی نیز بیانیه صادر کرد. یک بیانیه هم در تهران صادر شد. بعد از این مشکلات که دیگران هم می‌دانند دیدیم چاره ای نداریم جز این برنامه که برای اسفند تدارک دیدیم. برنامه‌ی سوم و چهارم و پنجم اسفند را در یک نشستی با بچه‌های کانون مطرح و تصمیم گرفته و بیانیه صادر شد.

آقای باغانی در مجموع چند معلم تبعید شده اند؟

بچه‌ها را باز در بهارستان دستگیر کردند. هنوز به بهارستان نرسیده بودیم می‌خواستیم در رابطه با همین طرح هماهنگی و گفت و گو با نمایندگان مجلس برویم که ما را دستگیر کردند. ۱۱ دی ماه بود. به کلانتری بهارستان بردند، و تا ساعت ۲ بازجویی می‌شدیم و بعد ما را بردند دادگاه بعد هم پیش راسخ متین و ایشان چهره‌ها را شناخت و مقداری تهدید و گفت و گو کردند. و آنجا من از بچه‌ها خواستم صحبت نکنند و اجازه دهید تا من صحبت کنم و معلم‌ها گوش کردند و به متین راسخ گفتم آقای قاضی ببینید ما آمدیم جلوی خانه‌ی ملت اما هنوز نیامده اینها ما را گرفتند و این خلاف است. ما دیگر در خیابان امنیت نداریم. ضمناً آمدیم به مجلسیان بگوییم آقای رییس جمهور قانون مصوب مجلس شورای اسلامی تأیید شده‌ی شورای نگهبان، آیین نامه نوشته شده و تعیین تاریخ شده و بودجه تأمین شده را اجرا بکنند. ما برای اجرای قانون آمده ایم. چرا باید ما را که برای اجرای قانون آمدیم بگیرید. شما باید رییس جمهوری را که قانون را اجرا نمی‌کند بازداشت کنید. شما قدرت دارید و قدرتان را هم به رخ ما کشیده اید که "من چند نفر را اعدام کردم و غیره. ما باکی از کسی نداریم. شما بروید رییس جمهور را بازداشت کنید. و به او اخطار کنید چرا قانون را اجرا نمی‌کنی و یا به ما بنویسید که کانون‌های صنفی معلمان ایران یا معلمان کشور کار قانونی نکنید ما هم می‌رویم در سایت‌هایمان می‌زنیم و به دانش آموزان هم می‌گوییم کار غیرقانونی انجام بدهند و کار قانونی انجام ندهند. بعد که اینها را گفتیم آقای راسخ متین تکانی خورد و گفت: "آقای باغانی معلمان قابل پرستش هستند (لحن صحبتش عوض شد) و باید قانون را اجرا کنند. و گفت: "من خودم معلم هستم" و همان قصه‌ی همیشگی تکرار شد. و نوشت آقایان شما زودتر بروید که به شب برنخورید. چون می‌خواهید به شهرستان بروید. با این حال بچه‌ها از این دلخور بودند. از این که بدون نتیجه آزاد بشوند. در واقع عمل نکردن رییس جمهور به قانون اساسی مصوب مجلس و تأیید شده شورای نگهبان باید انعکاس جهانی داشته باشد. آزادی ما ۱۱ نفر را نوشتند. حدود ساعت ۵ بعد از ظهر از همان جا با همان تشکیلات امنیتی سوار یک ماشین کوچک شدیم. یک ماشین کوچک با تور و قفس آهنی که ما را یاد مصر و انقلابیون مصری می‌انداخت. به ارگ آوردند و تا غروب در امنیت ارگ بودیم. شب هم به بچه‌ها گفتیم منتشر کنند که کسی جمع نشود. این حالت بدی داشت و جرایم دنیا نوشتند. چون در داخل کشور که سانسور بیداد می‌کند و اصل مطلب را هم اصلاً نوشتند.

گاهی گزارش و گاهی هم بیانیه‌های تحلیلی و گاهی هم بیانیه می‌دهیم تا معلمان را در جریان کار خود قرار دهیم. کارهایی هم در شعبات شهرستان انجام دادیم. دفترهای فعال نمایندگی که ۷ نفره هستند و مستقل از کانون‌ها فعالیت می‌کنند.

- صرف مصاحبه که منع قانونی ندارد.

- بله ما این را می‌دانیم. در ضمن با تحصن و تظاهرات و اعتصاب و تجمع و میتینگ نیز تجاری کسب کرده و می‌کنیم. حدود چند ماه با سراسر کشور رایزنی کردیم. مثلاً یک بار کارت قرمز برای وزیر و مجلس کشیدیم. و یا دو ساعت سکوت را جلوی مجلس اجرا کردیم و برنامه‌هایی از این قبیل. ما خیلی روش‌های دیگر را بررسی و تجزیه و تحلیل کردیم. بعضی رای آورد بعضی رای نیاورد. به طور مثال تابوت آموزش و پرورش را جلوی سازمان ملل ببریم. که در صورت فشار زیاد یکی از راهکارهای ما می‌باشد. بالاخره ما حقوقی داریم و به سازمان ملل می‌گوییم که اگر اینها به ما توجه نمی‌کنند شما به ما توجه کنید.

مثلاً در بیانیه آورده ایم که شورای هماهنگی، راه‌های مختلفی را در پیش می‌گیرد، و خواسته ایم که روز سوم تا پنجم اسفند راه‌های اعتراضی تا اعتصاب را ادامه دهند....

در صورتی که باز هم به ما فشار آید بیانیه نمی‌دهیم. و به شکل دیگری به معلمان اطلاع می‌دهیم که در یک جای خاصی تجمع کنند. فرض ۲۳ اسفند که نمادی از روز دستگیری معلمان نیز می‌باشد.

ما از معلمان می‌خواهیم خانواده‌ها را در جریان اعتصاب معلمان قرار دهند. چرا که یکی از ترفندهای این‌ها این است که خانواده‌ها را در مقابل معلمان قرار دهند. ما خواسته ایم که روز دوم (۴ اسفند) در کلاس‌ها بنشینند و روز سوم (۵ اسفند) به مدرسه نیایند.

- این مطالبی که می‌فرمایید بسیار جالب است و این اعتراضات باید بشود. اما در این جامعه معلمان هم تحت فشار هستند و در مورد این هم اصلاً بحثی نیست. ولی همانطور که می‌دانید این تنها معلمان نیستند که تحت فشارند. مثلاً کارگران هم از نظر حقوق تحت فشار هستند و حداقل حقوق را کافی برای زندگی شان نمی‌دانند. روزنامه

- معلمان زیادی تبعید شدند. اما به دلایل جو فرهنگی شهرستان‌ها از بیان این که معلمان تبعید شده اند جلوگیری می‌کنند. و می‌گویند انتقالی گرفته اند. چند تایی هم قبول نکرده اند. اما بیش از ۵۰ نفر از معلمان تبعید شده اند که بعضی از آنها حتی دوبار تبعید شده اند. مثلاً از تبعیدی‌ها، آقایان مجیری، شاهی، اسدی، و خود من بودم.

- آیا دستگیری ۱۱ نفر در میدان بهارستان در حین اعتصاب یا تظاهرات صورت گرفت؟

- خیر. ما فقط جهت گفت و گو و رایزنی با نمایندگان به مجلس رفته بودیم. که قبل از رسیدن به بهارستان دستگیر شدیم. (خود من در ظهیرالسلام دستگیر شدم.) گویا به نمایندگان اخطار کرده بودند که حق گفت و گو با نمایندگان انجمن صنفی معلمان را ندارند. در حالی که توصیه شده که نمایندگان و مردم باید ارتباط متقابل داشته باشند و اگر نماینده ای ارتباط برقرار نکند باید مواخذه شود. چون ارتباط را قطع کرده اما عملکرد اینها اصلاً معلوم نیست و هیچ مبنا و مهمل خاصی ندارد و رفتارشان قابل پیش بینی نیست.

- آقای باغانی در مورد برنامه‌ی اسفند ماه معلمان توضیح دهید.

- بعد از توقیف نشریه قلم معلم و نامه‌ی شورای امنیت ملی که معلمان و کانون صنفی معلمان را در تنگنا قرار داد که وزیر آموزش و پرورش با کانون‌ها ارتباط برقرار نکند ما وسیله و ابزار ارتباطی کمتری با معلمان در دسترس داریم. ما الان از چند طریق با معلمان ارتباط برقرار می‌کنیم. یکی با SMS، سایت و در شورای هماهنگی سراسر کشور تصویب نمودیم که ما مجاز هستیم به علت اینکه رسانه‌های داخلی اخبار ما را پوشش نمی‌دهند ما با رسانه‌های خارجی مصاحبه می‌کنیم و هیچ گونه محدودیت قانونی برای خود قائل نیستیم و هیچ پروایی از مصاحبه با رسانه‌های خارجی که اخبار ما را پوشش دهند نداریم. ما هم طبق روش امام (ره) که در قبل از انقلاب با بی بی سی مصاحبه می‌کردند چون ما برای روشنگری به رسانه نیاز داریم. در حال حاضر خیلی از مسوولان با رسانه‌های خارجی مصاحبه می‌کنند و بعد این عملکرد مثبت رسانه‌ها را مستند می‌کنند که بله ما خوب عمل کردیم که با ما مصاحبه می‌کنند.

می‌کنند یک جریان سازمان یافته است که هم اکنون هم مطرح شده است. حرکت‌های نرم که اکنون در سپاه مطرح شده که حوزه‌ی فعالیت اش در برخورد حرکت‌های نرم و انقلاب مخملی است. سردار جعفری مصاحبه کردند و گفتند حوزه‌ی ماموریت شان این است و از جهتی ما برایشان متأسفیم. کشورمال ماست. مال مردم است. هیچ کس حق انحصاری به کشور ندارد. من کشورم را به اندازه‌ی رهبر دست دارم. قطعا از رییس جمهور بیشتر دوست دارم. چون من هزینه می‌دهم برای اجرای قانون ولی ایشان تخلف می‌کند در اجرای قانون و در حوزه‌های مدیریتی هم قطعا من کشورم را بیشتر دوست دارم. سرزمین اجداد ماست. سرزمین نیاکان ماست. ما باکی هم از زندان رفتن، شکنجه شدن، مصاحبه کردن، گفت و گو کردن نداریم. چون می‌خواهیم کشورمان زنده و جاودان بماند. خون دل‌ها خورده ایم. تا این که کشور به این وضعیت رسیده والان هم برای اصلاحش هر اقدامی که در جهت منافع حقوق صنفی خودمان لازم باشد انجام می‌دهیم. از نظر فردی هم برای دفاع از کشور در هر حوزه ای که باشد، فعال هستیم. اما اعتراضات خودمان را حتی به صورت اعتراض سفید هم شده ادامه میدهیم

- شما اعتراض سفید را مطرح کردید. چون هیچ گونه سلاحی را حمل نمی‌کنید. خوب اعتراض سفید محسوب می‌شود. اما بعضا این اعتراض‌ها سرکوب و توسط نیروی انتظامی به آشوب کشیده می‌شود. لطفا در این باره توضیح دهید. این چه نوع اعتراضی است؟

- اعتراضی که هیچ گونه اقدامی صورت نمی‌گیرد. بعضی بچه‌ها معتقد بودند که دهانهایمان را چسب بزیم و ساکت باشیم. هیچ واکنشی نشان ندهیم. بنشینیم و این که بعضی وقت‌ها بچه‌ها با نیروهای نظامی جدل می‌کنند. این کار را انجام ندهند یعنی هیچ گونه صحبتی نشود. یک روش جدیدی فرض کنیم ۲۰۰۰ معلم بیایند و بنشینند و وقتی گفتند سوار ماشین‌های نظامی بشوند و به زندان بروند یا هر جا که اینها می‌گویند حرکت نکنند. هیچ گونه واکنش یا مقاومتی نشان ندهند. حتما پیشنهاد پلاکاردهای سفید را دادیم. که هیچ نوشته نشده و در کانون سابقه دارد که در کرمانشاه یک بیانیه سفید با یک علامت سوال منتشر شد.

نگاران که هم از نظر درآمدی تحت فشارند درآمد نداریم و حقوق مان را نمی‌دهند. بعضی وقتها هم که روزنامه‌ها مان را تعطیل می‌کنند که دیگر هیچ. مضافا بر این ما یک مشکل دیگر هم داریم چون حوزه اندیشه و فرهنگ هستیم سانسور بدجوری ما را تحت فشار قرار می‌دهد. یعنی ما باید دایم مطالبی را که می‌خواهیم بگوییم یک جوری بگوییم که به حسن برنخورد به حسین برنخورد. افشای اسرار نباشد. یک دفعه یک مطلب خیلی عادی برای می‌شود افشای اسرار.

سوال اصلی من این است که نویسندگان تحت فشار سانسور و مسایل معیشتی هستند، روزنامه نگاران، کارگران هم همینطور. معمان و کارمندان هم. آیا شما فکر کرده اید خواسته‌هایتان را هم به نوعی هماهنگ کنید با این ا فشار که بتوانید یک نیروی هماهنگ تری باشید تا اینکه خواسته‌های صنفی تان را بهتر پیش ببرید. آیا برنامه ای یا تماسی با اینها دارید و فکر می‌کنید می‌شود هماهنگ کرد با اینها چون خیلی خواسته‌های شما مشترک است.

- در اساسنامه کانون نیز هست که برای ارتقای منزلت و معیشت معلمان با گروه‌های تاثیر گذار در این مساله می‌توان گفت و گو کرد و مراد داشته باشید. از جمله قانون خدمات کشوری که تصویب شد و برای همه‌ی کارمندان است و البته در شورای هم آنکی کانون های صنفی معلمان رای نیاورده است. گفتیم فراخوان برای همه‌ی کارمندانی که این قانون در باره شان اجرا نشده بدهیم، متأسفانه رای نیاورد. گفتند چون مشکلاتی دارد و از حوزه خودمان پا را فراتر می‌گذاریم.

امامن اعتقاد دارم که باید این مسایل را دنبال کرد و در آینده کاهها بهتر پیش برود. آقای معارفی رابط ما در کانون حقوق بشر بودند که تعطیل شد. و آقای سلطانی کانون و کلا واقعا برای ما زحمت کشیدند. وکالت تمام معلم‌ها را هم برعهده داشتند و دانشجویان و بقیه فعالان و گروه‌های اجتماعی که ملاحظه‌ی ما را می‌کنند که اهداف ما صنفی است. به دلایل خاصی مثلا می‌گویند اگر با شما هماهنگ شویم آنها فکر

– آقای باغانی بحث‌هایی که در باره بودجه سال ۸۸ می‌شود و ما بعضی‌ها را دیدیم البته نه به صورت ردیف مشخص و کامل. ظاهراً آموزش و پرورش با مشکل بزرگی در زمینه‌ی بودجه برای سال ۸۸ روبرو خواهد بود. تعطیلی مدارس مشکل معیشتی معلمان، مشکلات آموزشی غیره از مشکلات اساسی خواهند بود. آقای احمدی وزیر آموزش و پرورش اذعان داشتند در مصاحبه‌های اخیر خود که وقتی من بودجه‌ی آموزش و پرورش را دیدم گریستم و حرف‌های دیگر. اما زمانی که بحث بودجه و خواسته‌های صنفی معلمان مطرح می‌شود ایشان در موضع مخالف قرار می‌گیرند و منتظر محک زدن عیار معلمان می‌شوند چرا این همه تناقض‌گویی؟

– در مورد مسأله‌ی بودجه ما با سه مشکل مواجه هستیم. مشکل اول، مشکل کمبود بودجه برای امسال است که شش هزار میلیارد تومان آن در مجلس تصویب شد. یعنی اگر کل این بودجه را به آموزش و پرورش بدهند حتا مشکل امسال آموزش و پرورش حل نخواهد شد که شامل حقوق معلمان، اضافه کاری، سرانه‌ی دانش آموزی و غیره که در واقع ۱۴۰ نوع پرداخت دارد آموزش و پرورش که ما آن را تهیه کرده ایم. که در همه‌ی زمینه‌های این ۱۴۰ نوع معوقه‌های زیادی داریم. از جمله در حال حاضر مشکل بازنشستگان که مسوول بازنشستگان کشور گفت که هم اکنون دولت ۵ هزار میلیارد تومان مقروض است به بازنشستگان که باید امسال بپردازد پس این یک مشکل چند هزار میلیارد تومانی است برای سال ۸۷.

مورد دیگر ما در آموزش و پرورش اگر بخواهیم خوب بودجه را ببندیم حدود ۱۳ هزار میلیارد تومان بودجه می‌خواهیم. در تجربه گذشته که بودجه ۸ میلیارد تومان بسته می‌شود با ۵ هزار میلیارد کسر بودجه داریم. اگر ما بخواهیم بودجه را برای سال آینده ببندیم وتاحدودی پرداخت‌ها در سطح فعلی باشد که ۶ درصد بودجه است.. ما حدوداً به ۱۳ هزار میلیارد بودجه نیاز داریم که این صورت نگرفته است. همه‌ی دنیا می‌گویند ۲۰درصد بودجه کشورها به آموزش و پرورش اختصاص می‌یابد. اما در کشور ما درصد اختصاص بودجه به آموزش و پرورش بسیار پایین می‌باشد و در صورت تصویب ۱۳ هزار

میلیارد تومان در حدود ۷درصد بودجه به این وزرات خانه اختصاص می‌یابد ودر حال حاضر حدود ۴ تا ۵ درصد بودجه اختصاص داده می‌شود. و اختلاف تا سطح بین المللی خیلی زیاد است. نکته دوم این بود که برای سال آینده نیز بودجه مشکل دارد. نکته سوم این است که هم اینک یک تناقضی در آموزش و پرورش شدیداً پیش آمده و آن این است که آقای احمدی نژاد و دولت تن به اجرای قوانین مصوب نمی‌دهند. به این گونه که شما اطلاع دارید در حوزه‌ی کارگری که در دولت آقای‌هاشمی تصویب شد که حقوق کارمندان و معلمان به تناسب افزایش نرخ تورم افزایش یابد خب یک زمانی تورم ۱۲ یا ۱۳ درصد بود و سه تا چهار سال اجرا شد. تورم الان ۲۵/۶ درصد رسماً اعلام شده (و تورم غیررسمی ۵۰درصد است) یعنی حقوق‌ها باید یک چهارم افزایش یابد. حداقل افزایش. باید اجرا شود برای آنکه نرخ تورم محاسبه شود بودجه نیز باید یک چهارم افزایش داشته باشد. بطور منطقی یعنی بودجه آموزش پرورش بشود ۱۶ الی ۱۷ هزار میلیارد تومان که ما گفتیم بودجه به طور واقعی کمبود دارد. اگر آموزش و پرورش به طور معمول بخواهد درحد وزارتخانه‌های دیگر بشود. حداقل به ۱۹ الی بیست میلیارد تومان بودجه نیاز دارد. نکته‌ی دوم در طرح تحول اقتصادی که آقای رییس جمهور مطرح کرده یک تناقض وجود دارد که اگر این مطرح بشود نه تنها حقوق‌ها افزایش نمی‌یابد بلکه قانون مصوب مجلس شورای اسلامی نیز اجرا نخواهد شد. در فصل ۱۳ این قانون. واقعا عجیب است قانونی که راوی آن ۸۰۰ نفر ساعت گذاشته شده و غیر از آن اذیت‌هایی که معلمان شدند حالا بایک حرکت خاص آن را تحت الشعاع قرار می‌دهند و خودشان گفتند یازده هزار میلیارد بودجه برای اجرای آن نیاز دارند و حالا آوردند پایین و فشرده کردند وب ۹ هزار میلیارد تومان رساندند که گفتند ۴ هزار میلیاردتومان برای بازنشسته‌ها و ۵ هزار میلیارد برای کارمندان. درواقع نمی‌خواهند حتا همین ۱۱ میلیارد را پرداخت کنند. گفتند افزایش حقوق نداریم درصد هم اضافه نمی‌کنیم. تورم را هم در نظر نمی‌گیریم. چون خودشان گفتند حداقل افزایش تورم در طرح تحول اقتصادی، ۶درصد است که اگر یارانه سوخت را درواقع بردارند و این اتفاق هم می‌افتد با این تفاوت هم اگر قرار باشد ۶درصد تورم افزایش یابد باید ۶درصد حقوق مان افزایش یابد بالاخره ما که آدم‌های بی‌فرهنگی نیستیم و می‌توانیم محاسبه کنیم. درست است اگر زورمان نرسد ولی بالاخره که می‌فهمیم یعنی اگر تورم ۶درصد باشد حقوق ما باید ۶درصد افزایش یابد. یا حداقل قانون خدمات اجرا شود.

در کشور خود را سرکوب می‌کنند و دستگیر می‌کنند یا آنها خیلی ضعیف هستند. نمی‌دانم شاید هم ما خیلی قوی هستیم.

- آقای باغانی وزیر آموزش و پرورش می‌گویند من عاجز از کمک به آموزش و پرورش هستم. پس نقش وزیر چیست؟

- البته من تایید می‌کنم حرف علی احمدی را. چون ایشان در این حوزه نبودند. یکی از خواسته‌های ما همیشه این بود که وزیری که انتخاب می‌کنید اولاً ارشدترین وزیر هیات دولت باید فرهنگی باشد. درون فرهنگیان باشد با حالت منتقدانه اش یک وزیر قوی باید داشته باشیم. در مصاحبه ای که داشتم پیشنهاداتی برای وزیردادم در دیداری که با خاتمی داشتیم در زمینه‌ی انتخابات رییس جمهوری پرسیدند از دیدگاه شما چه کسی می‌تواند رییس جمهور باشد گفتم یک کسی به قدرتش شامی به سازندگی کرباسچی به با فرهنگی شما. یک آدم اینجوری بگردید و پیدا کنید. شما مقداری حوزه‌ی قدرتی تان کم است و در حوزه فرهنگ هم ما یک آدم اینطوری می‌خواهیم بگردند پیدا می‌شود. علی احمدی از حوزه بیرون از فرهنگ آمد. قطعاً نمی‌تواند. ایشان نظامی است. کلاً کشور نظامی است. آقای ضرغامی سازنده موشک است رییس مجلس نظامی است. نظامیان و سپاهیان آمدند و حاکم شدند و این برای حوزه قدرت خوب نیست. برای حوزه صنفی خوب نیست. حالاً ما اصلاً کار نداریم. ما از حقوق صنفی مان می‌خواهیم دفاع کنیم. حقوق مان را بپردازند و این که او نمی‌تواند من باور ندارم. اگر از حوزه‌ی آموزش و پرورش یکی قدرتمند وارد حوزه بشود شاید بتواند. الان ما ۲۵۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشتیم. بستگی به وزیر دارد. فرشیدی وزیر شایسته نبود و ما گفتیم این شایسته نیست گفتیم و همیشه متأسفیم در حوزه‌ی آموزش و پرورش وزیران ضعیف را انتخاب می‌کنند

- استنباط شما از گفته‌ی آقای احمدی که با این اعتصاب عیار معلمان مشخص می‌شود چیست؟

- دقیقاً پاسخ به این تحصن است. اگر این تحصن انجام شود ایشان می‌گویند احتمالاً انجام نمی‌شود و ما هم ادعای این را نداریم. خب وقتی معلمی نخواهد و نیاید مسئله دیگری است. ما اعلام کردیم اگر می‌خواهید وارد این جریان شوید واز حقوق تان دفاع کنید. بیایید.

حالا رییس جمهور طرح تحول اقتصادی اش بین اجرای مدیریت قانون خدمات کشوری، و بین افزایش حداقل ۲۵ درصد. گرفتار شده است. نمی‌دانم ایشان دچار یک تناقض گویی آشکارف یک نادانی در برنامه ریزی است. یک مصاحبه هم شد با کارشناسان برنامه و بودجه. همین جدیداً. مصاحبه خیلی جالب بود. این کارش هم قانونی نبود. این کار به مشکلات حاد خورده. مهمتر از همه اینکه بالاخره باید پاسخگوی معلمان و افکار عمومی باشد. اگر معلمی حقوقش را ندهی چه کار باید بکند؟ معلمی که الان به زور بازنشسته می‌شود. من را اجباراً بازنشسته کردند. از یکم دی ماه من اجباراً بازنشسته شدم. بازنشستگی پیش از موعد. آقای ابطحی و تعداد زیاد دیگری. من اصلاً در جریان نبودم وقتی آمدم از طرف معاونت وزیر مرا خواستند نامه‌ی بازنشستگی به ما دادند و این بازنشستگی پیش از موعد یکی از ابزارهای دولت برای برخورد با معلمان فعال است. و اجباراً شروع شده و هر کس را بخواهند بازنشسته می‌کنند و نمیشود مقاومت کرد. مدرسه من را گرفتند و جایگزین گذاشتند. دانش آموزان اصلاً مهم نیستند. اولیا رفتند اعتراض کردند چون داشت به یک بحران تبدیل می‌شد. قرار بود مصاحبه بشود. جایگزین آوردند. درحال حاضر حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر در سراسر کشور بازنشسته شدند که به آنها حقوق پرداخت نمی‌شود. من آمار دقیق ندارم. اما در تهران ۸ هزار آمار دقیق دارم. و اگر در استان‌های دیگر، هر استان بین سه تا ۵۰۰۰ نفر باشد خوداً ۵۰ هزار نفر میشود. در هر صورت دقیقاً این بازاری شد برای برخورد با فعالان و معلمین. آقای خاکساری و خانمش، آقای جوادی، قشقایی بازنشسته شدند. به من یک سال و نیم دادند و من اصلاً مایل به بازنشستگی نبودم. این را چطور می‌خواهند بپردازند. اگر بخواهند حق بازنشستگی مرا نقداً بدهند ۳۰ میلیون تومان باید پرداختن مايند. وقلاً پرداختی صورت نگرفته است و می‌گویند سهام عدالت می‌دهیم. هیچ ندادند سه ماه هم هست که حقوق نگرفته ایم. چه باید بکنیم. مشکلات بازنشستگان خیلی بیشتر از کارمندان است. اساتید دانشگاه هم همین مشکل را دارند. اینها به کشف جدیدی در تعدیل نیروها پیش از موعد رسیدند. فرهنگیان به جز این حقوق منبع درآمد دیگری ندارند و این کار برای زمین گیر کردن معلمان است. ضمن اینکه من در تعجبم اعتراضات صنفی را در همه‌ی کشورها از تلویزیون نشان می‌دهند. مثلاً دیروز انگلیس، ایتالیا، فرانسه را نشان می‌دادند. مردم تفریح گونه سازی زدند و حرکت می‌کردند. اینها خود مبلغ اعتصابات کارگری و معلمان هستند پس چرا نشست‌های ۱۱ نفره

کارگران و حقوق بشر

گفتگو با علیرضا ثقفی

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸

تهیه و تنظیم: سعید حبیبی

علیرضا ثقفی از مدافعان معروف حقوق کارگران است. جوانی که در دهه ۵۰ برای آزادی طبقه کارگر، اسلحه بدست گرفت، در طی این سال‌ها راه پر فراز و نشیبی را طی کرده است. راهی که او را به عنوان نویسنده، مترجم، روزنامه نگار، فعال حقوق کارگران و نماینده آنان در چندین اجلاس جهانی مطرح نموده است. مایل بودم این مصاحبه پیش از انتشار مورد بازبینی ثقفی قرار گیرد، اما متأسفانه هنگامی که مراحل نهایی پیاده‌سازی طی شده بود، خبر دستگیری او در پارک لاله منتشر شد. گرچه ثقفی به دفعات متعدد هم قبل و هم بعد از انقلاب، زندان را چشیده است اما امیدوارم هر چه سریعتر آزاد شود. نیازی به تاکید نیست که با توجه به عدم امکان بازبینی متن توسط جناب ثقفی، اگر لغزشی در مصاحبه مشاهده میشود، مستقیماً متوجه اینجانب است.

سعید حبیبی

آقای ثقفی، به نظر شما گفتمان غالب حقوق بشر، تا چه حد تضمین کننده واقعی این حقوق است؟

این بحث را در موقعیت‌های مختلفی طرح کرده‌ام. مثلاً سال گذشته سمینار حقوق بشری، در دانشگاه برکلی، برگزار شد. تا آنجایی که یادم هست خیلی‌ها بودند. از جمله از ایران هم خانم عبادی حضور داشتند و بحث حقوق بشر بود. از من هم خواستند که آنجا در مورد حقوق بشر و کارگران صحبت کنم. با عنوان کارگران و حقوق بشر. البته تلفنی شرکت کردم. بحثی که آنجا مطرح کردم این بود که گفتمان حقوق بشر باید عوض شود. آنچه که الان به عنوان گفتمان حقوق بشر در سطح جهانی مطرح است اینست که روزنامه نگاران را نگیرند. آزادی بیان باشد. آزادی اندیشه باشد. مخالفین شکنجه نشوند، حقوق متهم را رعایت کنند، احزاب مخالف آزاد باشند و ... این گفتمان جاری حقوق بشر است.

همیشه هم همینطور. همانطور که گفتند همه‌ی اقشار می‌ترسند. مردم می‌ترسند. مضمیقه‌های مالی، فشارها. در همه‌ی دنیا رسم این طور است همه در جریانات اجتماعی شرکت نمی‌کنند (اگر بین ۵ تا ۷ درصد در هر صنفی متشکل باشند فعالانه روی تشکیلات کار کنند مثبت است) و البته فکر می‌کنیم در میان معلمان آمار بیشتر است. در اعتصاب هفته‌ی گذشته حدود ۶۰ درصد شرکت کردند. (در اعتصاب بله. اما تشکیلاتی خیر) بله تشکیلاتی خیر و تا برسیم به آن ۷ درصد هنوز جا دراد. البته در استان‌ها. ما می‌توانیم به شما آمار بدهیم. که تشکیلات در اصفهان، مشهد و تبریز و غیره بیش از چند هزار عضو رسمی کانون‌های صنفی هستند. البته فشارهایی آوردند قبلاً حق سهم (حق عضویت) را می‌پرداختند و آنجا برمی‌داشتند. اما حالا دیگر حساب‌ها را دولت بسته که نتوانند حساب ما استفاده نمایند. به خاطر مضمیقه مالی. در همه‌ی کشورها به گروه‌ها و صنف‌ها، دولت‌ها معمولاً کمک می‌کنند. اما در ایران حتی حق السهم اعضا را هم قطع کردند.

- اگر نیروی کار در یک کشور به طور کلی متشکل باشد تعداد زیادی میشوند مثلاً در کشوری که ۳۰ میلیون جمعیت دارد و ۱۵ میلیون نیروی کار اگر سه میلیون نفر در اتحادیه‌ها عضو باشند یک درصد خوبی است. در آمریکا ده درصد عضو هستند. در کانادا ۱۵ درصد و در اتحادیه اروپا ۱۲ تا ۱۵ درصد اگر تظاهرات باشد خوب خیلی بیشتر شرکت می‌کنند. فکر می‌کنید الان به طور مشخص معلم‌ها چند درصد شان متشکل هستند؟

- البته ما اعضای فعالان در خراسان نزدیک به ده هزار نفر، در اصفهان نزدیک به ده هزار نفر و بیشتر عضو هستند. در سراسر ایران ما یک میلیون معلم داریم شاید صد هزار تا عضو باشند که همان ده درصد باشد. همه عضو فعال نیستند بلکه اعضای که حق عضویت می‌دهند و حضور داشته باشند و در متینگ‌ها و تظاهرات مثلاً در خودتهران ۳۰ هزار نفر در پوشش ما هستند.

یعنی در آمدی کمتر از روزی یک دلار دارند. این یک میلیارد و دویست میلیون نفر یعنی نمی‌توانند یک شکم سیر غذا بخورند. یعنی نمی‌توانند آب آشامیدنی سالم داشته باشند. نمی‌توانند مسکن مناسب داشته باشند. یک زندگی حیوانی دارند. فقط زنده هستند. آیا این یک میلیارد و دویست میلیون نفر حقوق بشر ندارند؟ اگر می‌گوییم همه انسانند و اگر می‌گوییم همه برابر هستند، باید به این مسئله توجه داشته باشیم که اینها یک میلیارد و دویست میلیون نفرند. در مقابل آیا تمام زندانیان سیاسی همه دنیا چند نفر اند؟ اگر انسانها برابرند و اگر این یک میلیارد و دویست میلیون نفر در تمام زندگی هیچ حقی ندارد - البته طبق آمار خودشان. ما که می‌دانیم بیشتر است. می‌دانیم که زیر خط فقر مطلق بیش از اینهاست- و اگر این یک میلیارد و دویست میلیون نفر برای اینکه شکمشان سیر شود هر روز بهشان توهین می‌شود، هر لحظه در معرض آزار قرار دارند، هر لحظه در معرض تن فروشی قرار دارند، هر لحظه انواع و اقسام بیماریها آنها را تهدید می‌کند، اگر اینها در بیغوله‌ها در میان کثافت و زباله زندگی می‌کنند، کدام اولویت بیشتری دارد؟

من گمانم این است که اگر ما بخواهیم از حقوق بشر صحبت کنیم باید این گفتمان جاری را تغییر دهیم. آنچه در گفتمان قبلی مورد توجه است بخشی از حقوق بشر است، ده درصد حقوق بشر است. ۹۰ درصدش اینجاست. این فشارهایی است که به اینها می‌آید. ما در همین دو ماه گذشته آمار داریم که چیزی در حدود دویست هزار نفر آمار رسمی - ممکن است بیشتر باشد آمار غیر رسمی بیشتر است- اخراج شده‌اند. دویست هزار نفر وقتی از کار اخراج می‌شوند یعنی چی؟ این آمار رسمی وزارت کار است. وقتی یک کارگری که ۲۱۹ هزار تومان می‌گیرد و در حد این است که فقط زنده بماند، نانی بخرد، هفته‌ای یکبار پنیری بخرد، سالی یکبار گوشتی بتواند بخرد. حالا این کارگر صبح که سر کار می‌رود به او می‌گویند اخراجی. کار هم نمی‌تواند داشته باشد. بعد می‌آید از صبح تا شب می‌چرخد تا شاید کاری با حداقل درآمد بدست آورد. همه ما بارها از این موارد دیده‌ایم که مثلا یک قرار خیابانی داشتیم با یک بنده خدایی سر چهار راه. چند دقیقه‌ای که ایستاده بودیم. ۲۰ نفر، بیشتر آمدند دور ماشین که کارگر نمی‌خواهید؟ اگر قیمت کارگر روزی ۱۵ تومان است آن یکی می‌آمد و می‌گفت من ۸ تومان هم کار می‌کنم. سه روز است اینجا ایستاده‌ام و هنوز نرفته‌ام سر کار. حتی برای گرفتن ۱۰۰ یا ۱۵۰ تومان برای اینکه نان بخرد مشکل دارند. این

آنچه که در جهان به عنوان مسئله رعایت حقوق بشر مطرح می‌شود این مسائل است که خب فلان کشور مخالفینش را آزاد می‌گذارد. فلان حکومت شکنجه نمی‌کند و یا کم شکنجه می‌کند و محدود است. روزنامه‌ها را کمتر می‌بندد. اینها معیارهای حقوق بشر است که حقوق بشر را رعایت می‌کند. اما واقعا حقوق بشر فقط همین هاست؟ شاید بتوانیم بگوییم آنچه به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شود حقوق روشنفکران و نخبگان جامعه است. حقوق نویسندگان و روزنامه نگاران و اعضای احزاب و افراد مخالف و امثال اینها. این به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شود. اما توجه بکنید آیا واقعا یک دختر ۸ ساله‌ای که والدینش او را می‌فروشند و بعد مجبور می‌شود تمام عمر تن فروشی کند، و به انواع کثافتها دست بزند تا شکمش را سیر کند، آیا این حقوقش کمتر پایمال می‌شود؟ یا مثلا آن کارگری که از کار اخراج می‌شود و زن و بچه‌اش مجبور می‌شوند کنار خیابان بمانند و پول و غذا ندارد که شکم زن و بچه‌اش را سیر کند، این حقوقش کمتر از آن روزنامه نگاری که چهار روز می‌رود زندان پایمال می‌شود. چه طور وقتی روزنامه نگاری به زندان می‌رود - البته نیازی نیست که تاکید کنم این مسئله بسیار بد است و نباید زندانی شود- آن را در تمام دنیا بزرگ می‌کنند ولی روزانه هزاران هزار دختر بچه‌ای که ناموسشان را از دست می‌دهند، تن فروشی می‌کنند، کنار خیابان می‌خوابند و حقوقشان و زندگیشان له می‌شود، ما آنها را به عنوان حقوق بشر مطرح نمی‌کنیم.

به یاد دارم یکبار خانم برنده جایزه صلح نوبل در یک جلسه‌ای گفته بودند که در این سالها بیشترین رنج را خاتمی کشید. من گفتم که آیا به نظر شما دختر بچه سه ساله‌ای که کنار کوچه می‌افتد و اصلا سرنوشتی ندارد و معلوم نیست چیست و بعد هم تا بیست سالگی زندگی می‌کند و بعد هم معتاد می‌شود و از بین می‌رود این رنج کمتری از آقای خاتمی برده؟ یا آن بچه‌ای که از ۵ سالگی پشت دار قالی می‌نشیند و کمرش خم می‌شود تمام فیزیک بدنش به هم می‌ریزد، چرا که مجبور است کار کند این رنجش کمتر از بقیه است؟ ببینید حقوق بشر به نظر من اصلا باید گفتمانش تغییر کند. اگر ما درباره حقوق بشر حرف می‌زنیم، باید توجه داشته باشیم که هزاران کودک در سراسر جهان، طبق آخرین آمار چیزی حدود یک میلیارد و دویست میلیون نفر زیر خط فقرند. این یک میلیارد و دویست میلیون نفر که زیر خط فقرند

محور سرمایه داری انسان نیست. محور سرمایه داری سود است و تا زمانی که محور تولید و محور جامعه انسان قرار نگیرد حقوق بشر پایمال خواهد شد.

یعنی می‌فرمایید علی‌رغم فضای فعلی که سود محور آن است، باید انسان محور گفتمان غالب حقوق بشر در جهان قرار گیرد؟

حتما. انسان باید محور باشد و هرکجا که "حق زندگی" پایمال شود حقوق بشر پایمال شده است. منظور از حق زندگی استفاده از نعمت‌های موجود است. بهره‌مند شدن از غذا، لباس و داشتن زندگی در حد استانداردهای موجود جامعه بشری، حق طبیعی هر انسان است. اکنون آلودگی هوای تهران که موجب شده در هر ساعت ۳۳ نفر مسموم شوند. بیماری‌های کودکان و مسموم شدن هزاران نفر به واسطه آب آلوده از موارد قابل ذکر در این زمینه است. این موارد آمار رسمی رسانه‌های دولت است. الان انواع مسمومیت‌های ریوی، کلیوی و غذایی که به دلیل وجود انواع آلودگی‌های موجود در هوا، آب و دیگ آلودگی هاست، افراد جامعه را تهدید می‌نماید. مبنای تمامی این مشکلات، ماهیت سود طلبانه‌ی نظام سرمایه داری است. برای مثال، هر زباله‌ای با عنوان اتومبیل به تعداد هر چه بیشتر فروخته می‌شود، چرا؟ چون باید سود بیشتری دریافت شود. از طرف دیگر هم می‌گویند مردم نباید حتی به میزان نیاز از اتومبیل استفاده کنند، و از امکانات مورد نیاز خود بهره‌مند شوند چرا که مبنایشان این است که استفاده بیش از حد از اتومبیل موجب آلودگی هواست و نه کیفیت پایین وسایل نقلیه تولید شده. از طرف دیگر کارخانه‌های بسیاری به تولید انبوه و مازاد نیاز اتومبیل می‌پردازند در حالی که می‌توانند به تولید وسایل پاکسازی هوا و یا لوازم کشاورزی و تولید مواد غذایی مشغول شوند. همچنین با استفاده از تبلیغات مصرفی گسترده موجب ایجاد نیاز کاذب در مردم می‌شوند به شکلی که مردم از نیازهای ضروری خود می‌گذرند و حتی فرش زیر پایشان را می‌فروشند تا یک کالای لوکس بخرند و بدین شکل کالاها را سریعتر به پول تبدیل می‌کنند. تمامی این موارد به ماهیت سود طلبانه نظام سرمایه داری باز می‌گردد. در نظام سرمایه داری محیط زیست سودی در بر ندارد بنابراین جان انسان‌ها به دلیل آلودگی‌های مختلف و همچنین نبود اشتغال و درآمد کافی به راحتی به خطر می‌افتد. چنین مواردی هرگز به عنوان گفتمان حقوق بشری مطرح نمی‌

حقوق بشر نیست؟ کم حق این بشر ضایع می‌شود؟ بشری که برای سیر کردن شکمش بخواهد التماس کند؟ شرافتش را بفروشد و خودش را تحقیر کند؟ به هر چیزی تن بدهد. ببینید در خود کشور ما و در بسیاری از کشورهای آسیا کار نیست. بسیاری از دخترهای تحصیل کرده ما برای اینکه کار پیدا کنند، برای اینکه از کار اخراجشان نکنند، اجبارا برای اینکه کار بکنند باید تن بدهند به خواسته‌های نامشروع کارفرما. و کارفرماها به شدت از این مسئله سوء استفاده می‌کنند و اگر دختری می‌خواهد شرافت خودش را حفظ کند به عنوان منشی یا کارمند یا چیز دیگری یا کارگر یا هر چیزی به شدت مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. مثلا بعضی از تولیدی‌ها را دیده‌ام که فقط زن بیوه می‌خواهند، مشخصا یکی از شرایط این است که دختری ازدواج کرده باشد و طلاق گرفته باشد و بیاید کار بکند. این از همان بدو استخدام توهین است. ظاهرا کار است و لی از همان آغاز اهانت است، پایمال کردن شرافت انسانی است.

علت اصلی قضیه هم این است که کار به اندازه کافی نیست. حتی کاری هم که به اینها داده می‌شود به دلیل اینکه سرمایه داری به هیچ وجه ارزشی برای انسان قائل نیست، همان کار هم از ابتدا پایمال کردن حقوق انسانی است. پایمال کردن شرافت انسانی است. از این نمونه‌ها زیاد هست که مثلا منشی دکترها حقوقشان ۴۰ تا ۵۰ هزار تومان در شهرستانهاست. خودم در خراسان دیدم و با چندین نفر آنها صحبت کردم. منشی‌های پزشکها و منشی‌های شرکتها حقوقشان در همین حد است. علت قضیه هم بسیار روشن است. به خاطر این است که کار در شهرستانها نیست. دختر بزرگ شده و نمی‌تواند در خانه بماند. بالاخره نیروی کار است. ما ظاهرا وقتی آمار نیروی کار را می‌گیریم دختری که پدرش خرجش را می‌دهد و در خانه است او را جزو بیکارها به حساب نمی‌آوریم، یا کار خانگی را به عنوان کار به حساب نمی‌آوریم. نبود شغل و امنیت شغلی پایمال شدن حقوق بشر است. خلاصه کنیم، من این را می‌خواهم بگویم. ما وقتی حقوق بشر را رعایت کرده ایم که مثلا برای اینها شغل و کار ایجاد کنیم که درآمد کافی داشته باشند و زندگیشان را بگذارند. با این مقدمه می‌خواهم بگویم اگر بخواهیم به طور دقیق بحث گفتمان حقوق بشر را مطرح کنیم باید در نظر داشته باشیم که سرمایه داری ضد حقوق بشر است چرا که بیکاری، فقر، گرسنگی، بی‌خانمانی، تخریب محیط زیست و نبود زندگی شرافتمندانه تنها به دلیل سودگرایی نظام سرمایه داری است. این روشن است که

ببینید، ماهیت نظام سرمایه داری اجازه نمی دهد که برای مثال کار کودک ممنوع شود چرا که ممنوعیت کار کودک، برابر است با جلوگیری از تولید ارزش اضافه ای که قرار است از کار کودک استحصال گردد. حتی قوانینی که در ممنوعیت کار کودک وضع می شود نیز در خدمت نظام سرمایه داری است. برای مثال از همان ابتدای ظهور سرمایه داری در انگلستان، کودکان استثمار می شدند. گزارش های منتشر شده از یورکشایر نشان می دهد که این شهر به قبرستان کودکانی تبدیل شده بود که از سنین ۴ و ۵ سالگی خریداری می شدند و صاحب آنها هرگونه استفاده کاری را از آنان می نمود. بعد از مدتی عقلای سرمایه داری به این نتیجه رسیدند که با افزایش میزان مرگ و میر و عدم تندرستی کودکان از تعداد سربازان کاسته می شود و در صورت بروز جنگ کسی برای دفاع از نظام سرمایه داری باقی نمی ماند. به همین دلیل برآن شدند تا قوانینی برای کار کودک وضع نمایند تا کودکان زیر ۱۲ سال کار نکنند. همچنین در مواردی که نظام سرمایه داری قوانینی در جهت دفاع از حقوق کارگر نظیر ۸ ساعت کار و نیز تامین اجتماعی یا آموزش و پرورش رایگان، بیمه همگانی و بهداشت وضع نموده، هیچ یک با طیب خاطر و رضایت انجام نشده است و برای به دست آمدن هر یک از این قوانین هزاران نفر کشته شده اند. بعد از جنگ جهانی اول و دوم و با تضعیف شدن نظام سرمایه داری و قدرت گرفتن نیروهای کارگری بسیاری حقوق به دست آمد چرا که نظام سرمایه داری "مجبور" به پذیرفتن چنین حقوقی شد. اما نیروهای سرمایه داری پس از پشت سر گذاشتن بحران های دهه های ۷۰ و ۸۰ و از بین رفتن تنها رقیب آنان در اردوگاه شرق تهاجم خود را در تمام زمینه ها دوباره آغاز نمودند تا حقوق داده شده پس گرفته شود.

آیا در این مورد می توانید مثالهایی عینی بزنید؟

ببینید، نئولیبرالیسم سعی در بازگرداندن قوانین گذشته در بسیاری از زمینه ها دارد. برای مثال بوش بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر قوانینی را تصویب می کند که به موجب آن اف بی آی و سازمان های اطلاعاتی حق دارند در کوچکترین مسائل شخصی افراد دخالت نمایند، هر فرد مظنون را تعقیب کنند و هر فرد خارجی را دستگیر نمایند و حتی شکنجه کنند. شکنجه در دوره بوش، به شکل رسمی به عنوان یکی از ابزارهای سیا پذیرفته شد. حتی اواما که در مورد تعطیل نمودن گوانتانامو اظهار نظر نموده بود پس از ریاست جمهوری خلاف گفته های خود عمل نمود

شود. سودطلبی و حرص و آز سرمایه داری باید از زندگی بشر به عنوان موجودی که حق زندگی طبیعی را داراست، حذف شود. انسان جایگزین سود به عنوان محور تولید گردد و کالایی تولید شود که انسان به آن نیاز دارد. موارد مورد بحث در گفتمان حقوق بشری باید چنین مواردی باشد

در جامعه سرمایه داری حجم زیاد پول در دست عده قلیلی ثروتمند جمع می شود که باز ناشی از سود طلبی و حرص و آز آنان است. این پول اضافه بر علیه بشر استفاده می شود. برای مثال مواد مخدر، قمارخانه ها، فاحشه خانه ها، مراکز فساد، مراکز تعیش سرمایه داری و انواع تفریحات ناسالم، همه از جمله مواردی هستند که به واسطه ازدیاد پول توسط نظام سرمایه داری به وجود آمده اند. پول اضافه ای که به دلیل عدم وجود نظام تولید انسان-محور به دست می آید در جهت مسائل ضد بشری استفاده میشود. تمامی اینها آفت های ناشی از سود محوری است. همین پول اضافه در تولید اسلحه به کار می رود و روی دیگر سرمایه داری که توسعه طلبی است در اینجا نمایان می شود. رسانه های کشورهای امپریالیستی، خود اذعان نموده اند که سالانه ۵۰۰ میلیارد دلار صرف جنگ در کشورهای دیگر می کنند. اگر تفکر غالب انسان محور باشد چنین قیمتی یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون نفر را سیر می کند و زندگی راحتی برای آنان به وجود می آورد. نظام سرمایه داری علاوه بر تمامی موارد ضد حقوق بشر مستتر در آن نظیر مشکلات اشتغال، آلودگی، جنگ طلبی و تولید انبوه تسلیحات به تولید بمب اتم می پردازد. گرسنگان بسیاری هستند که به واسطه پول آنان قمارخانه ها تاسیس می شوند و اگر مبلغی باقی ماند صرف تولید اسلحه می گردد تا اگر روزی همان گرسنگان اعتراض نمودند سرکوب شوند. به نظر بنده گفتمان حقوق بشر باید به چنین مسائلی بپردازد.

همانطور که می دانید تعدادی معاهدات و اسناد بین المللی وجود دارد مثل میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. مثل کنوانسیون حقوق کودک، مثل کنوانسیون بدترین اشکال کار کودک و امثال اینها. اما همانطور که اشاره نمودید، علیرغم وجود این اسناد، مسائل محوری این معاهدات تبدیل به وجه غالب گفتمان جهانی نشده است. به نظر شما چرا علی‌رغم وجود چنین متون و معاهداتی این امر میسر نشده است؟

از حقوق کارگران می‌کنند. با توجه به اینکه شما از نزدیک در چنین مجامعی حضور داشتید یک شمای کلی از نوع فعالیت آنان در جهت تحقق حقوق کارگران ارائه نمایید.

اتحادیه‌های کارگری در سطح بین‌المللی از اوایل قرن بیستم شروع به گسترش نمودند و سازمان (آی ال او) یا سازمان جهانی کار در سال ۱۹۱۹ بعد از جنگ جهانی اول تاسیس شد. این سازمان در ابتدا نام دیگری داشت و بعد از جنگ جهانی دوم نام آن به (آی ال او) تغییر یافت. مقر این سازمان از همان ابتدا در ژنو بود. پس از سرکوبی جناح‌های رادیکال جنبش‌های کارگری مثلاً قتل لوکزامبورگ در آلمان و ...، این سازمان توسط جناح‌های میانه رو اتحادیه‌های کارگری اروپا تشکیل شد. از همان ابتدا سازمان به دو گروه اتحادیه‌های کارگری طرفدار بلوک شرق و اتحادیه‌های کارگری طرفدار سرمایه‌داری و بلوک غرب تقسیم شد. در جریان جنگ جهانی دوم اتحادیه‌ها با دولت‌های خود بر علیه هیتلر متحد شدند و پس از جنگ جهانی دوم به دلیل رشد سوسیالیسم و پیروزی شوروی در جنگ اتحادیه‌های کارگری قدرتمند شدند. در ایران نیز شورای متحده و حزب توده رشد زیادی نمودند و اتحادیه‌های کارگری در سراسر ایران تحت نفوذ چپ‌ها، به تشکل‌هایی مترقی و خواهان حقوق از دست رفته تبدیل شده بودند. اما بعد از ارائه طرح مارشال و سرازیر شدن دلارهای آمریکا جهت بازسازی کشورها، در میان اتحادیه‌های کارگری شکاف ایجاد شد. اتحادیه‌های بلوک شرق در مقابل طرح ایستادند و آن را طرحی استعماری خواندند اما اتحادیه‌های بلوک غرب با دولت‌ها همراه شدند و طرح مارشال را اشتغال‌زا خواندند. همراهی اتحادیه‌های بلوک غرب با دولت‌ها وابستگی اتحادیه‌های بلوک شرق با دولت‌هایشان را تسهیل کرد. واقعیت این است که پس از انقلاب روسیه اتحادیه‌های کارگری به تریج به ابزاری در دست حزب و دولت تبدیل شدند. یکی از اعتراضات تروتسکی نیز در این باره بود که "چرا اتحادیه‌ها به بوروکرات‌ها تبدیل شدند". رهبران اتحادیه‌ها که باید به اعتراض در جهت بازپس‌گیری حقوق کارگران قدم بردارند، به حقوق‌بگیران حزب و دولت تبدیل شدند. طبیعتاً به وجود آمدن یک قشر بوروکرات در میان رهبران اتحادیه‌ها روح تعرض به سرمایه، دیکتاتوری و دفاع از حقوق کارگران را به تدریج کم‌رنگ می‌کرد. بعد از جنگ جهانی دوم نیز نظام سرمایه‌داری تلاش زیادی برای تحت‌نفوذ درآوردن و جذب اتحادیه‌ها انجام داد و تا حدودی نیز موفق بودند. اما در طرف مقابل پاتکی که کشورهایی نظیر

و علاوه بر آن کسانی را که در شکنجه‌های دوره قبل دخالت داشتند را از تعقیب معاف نمود. به این شکل شکنجه در سطح دنیا رسمی شد و هر دو جناح محافظه‌کار و دموکرات نظام سرمایه‌داری به راحتی از کنار این موضوع گذشتند. شوک الکتریکی در تمام قلمروهای آمریکا از جمله عراق، یوگسلاوی سابق و هر کجا که حضور داشتند اجرا شد.

از طرف دیگر نیروهای پلیس در نظام‌های سرمایه‌داری به راحتی دروغ می‌گویند. اخیراً فردی در تظاهراتی که در انگلستان انجام شده بود، کشته شد و علت مرگ این فرد سخته اعلام شد. اما فردی آمریکایی از صحنه ضرب و شتم فرد کشته شده توسط پلیس فیلمبرداری نمود و پس از انتشار فیلم پزشک پلیس مقصر اعلام شد. مواردی از این قبیل نشان می‌دهد که چگونه حقوق بشر به شکل سیستماتیک توسط نظام‌های سرمایه‌داری در حال پایمال شدن است. بنده به خاطر دارم که تونی بلر و همچنین بوش در حدود ۳ یا ۴ سال پیش در اظهارات خود کنوانسیون حقوق بشر را کهنه خواندند. در مورد حقوق کودک نیز میتوان چنین گفت که موارد تصویب شده در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ توسط سران نتولیرالیسم جدی تلقی نمی‌شود. اکنون آمار کار کودکان در دنیا وحشتناک است و در عین حال سران سرمایه‌داری با تاسیس مناطق آزاد تجاری که تعداد آنها به ۲۰۰۰ منطقه می‌رسد به این موضوع دامن می‌زنند. این مناطق آزاد تجاری دقیقاً مصداق بارز نقض حقوق بشر و نقض قوانین و کنوانسیون‌ها می‌باشد. قوانین هیچ کشوری بر این مناطق حاکم نیست و این مناطق از قانون کار پیروی نمی‌کنند برای مثال در منطقه آزاد کیش "هرگونه قرارداد کار منوط به توافق کارگر و کارفرما است" یا زمانی که دولت چین قصد این را داشته تا قوانینی در جهت بهبود وضعیت کارگران کمپانی نایک اعمال کند، کمپانی مزبور اعلام می‌دارد که نمایندگی خود را به تایلند یا بنگلادش انتقال خواهد داد.

اجازه بدهید از منظر دیگری هم به مساله حقوق کارگران بپردازیم. یکی از خواسته‌هایی که همواره جنبش‌های کارگری به دنبال آن بودند امکان تشکیل تشکل‌های مستقل کارگری بوده است. تشکل‌هایی با این وصف هم در سطح ملی و بهم‌بصورت بین‌المللی تشکیل شده است. می‌توان تصور کرد که در این نهادها هم فعالان حقوق کارگر می‌توانند حضور پیدا کنند و هم افرادی که تظاهر به طرفداری

بحث نمایندگی ایران در (آی ال او) که مدتی است به دلیل افزایش فعالیت‌های کارگری در ایران شدت یافته است به کجا انجامید؟ و تحقق این هدف که خانه کارگر نماینده ایران در (آی ال او) نباشد و اتحادیه‌های مستقل کارگری جانشین آن شوند تا چه حد قابل دسترسی است؟

در سال گذشته فعالان بین‌المللی که تماس‌هایی را با ما نیز داشتند تلاش‌هایی در جهت حضور ما انجام دادند. در سال ۱۳۸۲ هیئت مستقلی از کارگران ایران به کنگره کار کانادا دعوت شدند. در آن زمان من و آقای پرویز بابایی به کنگره دعوت شدیم. در کنگره روابطی با اتحادیه‌های کارگری کشورهای دیگر برقرار شد ولی ما به عنوان نماینده از هیچ تشکلی در جمع حاضر نبودیم و مستقل بودیم. در سال گذشته نیز کنگره کار کانادا که هر ۴ سال یکبار برگزار می‌شود از بنده و همچنین نماینده‌ای از شرکت واحد برای شرکت در کنگره دعوت نمود. شرکت واحد به دلیل زندانی بودن آقای اسانلو و تحت تعقیب بودن آقای مددی نماینده‌ای نفرستاد. بنده دعوت را پذیرفتم و از تشکل‌های کارگری و عده‌ای از نویسندگان در جلسه‌ای دعوت به عمل آوردیم. سندیکای هفت تپه نیز به دلیل درگیر بودن در مسائل دستمزدها نتوانست در جمع شرکت نماید. پس از توافقی که انجام شد قرار بر این شد تا بنده و یکی دیگر از دوستان به عنوان نماینده‌های تشکل‌های کارگری ایران در کنگره شرکت کنیم. متأسفانه ویزای ما به دلایل نامعقولی صادر نشد. از طرفی بعداً متوجه شدیم که قرار بر این بوده است که نمایندگان تشکل‌های کارگری که از ایران شرکت می‌کنند برای اولین بار به عنوان نمایندگان مستقل ایران در (آی ال او) شرکت کنند. پس از اینکه ویزای ما صادر نشد از طرف کنگره کانادا با ژنو تماس گرفته شد و از آنجا برای ما دعوت‌نامه ارسال شد. آنطور که خواسته شده بود در هیات نمایندگی ایران یک نماینده مستقل نیز باید حضور می‌داشت چرا که در ماده ۵ اساسنامه (آی ال او) آمده است "نمایندگان مستقل که از طرف دولت تعیین می‌شوند" و اعتراض آنها به این امر بوده که این نمایندگان مستقل نیستند به همین دلیل بنده در آنجا حضور پیدا کردم. متأسفانه از همان ابتدا از جو سنگین حاکم متوجه شدم که شرایط با زمانی که دعوت شدم کاملاً متفاوت است. در حالی که من ۷ دقیقه فرصت سخنرانی داشتم به بنده اعلام شد که شما به عنوان ویزیتور دعوت شدید و پس از پرس و جو اظهار نمودند که دولت

شوروی و چین در مقابل این حرکت نظام سرمایه‌داری انجام دادند موجب شد تا اتحادیه‌های آنان تبدیل به مرتجع‌ترین اتحادیه‌های کارگری شوند. در حال حاضر فدراسیون (WFTU) که اکثراً از کشورهای بلوک شرق تشکیل شده است رابطه بسیار نزدیکی با خانه کارگر در ایران دارد که جزو مرتجع‌ترین جناح‌های اتحادیه‌های کارگریند. (IWT) که در حال حاضر با (IWTC) شناخته می‌شود همان اتحادیه‌های بلوک غرب هستند که در ابتدا با طرح مارشال همکاری نموده بودند اما در حال حاضر اتحادیه‌های بلوک غرب از مبارزات کارگران در کشورهای دیگر بیشتر دفاع می‌کنند و کشورهای بلوک شرق بیشتر تحت نفوذ دولت‌ها قرار دارند. در حال حاضر روی هیچ یک از جناح‌های اتحادیه‌ای نمی‌توان حساب باز کرد اما در بعضی کشورها اتحادیه‌های کمابیش مستقل وجود دارد اما میتوان گفت استقلال به آن معنا که ما به دنبال آن هستیم در سطح جهانی وجود ندارد. حتی در ترکیه که اتحادیه‌های کارگری به رسمیت شناخته شده است به نوعی به تعامل با دولت می‌پردازند. اغلب اتحادیه‌ها سه جانبه‌گرایی به معنای حضور مابنده کارگر، کارفرما و دولت را پذیرفته‌اند. در ایران حتی سه جانبه‌گرایی نیز وجود ندارد به همین دلیل شاید استقلال اتحادیه‌های کارگری در ایران بیشتر باشد چرا که دولت کاملاً آنها را رد می‌کند. از جمله اتحادیه‌های کارگری (CGT) در فرانسه می‌باشد که مرتبط با حزب کمونیست است اما بودجه آن از دولت تأمین می‌شود. اتحادیه‌های کارگری در آمریکا بسیار ارتجاعی است و دولت آنقدر در اتحادیه‌ها نفوذ دارد که به راحتی فعالان کارگری را کنترل می‌کند. کشورهایی نظیر هلند، یونان، فلسطین و بعضی کشورهای آمریکای لاتین نظیر کلمبیا اتحادیه‌های کارگری تقریباً قابل قبولی را دارا می‌باشند. مثلاً در سال گذشته، در کلمبیا نزدیک ۱۶ فعال کارگری ترور شدند و می‌توان گفت در این کشور اتحادیه‌های کارگری یک جبهه آزادی‌بخش است که با راست‌ها می‌جنگند. در بعضی ایالت‌های هند نیز اتحادیه‌هایی هستند که با دولت درگیرند. همچنین احساس نزدیکی اتحادیه‌های کارگری اردن با کارگران ایران جالب توجه است و در ملاقاتی که با نماینده آنان داشتم آگاهی بیشتری نسبت به دیگران را در آنان حس نمودم. در کشورهای عربی وضعیت اتحادیه‌های کارگری به هیچ وجه مناسب نیست و مواجه شدن با یک شاهزاده به عنوان نماینده کارگران آنها تعجب‌برانگیز نیست.

ایران تهدید نموده اگر این فرد سخنرانی نماید اجلاس را ترک خواهیم نمود و فعلا صلاح بر این نیست که با دولت ایران درگیر شویم. به هر حال، (آی ال او) از آن دولتهاست و هیچ گاه از آن کارگران نبوده است. چین نیز چنین تهدیدی نموده بود و حتی اجازه حضور نماینده مستقل خود در جمع را نداده بود. به هر صورت، ما با اتحادیه های کارگری زیادی ارتباط برقرار نمودیم و وضعیت کارگران ایران را اظهار نمودیم. نمایندگان اتحادیه های هلند بسیار همکاری نمودند و نطق بنده را آنها خواندند. آمارهایی از تبعیض های جنسیتی و فشار بر تشکل های کارگری در ایران از جمله مطالب نطق بود. همچنین تصاویر اسانلو در جمع پخش شد و به دیوار نصب شد و بسیاری از اتحادیه های حمل و نقل عکس اسانلو را به سینه آویختند. تمامی اتحادیه ها برای کمک اظهار تمایل نمودند و در جریان هفت تپه نیز هر اطلاعیه ای که منتشر نمودیم، در سطح بین المللی پخش نمودند. ارتباط ما با اتحادیه های کارگری به همین صورت است که آنها اطلاعیه ها، اخبار زندانی ها و موارد دیگر را در سطح بین المللی و رسانه ای منتشر می نمایند برای مثال دیروز یکی از مسئولین حقوق بشر تماس گرفتند و اظهار نمودند قصد اعتراض از طریق (آی ال او) را دارند تا فشار از روی شما برای برگزاری مراسم اول ماه می برداشته شود...

پیش نویس اصلاحیه قانون کار؛ چرا و با چه

اهدافی؟

گفت و گو با عبدالله وطن خواه

کانون مدافعان حقوق کارگر - بعد از ماه ها اخبار گوناگون در مورد تغییر قانون کار، بالاخره پیش نویس اصلاحیه قانون کار ابتدا به صورت خصوصی برای عده ای از اعضای شوراها ی اسلامی کار و خانه کارگر ("شرکای اجتماعی" دولت) ارسال شده بود تا یک نظر سنجی در باره ی آن انجام شود و برای ارائه متن نهایی به مجلس جهت تصویب یک مهلت دو ماهه قرار دادند. اما این اصلاحات به گونه ای بود که اعتراضات بسیاری را حتا از جانب همان به اصطلاح "شرکای اجتماعی" به دنبال داشت. در جریان این اعتراضات، پیش نویس اصلاحیه در سطح وسیع تری پخش شد و بخشی از تشکل های مستقل کارگری نیز در مورد آن اظهار نظر کردند و در نهایت مهلت ارائه ی آن به مجلس تمدید شد.

با توجه به تهاجم همه جانبه سرمایه داری علیه کارگران و نیروی کار و هم چنین مبارزات گسترده کارگران در سراسر جهان علیه نظام سرمایه داری ، و این که مساله تغییر قوانین و بازپس گیری بخش های حمایتی این قوانین از کارگران، در سراسر جهان در دستور کار سرمایه داری است، ضرورت دارد هر چه بیشتر مساله تغییر قانون کار بررسی شود. به دنبال مقالات و بحث هایی که قبلا در این رابطه داشته ایم گفت و گوی زیر موضوع را از زوایای دیگر مورد موشکافی قرار می دهد.

سوال: آقای وطن خواه، ضمن تشکر از شرکت شما در این مصاحبه، همان طور که می دانید قانون کار تا کنون چند بار دستخوش تغییر شده است. هر چند یک بار مفادی از آن تغییر کرده و یا تبصره هایی به آن اضافه می شود. در حرکت اخیر، وزارت کار اصلاحیه ای را به صورت غیر

شورای‌های اسلامی کار به دلیل قرار گرفتن در شرایط خاص آن زمان توانستند با منتفی کردن خیلی از شوراها دیگر، در قانون کار هم وارد شوند. ILO این قانون را قبول نداشت که بر اساس آن، نماینده کارفرما نیز می‌تواند در شوراها اسلامی کار (در کارخانه‌های بالای ۵۰ نفر) وارد شود. ILO می‌گوید که تشکل باید کارگری باشد و غیر از کارگران کسی در آنجا نباشد.

در گذشته کاریکاتوری بود که فردی را در حال غذا خوردن نشان می‌داد، مقداری از غذایش به زمین می‌ریخت و عده‌ای از آن می‌خوردند اما امروزه سرمایه داران تمام تلاش خود را می‌کنند که با ننگ داشتن دستی به زیر قاشق چیزی بر زمین نریزد تا کسی نتواند آن را بخورد. هدف فشار آوردن برای تغییر قانون کار نیز همین است. در ابتدا کارگاه‌های ۵ نفره از شمول قانون کار خارج شدند، مانند کارگاه‌های قالی بافی و حجره‌های بازار و غیره، با این توجیه که رعایت قانون کار برای آنها صرف نمی‌کند و این بورژوازی خاصی که شامل پلاسازان و بزازان و غیره نیز می‌شد با توجه به اینکه انسجام و تشکل و پول و نفوذ دارند، حرف خود را پیش بردند. برعکس کارگران هیچ کاری نتوانستند انجام دهند، زیرا تشکل ندارند. هر گونه حرکتی که برای ایجاد تشکل انجام داده‌اند، مساوی بوده است با سرکوب، از شرکت واحد گرفته تا هفت تپه و...

بورژوازی ما در مقابل بورژوازی برتر به بسترسازی برای مصرفی کردن جامعه متعهد شد. ۶ سال است که مشغول نوشتن قانون کار می‌باشند. من که در مجمع نمایندگان کارگری هستم، ۶ ماه به دنبال این بودم که پیش نویس آن را پیدا کنم که پیدا نکردم و دست آخر نیز نسخه‌ای از آن به دست ما رسید که زیر آن نوشته شده بود: "غیر قابل استناد". یعنی حتماً اگر من از آن ایرادی گرفتم، این ایراد به آن قانون نوشته شده‌ی "غیر قابل استناد" باشد.

قانون کار فعلی، با تمام نواقص آن، در سال ۶۷ توسط مجمع تشخیص مصلحت تصویب شد. اولین کارکرد تشکیل مجمع تشخیص نظام قانون کار بود. تحت شرایط آن دوره که کارگران نیروبی داشتند، این قانون آمد. در شرایط جنگ که به نیروی کارگران برای تامین جنگ نیاز بود و هنوز نقش کارگران در بستن شیرهای نفت در انقلاب فراموش نشده بود. علی‌رغم این که این قانون هیچ چیز نداشت اما کارگران

رسمی منتشر کرده است. به نظر شما چه ضرورتی برای اصلاح مجدد آن از جانب دولت وجود دارد؟

وطن خواه: موضوع صحبت، قانون کار است. از سال ۸۵ ایران به دنبال کسب عضویت در سازمان تجارت جهانی بود و با پوشیدن کفش‌های آهنی موضوع را دنبال می‌کرد. بعد از ۱۹ بار رد شدن و ۹ سال دودیدن نهایتاً ایران در سال ۸۶ به عنوان عضو ناظر WTO برگزیده شد. WTO همانطور که از اسمش پیداست مال کسانی است که چیزی دارند تا تجارت کنند. صنعتی دارند و نه کشوری مثل ما که از نظر صنعت تنگ دستند ولی از نظر مواد اولیه و خام فراخ دست، و چون نمی‌توانند فرآورده‌های نفتی را در همین جا تولید کنند، نفت به خارج رفته و تبدیل به مشتقات آن شده و دوباره به کشور بر می‌گردد. واقعیت تلخ این است که شرط و شروطی که نظام سرمایه‌داری توسط بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای عضویت ایران گذاشته بسترسازی‌های عضویت ایران در WTO بود. در اجلاس گذشته ILO، ایران به عضویت هیات مدیره این دوره از اجلاس ILO نیز برگزیده شد و در این مسیر از هند و روسیه که هنوز در لیست انتظار هستند جلو افتاد. به این ترتیب ایران اکنون گروه کاری خود را در WTO انتخاب کرده است.

از جمله ایرادهایی که نه نظام سرمایه‌داری که سرمایه داران داخلی نیز بر قانون قبلی می‌گرفتند این است که قانون کار فعلی آنقدر از کارگران حمایت می‌کند که مانع از سرمایه‌گذاری سرمایه داران می‌شود. با توجه به این که علیرغم این همه خصوصی سازی‌های گسترده، باز هم در واقع بیشتر اقتصاد ما دولتی است و کارفرمای تعدادی از کارگران ما دولت است پس بنابراین قانون کار باید قانونی باشد که دولت هم بتواند توانمندی اجرا و پرداختش را داشته باشد یعنی برایش صرف کند که پرداخت کند. بر این اساس از ابتدا آنها می‌گفتند که یکی از ایرادات اصلی عدم رشد سرمایه در جامعه و عدم سرمایه‌گذاری و ایجاد کار (کارآفرینی) به علت مانع شدن قانون کار است. به این دلیل که می‌گفتند من زن خودم را راحت تر می‌توانم طلاق دهم تا اینکه کارگرم را اخراج کنم. در جامعه‌ی ما هیچ تشکل کارگری واقعی وجود ندارد و تنها چیزی که وجود دارد و منبعث از انقلاب بهمن بود، این است که

بسترسازی برای عضویت در WTO آن هم طبق فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول.

سوال: ILO و WTO چه موارد مشخصی را از دولت ایران برای تغییر قانون کار خواسته‌اند؟

وطن خواه: WTO چند مشخصه گذاشته است مثل هدفمندی یارانه‌ها. بنا بود آن دولتی که محبوبیت بیشتری دارد و زمانی که تولید ناخالص ملی افزون‌تر است و زمانی که آزادی‌ها بیشتر است اقدام به این کار شود تا مردم کمربندهایشان را محکم‌تر ببندند و جهت آزادسازی قیمت‌ها یا به قول معروف "هدرمند کردن" یارانه‌ها، اقدام گردد ولی در ایران این اقدامات با شدت انجام گرفت.

به نظر من هدف از این کار افزایش سپاه بیکاران است. ولی مشخصا در باره‌ی اینکه بانک جهانی چه توصیه‌ای کرده من این را در رابطه با گفت و گویی که آقای وطن پور از انجمن کارفرمایان مشخصا می‌گویند، اشاره می‌کنم یا آقای غنی نژاد، همان کسی که ادعا کرده بود که کارگران ما تنبلند، (در حالی که باید به او گفت حتماً تنبالت را هم من کارگر درست کرده‌ام. در حالی که تو توسط بورژوازی ساپورت می‌شوی در حالی که ما کارگران فاقد هر گونه تشکلی برای دفاع از خویش هستیم.)

قانون کاری که جدیداً آماده می‌شود حتماً بسیار چپاولگرانه‌تر از قانون کار گذشته می‌باشد که در آن برخی از معاهده‌های بین‌المللی رعایت شده بود. حالا من دقیقاً نمی‌دانم که چه شرایطی را برای ایران مشخص کرده‌اند ولی یکی از مواردی که همیشه بورژوازی ایران مطرح می‌کرد این بود که قانون کار دست و پا گیر است و نمی‌توان کارگر را راحت اخراج کرد. بورژوازی هم می‌گوید که من می‌خواهم کارگر بهره‌وری داشته باشد ولی معنی بهره‌وری برای کارگر استثمار بیشتر است نه به معنای کار دقیق. و مشخصاً خواست سه تفنگدار (صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و WTO) کاهش قوانین کار است.

سوال: نمایندگان کارگران که در شورای عالی کار شرکت می‌کنند تا چه اندازه نماینده‌ی واقعی کارگران هستند و تا چه اندازه در آنجا از حقوق کارگران دفاع می‌کنند؟

خوشحال بودند که دیگر کارفرما نمی‌تواند آنها را بیرون کند زیرا اگر بخواهد کارگری را اخراج کند، حداقل شورای اسلامی کار باید نظر بدهد و کارگر هم می‌تواند حرف خود را بزند و در صورتی که واقعا کارگر کم کاری کرده باشد می‌تواند او را اخراج کند و نه اینکه کارفرما بدون دلیل کارگر را اخراج کند. کارگران علی‌رغم فصل ۶ قانون کار که اجازه‌ی تشکل را نمی‌دهد، خوشحال بودند و اعتراض آنها تنها به فصل ۶ بود.

البته همه‌ی تغییرات در جهت خواسته‌های سرمایه‌داری جهانی است. شورای حل اختلاف دارای ۹ عضو بود (سه نماینده از کارفرمایان، سه نماینده از دولت و سه نماینده از کارگران) با اینکه برتری با نمایندگان کارفرما و دولت بود، ولی در این پیش‌نویس دونفر به نمایندگان دولت در شورای کار اضافه کردند و این بسترسازی برای عضویت در WTO است. اکنون باید به جای "قانون کار" به آن "قانون کارفرمایان" گفت. زیرا برای کارگران هیچ مزایایی جز بستن دست و پا را ندارد. حتماً کارگر باید در کارش مهارت داشته باشد و اگر فاقد مهارت باشد باید سه سال به عنوان کارورز در فنی و حرفه‌ای با کمترین حقوق آموزش ببیند. هیچ جای این پیشنهاد ۷۴ ماده‌ای به نفع کارگر نیست. به جز یک مورد که کارفرما باید فوق‌العاده سختی کار را بپردازند آن هم در کارگاه‌هایی که طرح طبقه بندی به اجرا در نیامده است و با تشخیص شورای عالی کار این عمل انجام می‌شود.

گفت: زور در بازوی من

کالای بنجلی ست

که به تاراج هم -

نمی رود.

گفتم:

از سایه ی توست

برغارت خود -

خنده می‌زنیم.

سپاه بیکاران یکی از ابزارهایی است که حاکمیت‌های سرمایه‌داری از آن علیه کارگران استفاده می‌کنند. بنابراین قانون کار چیزی نیست جز

بازسازی و نوسازی صنایع که توسط شورای نگهبان ارائه شده بود کارگران رسمی در ۲۵ سال بازنشسته شده و یا بازخرید شدند متأسفانه این مساله مورد استقبال کارگران نیز قرار گرفت. کارگران نیز به دلیل ناآگاهی با گرفتن سنوات خود حاضر به بازخرید شدند و بازنشستگی ۲۵ ساله اکنون علی‌رغم این قانون اجرا نمی‌شود و منوط به بعد از سال ۹۴ شده است. در نتیجه قراردادهای موقت در این پیش‌نویس به طور کامل تثبیت شده و تقریباً قرارداد رسمی برچیده می‌شود.

از نظر امنیت شغلی با حذف شورای اسلامی کار و قرار دادن کمیته‌های انضباطی و دادگاه کار که ترکیب آنها طوری چیده شده است که نماینده‌ی کارگری در آن نباشد، اخراج کارگران آسان‌تر شده و امنیت شغلی کاهش یافته است.

سوال: در این پیش‌نویس در مورد بیمه بیکاری و تامین اجتماعی چگونه برخورد شده است؟

وطن خواه: در این زمینه‌ها برخورد خاصی نداشته است و به این حوزه‌ها دست‌اندازی نشده است.

سوال: در مورد آزادی حق تشکل؟

وطن خواه: از قبل کارگران خواستار تجدید نظر در فصل ششم قانون کار بودند. با توجه به تعهدات ایران در ILO و معاهده‌هایی که امضا کرده است الزام آور هستند و یکی از این تعهدات تشکیل تشکل‌های کارگری است یعنی کارگران باید آزادی ایجاد تشکل داشته باشند با هر نامی و این تشکل‌ها باید کارگری باشد و نمایندگان مدیریت و دولت در آن نباشند برای ایجاد آنها نیازی به اجازه و ثبت نباشد. ولی در پیش‌نویس جدید نیز تمام سخت‌گیری‌های سابق برای ایجاد تشکل‌های کارگری برقرار است.

سوال: در مورد مکانیسم تعیین حداقل دستمزد چطور؟

وطن خواه: بر اساس قانون کار فعلی تمام کارگرانی که شامل قانون کار می‌شوند، البته بسیاری از کارگران به دلایل مختلف از جمله سقف عددی کارگران یک واحد و غیره از شمول قانون کار خارج شده‌اند. در قانون کار جدید پیشنهاد شده که میزان عیدی را نیز شورای عالی کار

وطن خواه: در راستای اصلاح قانون کار، دولت ایران با توجه به اختلافی که با خانه‌ی کارگر دارد، خودش به کارخانه‌ها بازرسی می‌فرستد تا پرس و جو کند که آیا آنها تشکلی دارند یا خیر. بعد بخش‌نامه می‌دهد که شما فلان روز جلسه بگذارید ما می‌خواهیم ببینیم نماینده کارگر انتخاب کنیم و در جلسه‌ای که گذاشته می‌شود کارگران معمولاً آن کسی را که احساس می‌کنند که می‌تواند جوابگوی آنها باشد به نمایندگی انتخاب می‌کنند. ولی این که این نمایندگان بتوانند کارآیی و دستاوردی برای جامعه‌ی کارگری داشته باشند، در نظرخواهی‌ها ماهیت آنها آشکار می‌شود که این نمایندگان ساخته‌ی دولت و بورژوازی هستند. می‌توانم بگویم که تا کنون هیچ دستاوردی نداشته‌اند.

سوال: مهم‌ترین تغییراتی که در پیش‌نویس قانون کار جدید آمده به نظر شما چیست و چه مواردی را می‌خواهد اصلاح کنند؟

وطن خواه: این قانون ۴ مورد مشخص دارد. اولاً در بخش تشکل‌ها: دولت فعلی ایران خانه‌ی کارگر را دائماً تخطئه کرده است. شورای اسلامی کار را نیز که نقش حکمیت داشته است در این پیش‌نویس از بین برده‌اند. نمایندگان دولتی را در هیات‌های حل اختلاف بیشتر کرده‌اند خنده‌دارترین مورد در باب ماده ۴۴ است که مربوط به عیدی است. تا الان کارفرما ۲ ماه عیدی می‌داد به شرطی که از سقف ۲ برابر حقوق کمتر و از ۳ برابر آن بیشتر نباشد. در قانون جدید می‌گوید که شورای عالی کار می‌تواند این مقدار را با توجه به شرایط اقتصادی تعیین کند و به کارگران قراردادی ده درصد بیشتر داده می‌شود که خود این هم تبعیض در پرداخت است که مغایر با قوانین ILO است. در این قانون واژه سندیکا از مقابل تشکل صنفی نیز حذف شده است.

سوال: برخورد قانون کار جدید با مساله‌ی امنیت شغلی و قرارداد موقت چگونه است؟

وطن خواه: از سال ۷۴ تا امروز پس از اعلام تعدیل اقتصادی توسط آقای رفسنجانی، مشخصاً موسسات کاربایی آرام آرام نسج یافته و جان گرفتند و بنابراین پس از سال ۷۴ کارگران قراردادی در راستای استقرار کامل‌تر بورژوازی پدید آمدند و مشخصاً بعد از جنگ T کارگران رسمی آرام آرام درصد خود را از دست دادند و الان اکثر کارگران، در حدود ۸۵ تا ۹۰ درصد کارگران، قراردادی شده‌اند. همین‌طور بر اساس ماده‌ی ۹

سوال: چطور می‌شود که مبارزه برای خواست‌های روزمره را به مبارزات کلی کارگری پیوند زد؟

وطن خواه: واقعیت تلخ و ملموس این است که کارگران در اثر ناآگاهی به خاطر دریافت یارانه‌ی نقدی دارای احساس رضایت هستند و فاقد این تحلیل هستند که این کار بر اساس دستور بانک جهانی انجام شده است.

سوال: آیا ارتباطی بین هدفمند کردن یارانه‌ها و تدوین قانون کار جدید وجود دارد؟

وطن خواه: این قبیل اقدامات به نظر من با هدف بسترسازی برای استقرار کامل‌تر سرمایه‌داری جهانی و ایجاد واکنش‌های لازم برای این بسترسازی است. به دلیل ناآگاهی طبقاتی کارگران که ناشی از عوامل زیادی از قبیل سرکوب است، عکس‌العمل حادی شاید نبینیم.

سوال: چگونه می‌توان در این شرایط از مخالفت‌های خانه‌ی کارگری‌ها به نفع کارگران استفاده کرد؟

وطن خواه: آنها (خانه‌ی کارگر و شورای اسلامی کار) مخالف خصوصی‌سازی نیستند و آنان با شکل اجرای آن به صورت لجام‌گسیخته مخالفند و می‌گویند باید کمی تلطیف شود و معتقدند که باید سر کارگر را با پنبه برید. در عرصه‌ی عمل کارگران باید آگاهی پیدا کنند که خانه‌ی کارگر نماینده‌ی آنها نیست ولی باید از خلل و فرج این جریان‌ها به نفع کارگران استفاده کرد.

سوال: با توجه به اینکه شورای اسلامی کار در قانون کار جدید حذف می‌شود آیا می‌توان بر اساس این موضوع با آنها اتحادی ایجاد کرد؟

وطن خواه: خیر به دلیل آنکه آنها ماهیتاً مخالف خصوصی‌سازی نیستند و با سرمایه‌داری مخالفت طبقاتی ندارند. با شما در هیچ امر مشخصی همکاری نمی‌کنند بنابراین نمی‌شود با آنها اتحادی ایجاد کرد.

سوال: به نظر شما مبارزه با سرمایه داری از کانال مبارزه برای اموری مانند حق اعتصاب و حق تشکل می‌گذرد؟

وطن خواه: به نظر من حتماً بخشی از قضیه از همین کانال است و بخشی از آن ستم‌های دیگر سرمایه داری است مثل ستم بر کودکان و

تعیین کند که ترکیب شورای عالی کار را نیز تا حد ممکن از عناصر کارگری خارج کرده اند تا همواره به نفع سرمایه‌دار جهت‌گیری کند.

سوال: با توجه به اینکه قانون کار فعلی دارای نواقص بسیاری است ولی تصویب آن نیز سال‌ها طول کشید و وزیر کار آن زمان، آقای توکلی (نماینده‌ی فعلی مجلس) مخالف تصویب آن بود و معتقد بود که اصلاً نیازی به قانون کار نیست. فکر می‌کنید که این قانون کار جدید از نظر اجرایی در شرایط فعلی که فشار یارانه‌ها هم هست چگونه خواهد بود؟

وطن خواه: بر اساس برداشت من قانون کار فعلی ما هنوز بخش‌هایی دارد که در صورت اجرا بخشی از منافع کارگران را تامین می‌کند. ولی قانون کار جدید بسیار ارتجاعی‌تر است و اگر تشکلی نیز تشکیل شود به گونه‌ای است که بتوان آن را مهار کرد. اجرای قانون کار جدید ممکن است، زیرا در ایران سپاهی از بیکاران وجود دارد. نکته‌ی مهم این است که برای بسترسازی عضویت در WTO باید موانع کارآفرینی در ایران حذف شود که مساله حقوق کارگران تنها یکی از این موانع است.

پس این قانون به دلیل وجود سپاه بیکاران و عدم وجود تشکل‌های کارگری اجرا می‌گردد و یکی از ابزارهای کارگران برای چانه‌زنی که اعتصاب است به دلیل این بیکاری عظیم قابل اجرا نیست. در نتیجه می‌خواهند کارگران را مجبور کنند به این قانون تن بدهند.

سوال: چگونه می‌توان این وضعیت را تغییر داد؟

وطن خواه: تشکل. چاره‌ی رنجبران وحدت و تشکل است. به طور کلی با توجه به اینکه بحران‌های سرمایه‌داری دیگر از حالت ادواری به دائمی تبدیل شده اند چاره‌ی کار تغییر این وضعیت به طور کلی است: یا سوسیالیسم است یا بربریت و این مساله را هم در اعتراضات سراسری به سرمایه داری و نظام وال استریت مشاهده می‌کنیم.

سوال: در حال حاضر و در کوتاه مدت چه باید کرد؟

وطن خواه: مبارزه برای اموری مثل میزان دستمزد و یا ساعات کار و غیره... می‌تواند وجود داشته باشد.

مصاحبه با آقای وحید فریدونی

راننده اخراجی شرکت واحد و عضو سندیکای رانندگان شرکت واحد
تهران و حومه ۱۲ دی ۱۳۹۱

- با سلام و تشکر از این که در این مصاحبه شرکت کرده‌اید. شنیده‌ایم
شما اخیراً اخراج شده‌اید در صورت امکان علت آن را توضیح دهید؟

من سختم را با این مساله آغاز می‌کنم که حق خواهی و حق طلبی
متأسفانه در کشور ما بهای سنگینی دارد. فعالان کارگری (که تعدادشان
نسبت به کل کارگران زیاد نیست) همواره به خاطر آن که خواهان حق
و حقوق کارگران هستند، مورد تهاجم عوامل کارفرمایان قرار می‌گیرند
و حتا به خاطر آن که از حق و حقوق قانونی کارگران دفاع می‌کنند و
همان حقوق مطرح در قانون را می‌خواهند، باز هم در هر فرصتی مورد
حمله و تحت ستم نهادهای وابسته به کارفرمایان قرار می‌گیرند.
در پرونده سازی برای من، مشکل از آن جا آغاز شد که پیگیر اجرای
ماده ۵۲ قانون کار شدم. ماده ی ۵۲ قانون کار در مورد مزایای شغلی
سخت و زیان آور است. این ماده دو تبصره دارد که تبصره ی ۲ آن
آیین نامه ی ۲۰ بندی برای دریافت مزایای سختی و زیان آور شغلی در
نظر گرفته که بند ۱۸ آن کمیته ای شامل ۱۴ نفر است که با حداقل ۷
عضو می‌تواند تشکیل شود. لازم به ذکر است که این کمیته از زمان
تصویب قانون کار توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام هنوز اجرایی
نشده است. با اداره ی کار و امور اجتماعی استان در این مورد مکاتباتی
داشتم که مراحل آخر خود را طی می‌کند. در طی این پیگیری ها برای
اجرای این ماده در شرکت واحد بارها از سوی مدیران تهدید شدم که:
"بهای این پیگیری هایت را پرداخت خواهی کرد."
در ضمن این پیگیری ها بود که پرونده ای برای این جانب درست
کردند که به تعمیر موتور یک اتوبوس مربوط می‌شد. در این پرونده من
متهم به اهمال کاری در نگهداری از اتوبوس شدم.
در مورخ ۱۴ خرداد ۹۱ به دلیل افتادن تمسه پروانه و جوش آوردن
اتوبوس شماره ۳۲۷۸۷ با امداد شرکت تماس داشتم. اتوبوس به
تعمیرگاه اعزام شد که پس از چند روز اعلام شد موتور آن کاملاً گیرپاژ
کرده و باید تعمیر اساسی شود. در تاریخ ۶ تیر ماه اتوبوس از تعمیرگاه
خارج شد. در تاریخ ده تیر همراه با راننده اصلی و چند نفر دیگر از

زنان و... اگر نیروی کار متشکل باشد و سایر تشکل های مستقل زنان و
دانشجویان و نهادهای حمایت از کودک و محیط زیست و... وجود داشته
باشند، همه‌ی آنها باید برای به دست آوردن حقوق خود مبارزه کنند و با
جنبش جهانی ضدسرمایه داری همراه شوند.

سوال: به نظر شما برای یک قانون کار خوب می‌توان به صورت قانونی
مبارزه کرد؟

وطن خواه: از طریق مبارزات "بی‌خشونت" و قانونی نمی‌توان یک
قانون کار مترقی را بدست آورد.

سوال: با توجه به اینکه بر اساس قانون کار جدید ده درصد به کارگران
قرارداد موقت پرداخت می‌شود و با توجه به خالی بودن جیب کارگران
موقت چگونه می‌توان شعار مخالفت با قرارداد موقت را سر داد؟

وطن خواه: باید به کارگر موقت توضیح داد که موقت بودن قرارداد،
کارگر را از بسیاری از حمایت‌های قانونی محروم می‌کند و در واقع این
ده درصد اضافه رشوه‌ای است برای محروم کردن کارگران از آن حقوق.

سوال: چه شعارهایی به جز لغو قرارداد موقت برای کارگران ملموس
است و می‌توان از آنها شروع کرد؟

وطن خواه: موقتی بودن قرارداد امنیت شغلی را از بین می‌برد. حق
ایجاد تشکل و اجرای همین قانون کار فعلی با اصلاح فصل ششم آن.
یعنی حق دفاع از خواسته های اولیه و انسانی می‌تواند به صورت کوتاه
مدت راه گشا باشد.

سوال: در پایان اگر پیامی برای کارگران دارید بفرمایید.

وطن خواه: مبارزات کارگران و زحمتکشان در ایران در برابر سرمایه
داری جدا از مبارزات کارگران و زحمتکشان در برابر سرمایه داری جهانی
نیست. خوشبختانه امروز مردم در سراسر جهان علیه نظام سرمایه داری
به پا خواسته‌اند. ما نیز به عنوان جزئی از طبقه ی کارگر جهانی باید
مبارزات خودمان را با آنها پیوند دهیم و این نظام ضد انسانی سرمایه
داری را از میان برداریم.

ایم، مربوط به کسر ۳ درصد حقوق کارکنان به اضافه معادل آن و واریز به صندوق ذخیره شهرداری از تاریخ ۸۷ است که متاسفانه فقط ۶ ماهه دوم سال ۹۰ واریز شده است که صندوق بابت واریز مبلغ یاد شده سود روز شمار پرداخت می‌کند. پیگیری ما آن بود که این مبلغ هنگفت در چه حسابی بوده و سود آن چه شده است؟ - اگر ممکن است در مورد خواسته‌های دیگر رانندگان که منجر به تجمع ۲۰۰ نفره آنان جلوی شورای شهر شده هم توضیحی بدهید؟ اعضای فعال سندیکا به همراه عده‌ای از نمایندگان در یک سال اخیر پیگیری رفع تبعیض در مورد پرداخت حقوق به کارکنان شهرداری بودیم که از آن جمله شهرداری و مسئولان آن، بارها اعلام کرده‌اند که شرکت واحد زیر مجموعه آن است. در نتیجه باید از امکانات و مزایای شهرداری بهره‌مند شوند. در همین رابطه فعالان کارگری در شرکت واحد طوماری را امضا کردند که با امضای چند هزار نفر از کارکنان این شرکت تسلیم مقامات شهرداری شد و در آن خواستار یکسان شدن حقوق و مزایای کارکنان شرکت واحد با سایر پرسنل شهرداری شدند. از جمله ده درصد افزایش دستمزد که بیش از سه سال است که کارکنان شهرداری از آن برخوردار شده‌اند. و حق مسکن چند صد هزار تومانی و پاداش آخر هر شش ماه می‌باشد. بارها با مسئولان شهرداری نامه نگاری شده است در حدود ده ماه پیگیری مستمر اعضای فعال سندیکا باعث شد شهرداری از اصول غیر قانونی خود عقب نشینی کند. - آیا تجمع ۲۰۰ نفره هم در این رابطه بود؟ این تجمع مربوط به کل خواسته‌های کارگران شرکت واحد می‌شد. در تاریخ ۱۲ تیر ماه عده‌ای از رانندگان با تجمع در ساختمان ۱۸۸۸ خواهان پاسخ‌گویی مسئولان شرکت واحد به خواسته‌های خودشان بودند.

- آینده سندیکای شرکت واحد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سندیکا دیگر یک فرد یا چند نفر نیستند. بلکه خواسته‌های سندیکای واحد در میان رانندگان همگانی شده است و بخش وسیعی از این کارگران با حقوق کارگری و قوانین کار آشنا هستند. چیزی که قبل از ایجاد سندیکا وجود نداشت. در نتیجه دیگر امروز نمی‌توان سندیکا را با دستگیری و یا اخراج چند نفر متوقف کرد.

همکاران مشاهده شد که موتور اتوبوس اصلاً باز نشده است. چون آثاری از آچار بر روی پیچ‌ها نبود و گل و لای و جرم روی موتور شسته نشده بود. در تاریخ ۱۱ تیر همراه با آقایان صالح آبادی (رییس حراست) نیسانی (مدیر سامانه یک) و مسئول واحد فنی آقای ذوالقدر همگی ناظر به باز نشدن موتور بودند، متنی را که همکاران به عنوان شاهد امضا کرده بودند به مدیریت آقای سنندجی ارائه دادم. لازم به ذکر است که یکی از افراد امضاکننده آقای حسین رحیمی از اعضای اصلی شورا می‌باشد. چون مجموعه تعمیرگاه و مدیریت زیر سوال رفت متاسفانه علیه این جانب جبهه واحدی تشکیل شد. چنانکه عکسی که در هنگام بازدید افراد ذکر شده از موتور اتوبوس گرفته شده بود، توسط حراست از دوربین پاک شد و هر کدام خلاف واقع حرف زدند. در نتیجه سه بار کمیسیون نتوانست مدرکی دال بر تعمیر اتوبوس ارائه دهد که در آخرین کمیسیون خسارت از مبلغ سه میلیون و چهارصد هزار تومان به ۳۰۰ هزار تومان کاهش داده شد که اینجانب قبول نکردم. - پرونده‌ی اخراج شما در چه وضعیتی قرار دارد و برای پیگیری آن تا به حال چه اقداماتی انجام داده‌اید؟

هیات تشخیص حکم به اخراج داده با توجه به این که نظریه مثبت شورا که طبق ماده ۲۷ قانون کار و تبصره ۲ باید نظر شورا قبل از حکم کمیته انضباطی باشد. در صورتی که در پرونده‌ی من نبوده است و حتا هیات تشخیص گفته است که اگر مدارک لازم را نیاورند حکم به بازگشت به کار می‌دهند. در حالی که آن‌ها نتوانستند مدارک لازم را ارائه دهند، اما به نظر می‌آید که با اعمال نفوذ حکم اخراج را داده‌اند. علاوه بر آن در هیات حل اختلاف مدارکی را ارائه دادم که نشان می‌داد تا افرادی که در ذیل حکم شورا را امضا کرده‌اند قبل از آن که به عضویت شورا انتخاب شوند این حکم را امضا کرده‌اند که این یک تخلف محسوب می‌شود و مطابق ماده ۲۰ آیین‌نامه انتخابات شوراهای باید نام اعضای شورا در وزارت کار ثبت شده باشد تا شخصیت حقوقی داشته باشند درحالی که چنین امری صورت نگرفته است و افرادی که زیر حکم اینجانب را امضا کرده‌اند به عنوان عضو شورا دارای شخصیت حقوقی نبوده‌اند.

- آیا موارد دیگری هم بوده است که رانندگان شرکت واحد آن را پیگیری کرده باشند و خواهان حقوق خود شوند. مورد دیگری که ما با مراجعه حضوری نزد مدیریت آن را پیگیری کرده

مصاحبه با آقای پرویز بابایی جنبش کارگری و کودتای ۲۸ مرداد

امیرعباس آزرمنوند

۳۱ مرداد ۱۳۹۲

پرویز بابایی نویسنده و مترجم و یکی از فعالان کارگری در ۵۰ سال گذشته است. او که در آن سال‌ها ابتدا از کارگران راه‌آهن بود، همواره از فعالان ضد کودتا بود و از نزدیک شاهد این روزها و رویدادهای پس از کودتا است. مصاحبه زیر در این موضوع و خاطرات وی در آن دوره است. باتشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید، بحث را با این سوال آغاز می‌کنیم. آقای بابایی به نظر شما کودتای ۲۸ مرداد اساسا با جنبش کارگری چه کرد؟

در ۲۸ مرداد عمده هدف سرکوب حزب توده بود. عمدتا چون حزب بعد از ۳۰ تیر با مصدق همراه شده بود. بعد از ۲۸ مرداد عده‌ای از مخالفان ایدئولوژیک می‌گویند حزب شرکت نداشت در حالی که من خودم شاهد بودم که حزب بالاخص در محلات کارگری سازماندهی تظاهرات می‌کرد. در نتیجه می‌توان گفت جنبش کارگری با مصدق همراه بود، به خصوص پس از سی تیر.

در ۲۸ مرداد رژیم خواستار ضربه به حزب بود. حزب نیز بعد از ۲۸ مرداد بعضی تجمعات موضعی خود (خودمختار در هر بخش) می‌گذاشتند. همه منتظر عملی از سوی حزب توده بودند. امثال شریعتی، دکتر پیمان نیز منتظر عملی از سوی حزب بودند. نیروی سومی نیز کمی نفوذ بین طبقه‌ی کارگر

امروزه دیگر نمی‌توان رانندگان واحد را مجبور کرد که به افراد خاصی برای نمایندگی شورا و غیره رای دهند. همه‌ی این‌ها کار سندیکا است. امروز سندیکا در شرکت واحد نهادینه شده است. - به طور کلی چشم انداز زندگی کارگران و مطالبات آنان را چگونه می‌بینید؟

امروزه بسیاری از کارگران نسبت به گذشته آگاه شده‌اند. تعداد قابل توجهی از کارگران به حقوق صنفی و قانونی خود آشنا هستند و می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند. در گذشته شوراهای اسلامی و حراست در تمام ارکان های دولتی و خصوصی به گونه‌ای رفتار می‌کردند که کارگران از آن‌ها وحشت داشتند. ولی امروزه در میان تعداد قابل توجهی از کارگران این ترس فرو ریخته است. شاید زمانی اگر کسی به حراست احضار می‌شد دیگران از او فاصله می‌گرفتند ولی امروز در میان کارگران چنین امری نیست کسی که به حراست احضار می‌شود شاید محبوب تر هم باشد. هر چند نمی‌توان منکر شد که هنوز اکثریت کارگران به دنبال همان افزایش حقوق و بهتر شدن وضع زندگی شان هستند و کمتر به مسایل صنفی و هم بستگی کارگری و ضرورت ایجاد تشکل مستقل می‌اندیشند. اما این افراد هر روز در حال کاهش هستند و بر عکس افراد آگاه در میان کارگران رو به افزایش هستند. - به نظر شما چرا مسئولان در پاسخگویی به خواست کارگران اهمال می‌کنند و حاضر نیستند به خواسته‌های قانونی و حقوقی کارگران تن دهند.

در وهله‌ی اول منافع خودشان در خطر می‌افتد. لازم است یادآور شویم که اکثر مدیران و مسئولان در نوع مدیریت خود فقط تعدیل در هزینه‌ها را در نظر می‌گیرند و هیچ ارزشی برای نیروی انسانی قائل نیستند. چون یا اعتقادی به آن ندارند یا اصولا دانش آن را ندارند. دوم آن که پیروی از قانون، یعنی تشکل‌های مستقل و نظام مند شدن روابط کارگری و کارفرمایی، تا جایی که حداقل به اصول برابری بین کارگر و کارفرما برسیم، باید تداوم یابد. در صورتی که مسئولان خواهان نگاه از بالا به کارگر می‌باشند و کارگر را به مثابه برده می‌بینند. اینان همان سرمایه‌داران قرون گذشته‌اند که برده‌داری را رواج می‌دادند و امروز فقط لغت برده از بین رفته و لفظ کارگر را جانشین آن کرده‌اند.

توده هم هر چند اراده‌ی مقاومت نیز داشت و اگر مصدق درخواست مقاومت می‌کرد، قطعاً حزب هم حمایت می‌کرد و قطعاً شکست سختی به کودتا داده می‌شد. محافظ زاهدی سرگرد مهاجرانی بود که توده‌ای بود. حتا سرهنگ بختیار یک ستون را به یک افسر توده‌ای واگذار کرد و او رهبر ستونی بود که از همدان به تهران آمد و... ده‌ها نمونه‌ی دیگر که اگر حزب توده اراده‌ی مقاومت داشت قطعاً کودتا شکست می‌خورد و اگر مصدق دستور مقاومت می‌داد حتماً ایستادگی می‌شد.

به نظر شما اشکالات آن دوره چه بود و چرا مقاومت نکردند؟ در آن روزها جو کلی آن بود که مجموعاً هر که "مرگ بر انگلیس" می‌گفت حزب توده او را به امریکا منتسب می‌کرد. حزب در سال ۵۷ نیز همین اشتباه را تکرار کرد. هر که "مرگ بر آمریکا" گفت به شوروی متصل می‌دانست. در آن زمان در سال ۳۴ نیز با متلاشی شدن سازمان افسری و سازمان اطلاعات حزب توده پشتیبانی مبارزات مردم از میان رفت و رهبران مقاومت دستگیر شدند و از آن طریق فعالان کارگری هم سرکوب شدند و جنبش کارگری نیز تا مدتی کمر راست نکرد.

گفته می‌شود در فروردین ۱۳۳۰، بعد از ملی شدن نفت و روی کار آمدن مصدق، او نامه‌ای به بریتانیا نوشته و خواستار مذاکره با بریتانیا بر سر ملی شدن نفت بود. طبق اسنادی که موجود است و آبراهامیان می‌گوید کارگران در اردیبهشت ۳۰ یک اعتصاب سراسری در مناطق نفت‌خیز راه انداختند و خواهان خلع ید شدند و سپس حکومت علاء برکنار شد، این یک حرکت و عمل خودبه‌خودی بود و بر سر خواست‌های صنفی بود و ارتباطی به ملی شدن نفت نداشت. این را من در نقد آبراهامیان نوشتم. در آن نامه هم مصدق خواهان غرامت از بریتانیا بود و لاغیر. بعد از کودتا وضعیت سندیکاها چه شد؟

داشتند. اما زیاد نبود. از ایرادات عمده‌ی حین کودتا این بود که دکتر مصدق خواهان این شده بود که در روز ۲۸ مرداد مردم در خیابان‌ها نباشند. حتا به سرهنگ نجاتی (غلامرضا نجاتی، نویسنده تاریخ ۲۵ ساله‌ی ایران) هم گفتم که ماجرا چه بوده است. در جریان کودتا، در روز ۲۷ مرداد، زاخاریان، از رهبران حزب توده با دوچرخه در خیابان می‌گشت و به هر کسی که می‌شناخت می‌گفت که مصدق می‌گوید فردا قراره چاقوکشان بیایند توی خیابان. ما می‌خواهیم این‌ها را ایزوله کنیم. پس هواداران نهضت نباید در خیابان باشند. (این نشان می‌دهد که همه از جریان ۲۸ مرداد اطلاع داشتند) کودتا در ۲۵ مرداد شکست خورده بود. نیروی اصلی‌اش شکست خورد. وزارت خارجه امریکا به سفارتش در تهران می‌گوید ما دیگر دست از اعمال ضد مصدقی برمی‌داریم. بنابراین این که هندرسن مصدق را تهدید کرد یا جنگ جهانی می‌شود در صورت مقاومت و... مزخرف است. از ۲۶ و ۲۷ مرداد توده‌ای‌ها و میلیون تظاهرات می‌کردند. مصدق خواهان پایان تظاهرات و تشکیل شورای سلطنت با ریاست دهخدا بود و می‌خواست مساله را قانونی حل کند. و گر نه تمام احزاب هوادار جمهوری بودند.

در دادگاه نیز در جواب اتهام این که "چرا مجسمه را انداختید"، مصدق گفت من اساساً با مجسمه مخالفم. کاری کردم که به جای این که چپ‌ها مجسمه‌ها را بردارند، میلیون آن‌ها را بردارند! دو اشتباه در روز ۲۸ مرداد صورت گرفت: ۱- خواست عدم حضور مردم در خیابان‌ها ۲- مصدق فاسدینی مانند سرتیب مدیر و سرهنگ اشراقی را بیرون کرد و سرهنگ دفتری را جایگزین آن‌ها و رییس حکومت نظامی تهران کرد که در روز کودتا آن‌ها و سرهنگ دفتری، همه پشت ارادل بودند. حزب

آبان را جشن بگیرند. چندین سرهنگ هم بالای سر هر کدام از این سندیکاها بودند. سفارت امریکا بعد از کودتا بخش کارگری راه انداخت و در ایران بخش کارگری داشت که عده‌ای این افراد را به امریکا بردند و آموزش دادند و برگرداندند. اما ما هم در سال ۴۰ سعی کردیم سندیکای چاپ را برپا کنیم. که به دلیل عدم وابستگی به امریکا بازداشت شدیم و بعدتر هم از طریق حزب مردم خواستند که تشکیلات کارگری برپا کنند. علم که حزب مردم در اختیارش بود عده‌ای از افراد سابقا توده‌ای را جمع کرد تا تشکیلات کارگری برپا کند.

عده‌ای از منتقدین حزب توده هم به سمت باه‌ری و ... رفتند و گفتند که ما عضو حزب مردم نمی‌شویم، اما اگر مستقل باشد، حرفی نداریم. با مذاکراتی که بین باه‌ری و علم شد به توافق رسیدند و موافقت شد که مستقل باشد و سندیکایی مانند فلزکار مکانیک در این احوال شکل گرفت که از بنیان‌گذاران آن اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی بودند. این دو بعدا به سازمان چریک‌های فدایی پیوستند و در درگیری‌های سال ۱۳۵۰ کشته شدند. بعد از گسترش سندیکای چاپ، کار نزدیک بود به اعتصاب بکشد و حزب مردم هم در انتخابات مجلس ۲۰ می‌خواست ما از کاندیداهای‌شان حمایت کنیم که نکردیم و آن‌ها هم ما را تعطیل کردند. تفاوت کار سندیکایی بین قبل کودتا و بعد از کودتا چیست؟ سندیکاها با کودتا از بین نرفت اما بین ۳۲ تا ۳۷ پنج سالی سکوت بود و مجددا از ۳۷ به بعد شکل گرفتن و اعتصابات متعددی هم انجام دادند. مانند اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها در سال ۳۸ که تاثیر زیادی در جامعه داشت. البته بعضی سندیکاهایی که تحت رهبری حزب توده نبود

ایراد اصلی سندیکاها این بود که سران‌شان توده‌ای‌ها بودند. حزب توده با تمام ایراداتش تنها حزب مترقی و دموکراتیکی بود که شعار دفاع از کارگران و زنان و خلق‌ها را مطرح می‌کرد و جامعه را به سمت تحزب هدایت می‌کرد. ناراحتی من از رهبران این است که این بدنه را هم به نابودی کشاندند. حزب توده در عرصه‌ی سیاسی شکست خورد اما در عرصه‌ی اجتماعی پیروز، مترقی و دموکراتیک بود. به همین دلیل گناه حزب بیشتر است.

فعالین سندیکاها اغلب توده‌ای‌ها بودند. البته بودند رهبران سندیکایی که توده‌ای نبودند مثل رهبر سندیکای کارگران دخانیات.

یکی از دلایلی که در سال ۳۲ سندیکاها ضربه خوردند این بود که شورای متحده‌ی مرکزی نیز دیگر نبود که کارها را سازمان دهد. زیرا همه‌ی اعضای رهبری‌اش که توده‌ای بودند یا دستگیر شده یا تحت تعقیب قرار گرفتند. پس سرکوبی حزب خواه و ناخواه به سرکوبی سندیکاها هم منجر شد. مثلا خودم می‌خواستم در راه‌آهن استخدام شوم. اما حزب گفت تحت تعقیبم. بعد مرا به رشت فرستادند برای کار چاپخانه که در آن‌جا نشریه‌ی مردم را تکثیر کنیم برای گیلان. اواخر ۳۴ دستگیر شدم و سال ۳۶ آزاد شدم و توسط یکی از خویشان در راه‌آهن استخدام شدم. ۲۵ سال در راه‌آهن بودم که اخراج شدم و بعد از انقلاب مجددا به راه‌آهن رفتم.

بعد از کودتا وضعیت سندیکاها چگونه بود؟

در سال ۳۶ آرام آرام سندیکاهایی که از سرکوب باقی مانده بودند، شروع به فعالیت کردند. ساواک از آن‌ها خواست که ۴

مانند خبازها همیشه بودند و هم‌چنین بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ نیز مجدداً سرکوب شدند. در واقع بعد از سرکوبی سال ۴۲ هم جنبش کارگری نیز بی‌نصیب نماند.

قیام اراذل و اوباش در غیبت مردم و نیروهای مترقی.
با تشکر از شما.

به نظر شما حرکت ۲۸ مرداد چه بود؟
